بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه : زرگر مرادی، طاهره‌سادات، ۱۳۲۵ -

عنوان و نام پدیدآور : انسان از خاک تا خاک/ طاهره‌سادات زرگرمرادی.

مشخصات نشر : یزد: شهد علم، ۱٤۰۰.

مشخصات ظاهری : ۲٦٤ص. ؛ ۱٤/۵×۲۱/۵ س‌م.

شابک : ۸-۷۸-۸٤۱۸-٦۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲٦۲-۲٦٤.

موضوع : زندگی پس از مرگ (اسلام)

موضوع : Future life -- Islam

موضوع : خودشناسی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

موضوع : Self-perception -- Religious aspects -- Islam

موضوع : خداشناسی (اسلام)

موضوع : God (Islam) -- Knowableness

رده بندی کنگره : BP۲۲۲/۲۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/٤٤

شماره کتابشناسی ملی : ۸٤۳۷۱۵۹

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

انسان

از خاک تا خاک

انسان؛ از خاک تا خاک
طاهره‌سادات زرگر مرادی

ناشر: **انتشارات شهدعلم**

نوبت چاپ: **اول ـ ۱۴۰۰**

شمارگان: **۳۰۰ نسخه ـ قطع رقعی**

صفحه آرا: **محمد عسگری**

قیمت: **۶۶۰۰۰ تومان**

نشر، پخش، فروش: **یزد، انتشارات شهدعلم، ۰۹۱۰۰۱۰۶۳۲۶**

فهرست مطالب

طلیعه ۱۴
بیت اول ۱۵
بیت دوم ۱۵
بیت سوم ۱۵
بیت چهارم ۱۶
بیت پنجم ۱۶
بیت ششم ۱۶
استقامت در راه هدف ۱۷
اخلاص و استقامت، وسیله رسیدن به معارف الهی ۱۷
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟ ۲۰

فصل اول: خداشناسی

هدف از بعثت رسول اکرمﷺ ۲۲
حکمت و معرفت‌الله ۲۳
فایدهٔ حکمت ۲۴
سه مسئله اساسی اعتقادی ۲۴
دو هدف اساسی در قرآن ۲۵
معرفت خداوند، هدف خلقت ۲۵
ضرورت معرفت اسماءالله ۲۶
خدا را چگونه بشناسیم؟ ۲۶

راه رسیدن به معرفت‌الله ۲۷
تصورات جاهلانه و حکیمانه درباره خدا ۲۷
ظهور حق تعالی برای بندگان ۲۸
۱. آیات آفاقی ۲۹
علم بشر و مکاشفه عالم وجود ۲۹
۲. آیات انفسی ۳۰
جایگاه و اهمیت سیر انفسی در قرآن ۳۰
سیر در ملکوت با نگاه توحیدی در عالم ملک ۳٤
جان انسان با خدا آشناست ۳٤
سفر دل در ملکوت ۳۵
فطرت توحیدی قابل انکار نیست ۳۶
ظهور فطرت هنگام حوادث ۳۸
راه رسیدن به عرفان ۳۸
۳. ذاتی (برهان صدیقین) ۳۹
بالاترین مرتبه توحید ٤۰
غایت آمال عارفان ٤۱
انسان کامل و خلیفه‌الله بر هیئت حق است ٤۲
عالم اسماء ٤۳

فصل دوم: خودشناسی

درس اول: آیات انفسی و مراحل حیات انسان از خاک تا خاک ٤۷
«وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ» ٤۷
آفرینش انسان ٤۸
تأملی در مراحل وجود انسان ٤۸
سیر انسان از خاک تا خاک ٤۹
مراحل رشد و نمو جنین ۵۰
مراحل تکامل سیر انسان ۵۵
مرحلهٔ نخست؛ خاک ۵۵
مرحلهٔ دوم؛ عصاره گِل ۵۷
مرحلهٔ سوم؛ خون ۵۸

مرحلهٔ چهارم؛ نطفه ۵۹
مرحله پنجم؛ علقه ۶۰
مرحله ششم؛ مضغه ۶۰
مرحله هفتم؛ استخوان‌بندی ۶۱
مرحله هشتم؛ گوشت روی استخوان ۶۱
سیر تکامل جنین؛ انشاء خلق آخر ۶۴
مرحله نهم؛ خلق آخر ۶۵
دمیده شدن روح در بدن ۶۵
عالم اسرارآمیز جنین ۶۶
آفرین به خدای احسن‌الخالقین ۶۷
شاهکار آفرینش ۶۸
پرسشی برای تفکر ۶۹
درس دوم: عظمت آفرینش در خلقت و تکامل جنین ۷۱
نگاهی به روایات ۷۱
نکاتی علمی و تربیتی در این حدیث ۷۲
تأثیر غذا بر جنین ۷۳
عجایب ارتباط مادر با جنین ۷۴
«اصلاب شامخه و ارحام مطهره» و مسئله وراثت ۷۵
عصبانیت مادر و تندخویی فرزند ۷۷
مادر معمار تربیت و شخصیت فرزند ۷۹
مکتب تربیتی لقمان حکیم ۷۹
اولین برنامه تربیتی ۸۰
اشاره به صفات خداوند ۸۱
دومین برنامه تربیتی ۸۱
اول اصول دین، بعد فروع دین ۸۲
تربیت اجتماعی ۸۴
تربیت اخلاق ۸۵
اندرزهای اخلاقی ۸۵
آداب معاشرت ۸۶
نکته‌ها ۸۶

۱. آداب راه رفتن.. ۸۶
۲. آداب سخن گفتن.. ۸۷
درس سوم: بحثی در بُعد ملکوتی انسان ۸۹
تأمل و سیری در درون خود ۸۹
معنی نفس در قرآن ۹۰
انسانیت آدمی با دو بُعد روح و جسم اوست.. ۹۰
شناخت خود حقیقی... ۹۲
۱. ضعف قوای روحانی ۹۳
۲. غلبه نفس حیوانی ۹۳
مباینت بین بُعد ملکوتی و مادی انسان.. ۹۴
ظهور روح الهی در مملکت بدن ۹۴
روح چیست و کجای بدن است؟.. ۹۵
امتیاز انسان از تمام کائنات.. ۹۷
شناخت صفات روح.. ۹۸
«من» حقیقتی غیر از بدن است... ۹۸
حقیقت ملکوتی انسان... ۹۹
«مراتب جان... ۱۰۰
درس چهارم: ورود به عالم دنیا ۱۰۱
مرحله دهم؛ تولد ۱۰۱
مرحله یازدهم؛ شیر خوارگی و بیان نکاتی تربیتی.. ۱۰۲
توجه به نکاتی قابل تأمل.. ۱۰۳
توجه به ربوبیت خداوند ۱۰۵
نقش تربیت.. ۱۰۶
توجه به دو مسئله بسیار مهم ۱۰۷
مسؤلیت دینی و اخلاقی والدین ۱۰۸
ایمان و اعتقاد دینی، مشعل راه سعادت.. ۱۰۹
مرحله دوازدهم؛ بازگرفتن از شیر، دوران سرنوشت‌ساز ۱۱۰
تفکر و تدبر درباره الطاف خداوند پس از تولد ۱۱۱
درس پنجم: سیر انسان از خاک تا خاک.. ۱۱۳
مراحل شش‌گانه زندگی دنیا ۱۱۴

مرحله سیزدهم؛ کودکی ۱۱۴
کودکی، مرحله لعب و بازی ۱۱۴
مرحله چهاردهم؛ نوجوانی ۱۱۵
نوجوانی، سن مراهقه ۱۱۵
مرحله پانزدهم؛ جوانی ۱۱۵
مرحله شانزدهم؛ کهولت و دوران تکاثر ۱۱۵
مرحله هفدهم؛ پیری ۱۱۷
ارذل‌العمر ۱۱۹
فراموش شدن در پیری ۱۲۰
فرصت برای بیداری و تذکر ۱۲۰
حدیثی برای بیداری و تدارک ۱۲۱
درس ششم: حیات اجتماعی انسان ۱۲۳
انسان و زندگی اجتماعی ۱۲۳
مرگ از نظر قرآن ۱۲۶
در وجود خود تأملی نما ۱۲۸
نکته‌ها ۱۲۹
پیام‌ها ۱۳۰
درباره ابتلاء ۱۳۰
سنت ابتلا ۱۳۱
بلا از نظر عالمان و بزرگانِ اهل معرفت ۱۳۳
۱. تار خدا ۱۳۴
۲. تور خدا ۱۳۴
۳. تیر خدا ۱۳۴
ماهیت دنیا و منزل سوم ۱۳۶
دنیا؛ مزرعه آخرت ۱۳۶
تفکری در درون و مطلبی قابل تأمل ۱۳۸
درس هفتم: معرفت نفس و سیر الی‌الله ۱۴۱
معنای خودشناسی و معرفت نفس ۱۴۱
نتیجه معرفت نفس ۱۴۲
تأکید قرآن به اصلاح نفس ۱۴۲

مسائل اساسی برای اصلاح بشر ۱۴۴
آیا شناخت نفس ممکن است؟ ۱۴۵
سیر انفسی یا سیری در درون خود ۱۴۶
سیر الی‌الله و کنار زدن حجب ۱۴۷
حجاب‌های نورانی ازنظر آیات قرآن ۱۴۸
مطالعات مورد نیاز ۱۵۱
ابعاد تهذیب نفس ۱۵۱
خودسازی ازنظر علمای اخلاق ۱۵۲
ضرورت مراعات برخی نکات ۱۵۳
لذت نفس از عبادت ۱۵۳

فصل سوم: حیات پس از مرگ

درس اول: حقیقت انسان، جسم، نفس، روح ۱۵۷
مراحل حیات انسان (مؤمن و کافر) ۱۵۷
رابطه نفس با خداوند تبارک و تعالی ۱۵۸
۱. رابطه تجرد. ۲. ارتباط روحی. ۳. رابطه نسیان ۱۵۸
ادله تجرد نفس ۱۵۹
فرق نفس و روح ۱۶۳
۲. ارتباط روحی ۱۶۴
روح چیست؟ ۱۶۴
امر الهی چیست؟ ۱۶۵
عالم خلق چیست؟ ۱۶۵
۳. رابطه نسیان ۱۶۶
خود واقعی چیست؟ ۱۶۷
راه شناخت خودپنداری ۱۶۸
چرا بدی‌ها را مخفی می‌کنیم؟ ۱۶۸
از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؟ ۱۶۹
اسماءالله در خلقت انسان ۱۷۰
تفاوت دو کلمه «خالق» و «باری» در قرآن چیست؟ ۱۷۰
تفاوت در معنای خالق و بارئ ۱۷۲

درس دوم: احتضار و سرنوشت انسان پس از مرگ ۱۷۵
خلاصه و ادامه بحث مراحل حیات انسان ۱۷۵
احتضار چیست ؟ و آن‌هنگام چه اتفاقی می‌افتد؟ ۱۷۵
مشاهدات محتضر ۱۷۷
فشار قبر چیست؟ ۱۸۱
درس سوم: مسیر انسان پس از مرگ ۱۸۳
۱. انسان در عالم برزخ ۱۸۳
جسم مثالی ۱۸٤
پاسخ به سؤال قبر ۱۸۶
پاسخ سؤال قبر از اعماق قلب می‌جوشد ۱۸۷
آیا آمادگی داری؟ ۱۸۷
سرنوشت انسان در برزخ ۱۸۸
نتیجه بحث ۱۸۹
۲. قیامت و رستاخیز انسان ۱۹۰
نتیجه بحث معاد ۱۹۵
تجسم اعمال ۱۹۵
اصناف انسان‌ها ۱۹۶
تجلی اعمال در سیمای انسان ۱۹۸
صورت باطنی اعمال ۱۹۹
آثار ماتأخّر ۲۰۰
درس چهارم: ثمره وجود انسان ۲۰۳
بهشت و جهنم، ثمره وجود انسان ۲۰۳
بهشت و جهنم در قرآن ۲۰٤
ویژگی‌ها و مراتب بهشت‌های چهارگانه ۲۰۵
الف) جنت نعیم ۲۰۵
نعمت‌های جنت نعیم ۲۰۷
ب) جنت مأوی ۲۰۸
ج) جنت عدن ۲۰۹
بیایید صادقانه زندگی کنیم ۲۱۱
لذت‌های روحانی در بهشت ۲۱۲

اوصاف بهشت و مراتب آن ۲۱٤
دارالسلام ۲۱٤
دارالارث ۲۱٦
دارالرضا ۲۱٦
دارالمقام ۲۱٦
مسئله خلود ۲۱۷
فوز عظیم ۲۱۸
مراتب بهشت ۲۱۸
جنت مأوا ۲۱۸
جنت عدن ۲۱۹
فردوس، بالاترین مرتبه بهشت ۲۲۱
چکیده ۲۲۲
نکته دیگر ۲۲۳
در وصف اهل بهشت ۲۲۳
د) جنت فردوس ۲۲٦
درس پنجم: ویژگی‌های بهشت و جهنم ۲۲۹
ویژگی‌های بهشت ۲۲۹
۱. درها و کتیبه‌های سردر بهشت ۲۳۰
۲. باغ‌های بهشتی ۲۳۰
۳. وسعت بهشت ۲۳۱
٤. مقام‌های مختلف بهشت و بهشتیان ۲۳۱
۵. هوای بهشت ۲۳۲
٦. سایه‌های بهشتی ۲۳۲
۷. مساکن و قصرهای بهشتی ۲۳۳
ویژگی‌های منازل بهشت ۲۳۳
۸. فرش‌ها و تخت‌های بهشتی ۲۳٤
۹. غذاهای بهشت ۲۳٤
۱۰. نوشیدنی‌های بهشتی ۲۳۵
۱۱. ظرف‌ها و جام‌های بهشتی ۲۳٦
۱۲. لباس و زینت‌های بهشتی ۲۳٦

۱۳. همسران بهشتی ۲۳۷
۱٤. خدمتگزاران بهشتی ۲۳۷
ویژگی‌های جهنم ۲۳۹
۱. نام‌های دوزخ ۲۳۹
ویژگی‌های آتش جهنم ۲٤۰
۲. درهای جهنم ۲٤۱
۳. شدت عذاب‌های دوزخ ۲٤۱
٤. غذاها و نوشیدنی‌های دوزخیان ۲٤۲
۵. لباس دوزخیان ۲٤۳
نتیجه اعمال دو گروه ۲٤۳
الف) ویژگی‌های بهشتیان ۲٤۳
ب) ویژگی‌های دوزخیان ۲٤٤

فصل چهارم: بحثی تکمیلی از منازل سیر انسان

منزل اول، رحم مادر ۲٤۸
منزل دوم، عالم دنیا ۲٤۸
منزل سوم، عالم برزخ ۲٤۹
چقدر در عالم برزخ می‌مانیم؟ ۲۵۰
منزل چهارم، عالم قیامت ۲۵۲
منزل پنجم، بهشت یا جهنم ۲۵٤
ثمره درخت وجود انسان ۲۵٦
خزانه اعمال ۲۵٦
حضور اعمال در قیامت و کتاب انسان ۲۵۷
نکاتی قابل تأمل و تدبّر ۲۵۸
منـابع ۲٦۲

طلیعه

این کتاب با موضوع «خداشناسی و خودشناسی» است که به مراحل بیست‌گانه حیات انسان از خاک تا خاک، و نهایت سرنوشت و مسیر او اشاره دارد. در قسمت خودشناسی؛ مراحل حیات انسان و سیر و سلوک عرفانی و تولد بُعد معنوی او مطرح می‌شود. همچنین، درباره زندگی پس از مرگ (احتضار، انسان بین دنیا و آخرت)، برزخ و قیامت مطالبی مطرح شده است. مهم‌ترین مباحث این کتاب عبارت‌اند از: استقامت در راه هدف، خداشناسی، خودشناسی و مراحل حیات انسان، بحثی در بُعد ملکوتی انسان، حیات انسان و زندگی اجتماعی، و مراحل سه‌گانه از سرنوشت انسان پس از مرگ و مطالبی از بهشت و جهنم.

برای ورود به مباحث، مناسب است به غزلی از حافظ اشاره کنیم.

حاصل کارگه کون‌ومکان این‌همه نیست
باده پیش‌آر که اسباب جهان این‌همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است
غرض این است؛ وگرنه دل و جان این‌همه نیست
منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
که چو خوش بنگری ای سرو روان این‌همه نیست
دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار
ور نه با سعی و عمل باغ جنان این‌همه نیست

پنج روزی که در این مرحله مهلت داری
خـوش بیـاسای زمانی که زمان این‌همه نیست
بـر لـــب بحـر فنـا منتظـریم ای سـاقی
فرصتی دان که ز لب تا به دهان این‌همه نیست
زاهـد ایمـن مشـو از بازی غیرت زنهار
کـه ره از صومعـه تـا دیـر مغان این‌همه نیست
دردمـنـدی مـن سـوختـه زار و نـــزار
ظـاهراً حـاجت تقـریر و بیـان ایـن‌همه نیست
نـام حـافظ رقـم نیـک پذیـرفت ولی
پیـش رنـدان رقـم سود و زیان این‌همه نیست

بیت اول

غزل فوق به ساده‌زیستی، آرامش و قناعت اشاره دارد. انسان در حیـات چنـدروزۀ خود، به در و دیوار چنگ می‌زند تا مالی گرد آورد و راحت‌تر زنـدگی کنـد؛ ولـی در پایان می‌فهمد که زندگی‌اش به جمع‌آوری اسباب و ملزومات گذشت و دیگـر نه وقتی برای بهره بردن از آنهـا را دارد و نـه نشـاط جـوانی. انسـان در جـوانی از همه‌چیز لذت می‌برد، ولی در پیری، نه روحیه‌ای هست و نه دل و دماغی.

بیت دوم

به این نکته اشاره دارد که غرض از آفرینش رسیدن به کمال قرب الهـی و ورود در جرگه عشاق دوست است؛ وگرنه دل و جان آن‌قدرها هم ارزش ندارند.

بیت سوم

اشاره می‌کند که برای بهره‌بردن از سایه، منت درخت سـدر و طـوبی را نکشـید که چون نیک بنگریم ارزش منت کشیدن ندارد.

بیت چهارم

این چندروزی را که در این دنیا فرصت داریم، خوش بیاساییم که زمان عمر آن‌قدرها هم طولانی نیست.

بیت پنجم

انسان فناپذیرست و آفت‌های مختلفی در کمین اوست؛ از قبیل انواع بیماری‌ها و حوادث و گذر شب و روز که با چرخش خود در واقع عمر انسان را به پایان می‌رسانند. پس در لبهٔ این بحر فنا باید قدر لحظه‌ها و زمان حال را بدانیم و به گونه‌ای شایسته از آن بهره ببریم.

بیت ششم

روزگار بازی‌های فراوانی دارد و زمانه پایدار و پاینده نیست و هردم تغییر می‌کند و گاهی انسان از اوج سربلندی به ذلت می‌رسد و برعکس. پس، در چنین هنگامه‌ای نباید ایمن بود و همه‌چیز در معرض زوال و تغییر است.

پس چون دنیا را چنان شناختی خود را غرق در دنیا و امور این عالم ناپایدار نکن، و برای زندگی ابدی و بهشت و نعمت‌هایی که خداوند برای متقین قرار داده کوشش کن.

«**أَفَحَسِبتُم أَنَّما خَلَقناکُم عَبَثًا وَأَنَّکُم إِلَینا لا تُرجَعونَ**؛ آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و (حکمت و فلسفه‌ای در آفرینش شما نیست، این است که به فساد پرداخته‌اید؟ و چنین انگاشته‌اید که(به‌سوی ما برای حساب و کتاب) برگردانده نمی‌شوید.

استقامت در راه هدف

اخلاص و استقامت، وسیله رسیدن به معارف الهی

برای رسیدن به معارف الهی، ابزاری لازم است؛ ازجمله هدف، شوق، اخلاص و از همه مهم‌تر، «استقامت» در ادامه راه است. قرآن برای رسیدن به مقصد متعالی می‌فرماید: «**وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقاً**؛[1] هرکه استقامت جست بر طریق ما، او را آب غَدَق می‌دهیم».

«الطَّرِيقَهِ»: راه. مراد از راه، راه خداشناسی و فرمانبرداری است. به عبارت دیگر، آئین اسلام است. « غَدَقاً»: فراوان. زیاد. « مَآءً غَدَقاً»: آب فراوان؛ که نماد و سبب نعمت فراوان است.

«**استقامت**» را مشخصاً به مداومت در یاد خدا و مراقبه از آن تفسیر کرده‌اند. *آیت‌الله نجابت* می‌فرمایند: «معنای استقامت ورزیدن در راه خداپرستی، در مرتبه اولی همین است که شخص در حاضر و غایب؛ یعنی در موقعی که در جمعیت است، یا در خلوت است، یاد خدا را داشته باشد».[2]

اهمیت یاد خدا به حدی است که برخی از اهل معرفت گفته‌اند، همان‌طور که در عرفان نظری توجه حق، سرچشمه همه آثار است، در عرفان عملی نیز توجه عبد، منبع همه برکات است؛ البته توجه و ذکر عبد بدان معناست که

---

۱. جن، ١٦.

۲. آیت‌الله نجابت، سه رساله عشق، سرو، ولایت، ص٢٤.

پیش‌تر مورد عنایت حق تعالی قرار گرفته است که گفته‌اند: «الذکر، دلیل الـذکر»؛ یاد خدا بودن نشانه آن است که خداوند یاد بنده‌اش هست: «**وَمـا کـانَ لِـنَفْسٍ أَنْ تُؤمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ الله**».

«**طریقت**» را باطن شریعت مـی‌داننـد. آیـه الله نجابـت مـی‌فرمایـد: «طریقـه و طریقت، آب و گل نیست... طریقه در فهم آدم است؛ یعنی فهم آدم علاوه بر اینکـه اعتقاد دارد خدا هست و حاضر است، کم‌کم این را در مرتبه عمل نیز بیندازد».[1]

«خداوند متعال بر بشریت منت نهاده که آنچه عقل بـدان راه نـدارد را بـه آنهـا می‌آموزاند. می‌فرماید: هرکسی که صرفاً گفت «الله، پروردگار من اسـت»؛ و صـرفاً گفت خدای من خدای زنده، حاضر، محیط بر همه موجـودات اسـت و شـهادت داد به رسالت ختمی مرتبت و امامت دوازده امام، این می‌شود طریقت؛ یعنـی اگـر کسی این مطلب را لفظاً پذیرفت و بر آن اسـتقامت کـرد؛ یعنـی بـی‌پـولی ـ کـه موجب امتحان هر کسی است ـ او را از پا نینداخت و آشکارا و نهـان، خداونـد را به‌یاد داشت. معنای استقامت ورزیدن در راه خداپرستی در مرتبه اولی همین اسـت که، شخص آشکارا و نهان خداوند را به‌یـاد داشـته باشـد و بـه‌روشـنی بدانـد کـه خداوند حاضر است و ما را آفریده و اراده فرموده تا ما را ترقی بدهد.

به‌تدریج این مسئله برای آدم باید از لفظ به باور تبدیل شود. ابتـدا بـا خیـال خدا را می‌پرستد، یعنی می‌گوید خدا مؤثر و جان‌دهنده عالم است لفظـاً، سـپس، این مسئله در جان او نقش می‌بندند و محبت خدا با جان او همراه می‌شود. اگـر کسی «سراً» یاد خدا باشد، از بوالهوسی دور می‌شود؛ یعنی دیگر جلـوی زبـانش باز نیست، چشمش و همه اعضا و اعمالش تحت کنترل است. و این یعنی، خدا از خیال و وهم ما بالاتر بیاید؛ یعنی اعتقاد ما به خدا بیش از خیال و وهم باشـد؛ یعنی در عمق وجود و روح ما، نور خدا رسوخ کرده باشد.[2]

---

۱ همان، ص۲٦.

۲ همان، ص۲٤ و ۲۵.

خداوند می‌فرماید: اگر برای داشت یاد من، پذیرفتن رسالت حضرت ختمی مرتبت، و امامت دوازده امام، استقامت ورزیدید، «ماء گوارا» به شما می‌دهیم؛ یعنی «ماء غَدَق». یعنی علمی به شما می‌دهیم که هرگز از شما جدا نمی‌شود و غیر از خلوص برای شما چیزی نمی‌گذارد.

ماء یعنی علم؛ علمی که تمام زوائد، علائق بیجا، و تعلقات بی‌جان بشر را می‌راند. این آب غدق، آدم را تزکیه می‌کند و او را از خیال، وَهم و سوءظن بیجا، و از بخل و دروغ نجات می‌دهد.

حضرت احدیت در اثر استقامت یاد خدا این نعمت را برای شخص ایجاد می‌کند که اشرف تمام نِعَم همین آب غدقی است که در قرآن است. اشرف تمام نِعَم شناختن خدای آدم است. اشرف تمام نِعَم محبت خدای آدم است. محبت جان جانان آدم است.[1]

یعنی در هر حالی یاد خدا ازبین نرود: «**وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ**»؛ طریقه، آب و گل و ماشین و هواپیما نیست؛ «طریقه» در فهم آدمی است. یعنی فهم آدمی علاوه بر اینکه اعتقاد دارد خدا هست و حاضر است، کم‌کم آن را در مرتبه عمل، در مرتبه گفت‌وگو و تمام اعمال و اقوال خود قرار دهد. اطمینان به خدا و وجود پروردگارتان ایجاد کنید؛ والله هیچ زحمتی ندارد، الا اینکه شخص مراقب باشد.[2]

آری، مراقبت لازم است، نه فقط در ذهن؛ بلکه باید یقین داشت که خداوند بزرگ همیشه همراه ماست. این‌گونه است که کم‌کم از خیال وهم به‌درمی‌آییم. و اتفاق تمام علماست که در اصول دین شخص باید مجتهد باشد؛ یعنی اصول دین را خودش باید با دلیل بفهمد؛ اما در فروع دین، می‌تواند مقلد باشد. انسان باید بداند خدا هست، حاضر هم هست، سمیع و بصیر هم هست، قدرتش به

---

۱ همان، ص۲۵ تا ۲۸. خلاصه با کمی تصرف.

۲. همان، ص۲٦ تا ۲۸. خلاصه با کمی تصرف.

نحوی است که تمام موجودات را در چشم‌برهم‌زدنی دائماً قبض و احیا می‌فرماید. دائماً نه یک آن و دو آن. کم‌کم شخص از مرتبه کلاس اوّل برود کلاس دوم. از مرتبه اعتقاد برساند خودش را به مرتبه فهم و شعور.[1]

با این مقدمه، آماده می‌شویم برای شناخت خدا و شناخت خود و تأملی در آیات آفاقی و انفسی. اینجاست که باید سیری الی‌الله داشته باشم؛ اما این سیر چیست؟

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟

سفر الی‌الله با بیداری و به خود آمدن آغاز می‌شود. آدمی می‌فهمد که از کجا آمده است و آمدنش بهر چه بوده است و آخر به کجا می‌رود. او می‌فهمد که جانی دارد و این جان جایی دارد که از آنجا آمده و باید بدانجا بازگردد، و می‌فهمد که اگر نرود، او را خواهند برد. اگر خود با شور و عشق برود کجا؛ و اگر او را به زور و قهر ببرند کجا؟! اینجاست که تصمیم می‌گیرد که کمرِ همت بربندد و به راه بیفتد. قدم صدق در راه می‌نهد، می‌ایستد و می‌رزمد تا عاشق می‌شود و عشق یعنی جنون مقدّس و این‌بار او که مجنون است در دل مشکلات فرومی‌رود و می‌گوید:

در رهِ منزلِ لیلی که در او صد خطر است
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

و با جان و دل می‌سراید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

---

۱ همان، ص۲۸

فصل اول

خداشناسی

«**سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ**»

«سیر آفاقی» و «سیر انفسی»، راه‌های است که در این آیات برای رسیدن به معرفت‌الله بیان شده است. برای روشن شدن سیر انفسی به حدیث معرفت نفس (من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ من عرف ربه عرف نفسه؛ من لم یعرف ربه لم یعرف نفسه) توجه شود.

همچنین، می‌توان از این آیه شریفه نیز استفاده کرد: «**وَلا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ**[1]؛ و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون‌روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج‌شوندگان (از دایرهٔ ایمان) هستند».

هدف از بعثت رسول اکرمﷺ

«**یُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ**؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است؛ خدایی که مالک و حاکم (کل جهان) است، از هر نقص و عیبی مبرا و منزه است، و چیره‌کار بجاست».

---

۱. حشر، ۱۹.

بعد از ذکر تسبیح موجودات برای خداوند و ذکر اسمای الهی در آیه دوم، هدف از بعثت پیامبر اکرمﷺ را چنین معرفی می‌کند:

«**هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ**؛[1] خدا کسی است که از میان بی‌سوادان پیغمبری را برانگیخته است و به‌سوی‌شان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را و حکمت می‌آموزد. آنان پیش از آن، واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

می‌فرماید: هدف از بعثت، تلاوت کتاب قرآن و دانستن شریعت، و تزکیه نفس برای رسیدن به صفای باطن است. این‌گونه است که آماده فراگیری حکمت می‌شود و می‌توان از حکمت‌های الهی و قرآن و انبیاء الهی بهره‌مند شد.

حکمت و معرفت‌الله

در قرآن می‌خوانیم: حکمت را به هرکس بخواهد می‌دهد، و آنکه را به او حکمت دهند، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند، و جز صاحبان خرد، کسی متذکّر نمی‌شود.[2]

مفهوم و تعریف حکمت: «حکمت»، دانستن حالات و ویژگی‌های موجودات است، بدان‌گونه که هستند، به‌اندازه توان انسان. و موجودات خارجی عبارت‌اند از: حیوانات، نباتات، جمادات، و همه مخلوقات از ذرات تا کرات و موجودات ماورای طبیعت، به تعبیر دیگر، از ذات حق ـ جلّ وعلاـ گرفته تا مُبدعات، مخترعات، کائنات؛ حتی هیولای اولی که حظّی از وجود دارد، همه جزء موجودات خارجی هستند.

---

۱. جمعه، ۱و۲.

۲. «**یُؤتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَمَنْ یُؤتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الأَلْبابِ**»؛ بقره، ۲۶۹.

فایدۀ حکمت

خلاصه، بالاترین غایت و فایده حکمت، شناخت عالم وجود و شناخت خالق موجودات و تواضع در برابر عظمت کبریایی حضرت احدیت است. اخلاص و تزکیه کلید رسیدن به حکمت است. و معرفت که به عقیده بعضی، هدف و غایت خلقت انسان است، از حکمت حاصل می‌شود. و نیز شناخت موجودات و شناخت واجب‌الوجود از حکمت به‌دست می‌آید. حکمت است که انسان را به تمام جهان آگاه، فقر موجودات و بی‌نیازی خالق آنها را تبیین می‌کند و «خیر کثیر» را نصیب انسان می‌سازد. خلاصه اینکه، بالاترین غایت و فایده حکمت:

۱. شناخت عالم وجود. ۲. شناخت خالق موجودات، و تواضع در برابر عظمت کبریایی حضرت احدیت.

سه مسئله اساسی اعتقادی

قرآن کریم به سه مسئله ریشه‌ای و اعتقادی، بیشتر از سایر مسائل می‌پردازد و چنین بیان می‌دارد که نظام هستی را مبدئی است که جهان از آنجا شروع شده و معادی است که سرانجام حرکت جهان به آن سمت منتهی می‌شود، و مسیری است؛ یعنی رسالت که راه واصل بین آغاز و انجام است، و تمامی معارف دین بدون واسطه به همین سه بخش برمی‌گردد: آغاز، «توحید» است و انجام، «معاد» و مسیر «رسالت».

به حضرت علی؈ منسوب است که در سخنی کوتاه، اهمیت این سه مسئله را چنین بیان می‌دارد: «**رحم الله امرءً عرف من أین، و فی أین، و الی أین**؛ از رحمت الهی کسی برخوردار است که بداند از کجا آمده، در کجا است و به کجا خواهد رفت».

مبدأ جهان؛ یعنی خدا را بشناسد و منتهای آن؛ یعنی به معاد علم پیدا کند و راه و خطی را که از مبدأ حرکت می‌کند و به معاد می‌رسد بفهمد؛ چون هر علمی انسان را به سعادت ابدی نمی‌رساند و علم نافع، خصیصه‌ای دارد که در

علوم دیگر یافت نمی‌شود. کسی که در این سه مسئله فراگیر بیندیشد و آنها را باور کند، از رحمت خاص خداوند برخوردار است.

دو هدف اساسی در قرآن

قرآن دو هدف اساسی را دنبال می‌کند: یکی، مبدأ و توحید چیست؟ دیگری، موحد کیست؟

در بخش اول مقصود آن است که خالق عالم و آدم، و پروردگار و رب‌العالمین کیست؟ و اینکه پروردگار چه صفاتی دارد؟ صفات جمال و جلال او کدام است؟ و مسائل بسیاری دیگر از این قبیل. این مسئله در درجه‌ای از اهمیت است که کمتر آیه‌ای در قرآن یافت می‌شود که مستقیم و یا غیرمستقیم، به نکته‌ای درباره شناخت خدای سبحان، صفات و افعال و آثار او نپرداخته باشد. قرآن مبدأ و معاد جهان امکان را با «هو الاول و الاخر»، و مُلک و ملکوت، و غیب و شهادت هستی را با «الظاهر و الباطن» تبیین می‌کند. در یک کلام، روح و معنای این کتاب الهی توحید است و بس.

اما موحد کیست؟ موحدان کسانی هستند که نزد آنان توحید با حقایق ثابت می‌شود؛ یعنی توحید موحدان، «توحید قلبی» است. افرادی به جایی می‌رسند که حتی اگر بلایی بر آنها نازل شود، می‌دانند که حکمتی در آن بوده است. خدا را این‌گونه مشاهده می‌کنند و به آن حقایق رسیده‌اند. دیگر کار به دلیل و برهان ندارند، و آنها این‌چنین به خداوند معرفت یافته‌اند که توکل و رضا برایشان ملکه شده است. به عقیده اینان، هر شیئی در مکان و زمان شایسته‌اش قرار دارد، و این همان نتیجه توحید موحدان است.

معرفت خداوند، هدف خلقت

خداوند در قرآن می‌فرماید: «**ما خلقت الجن و الانس الاّ لیعبدون**؛ جن و انس را

جز برای عبادت خلق نکردم». در حدیث آمده است: «لیعبدون» یعنی «لیعرفون»؛ یعنی جن و انس خلق نشده‌اند مگر برای رسیدن به معرفت‌الله.

و نیز در حدیث قدسی آمده است: «**کنت کنزاً مخفیاً و احببتُ ان أُعرف فخلقت الخلق لکی اعرف**؛ یعنی من گنج پنهان بودم. پس، دوست داشتم که شناخته شوم؛ پس خلق کردم خلق را تا آنکه شناخته شوم».

این حدیث به صدای بلند فریاد می‌کند که ثمره شجره خلقت و فایده وجود بنی‌آدم و حکمت پیدایش عالم، همانا ظهور نور معرفت، و تجلی انوار الهی حقیقت، و رسیدن به بارگاه عظمت و جلال احدیت می‌باشد. و مقصود از ارسال رسل و انزال کتب، چیزی جز آن نخواهد بود.

ضرورت معرفت اسماءالله

«معرفت به أسماءالله»، از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین علوم است و درک آن آسان نیست؛ اما برای شناخت خداوند و معبود حقیقی ضرورت دارد. چون ما نمی توانیم به ذات خداوند معرفت پیدا کنیم، آنچه که مورد معرفت ماست، اسماء و صفات الهی است؛ یعنی به‌وسیله اسماء می‌توانیم خدا را به اندازه سعه وجودی خود بشناسیم. به‌هرحال، «اسماء» ظهور و تجلی ذات خداوند هستند، و چون تجلی ذات خداوند لامتناهی است، اسماء و صفات او نیز نامتناهی هستند. چنانچه افعال خداوند نیز لامتناهیند. بنابراین، «تجلی و ظهور اسماء و صفات ذات خداوند نامحدود است». خداوند اسماء و صفات خود را در قرآن تبیین کرده است تا انسان به کمک عقل خویش او را بشناسد.

خدا را چگونه بشناسیم؟

اگر هدف خلقت رسیدن به شناخت و معرفت‌الله، و نیز شناخت اسماء و صفات الهی و تخلق به اسماءالله است؛ راه رسیدن به این معارف چگونه میسر

می‌شود؟ با چه وسیله این راه را باید پیمود که به حقیقت رسید و در دام خطرهای احتمالی گرفتار نشد؟ چگونه می‌توانیم به ساحل سعادت ابدی برسیم و اهل نجات باشیم؟ و به قرب الهی و نعمت بهشت و لقاءالله نائل شد؟ به‌خصوص که این راه ناشناخته و راهروان آن اندک‌اند.

راه رسیدن به معرفت‌الله

حضرت رسولﷺ فرمود: «**انا مدینة العلم و علی بابها**». علی؄ باب شهر علم است؛ آن شهر علم و معارف قرآن و دین، و معرفتی که برای رسیدن به حقایق است. حضرت می‌فرماید: برای رسیدن به معارف قرآن و حقیقت الهی به ائمه معصومین ـ که ثقل دوم قرآن هستند ـ نیازمندیم، زیرا قرآن و عترت رسول باهم هستند و ازهم جدا نمی‌شوند، چون اگر آنها را از هم جدا بدانیم به حقیقت نخواهیم رسید.

تصورات جاهلانه و حکیمانه درباره خدا

یک تصور جاهلانه این است که خداوند را دارای زمان و مکان می‌دانند که اولین برگ زمان، و آخرین مرز مکان خداست. و تصور عامیانه دیگر این است که خداوند، پدیده‌ای است بی‌پدیدآورنده؛ یعنی خدا را پدیده و پدیدآمده می‌خوانند.

اما تصور حکیمانه درباره خدا این است که خداوند واجب‌الوجود است، ذاتی بی‌نیاز و کامل و بسیط. چون ذات خداوند را نمی‌توان شناخت، همه معارف و عبادات و علوم به اسماءالله برمی‌گردد، که هر انسانی به اندازه علم و معرفت و قابلیت خودش از چشمهٔ اسماء و صفات، جرعه‌ای می‌نوشد.

به‌هرحال، دریای بی‌کران فیض اسماءالله در تمام عوالم وجود نامحدود هستند، و آنچه که از اسمای حسنی از پرده غیب‌الغیوب بر صفحهٔ کتاب‌ها و زبان اهل توحید و عرفا نوشته شده، نمونه‌ای بسیار کم از آن خزائن لامتناهی

حق تعالی است. هراندازه که انسان معرفت به خدا، اسماء و صفات الهی بیشتر داشته باشد، اُنس او با خدا افزون‌تر می‌شود، و به آرامش بیشتری می‌رسد، چون احساس می‌کند کسی دارد که همه‌چیز به دست اوست.

وصول بنده به حضرت مولی، در سایه سلوک انجام می‌پذیرد چون او را از پیشگاه خود به پایین‌ترین مراتب وجود تنزل داده است «فردّناه اسفل السافلین»، و این چاه، عالم وجود است که همان عالم ملک است؛ حال او را امر به حرکت صادر فرمود. جایی فرمود: «تعالوا» و جایی «سارعوا» و جایی «سابقوا»؛ یعنی بشتابید، سرعت گیرید و بر یکدیگر سبقت نمایید. اما سالک باید با راهبران الهی و هادیان فرستاده خدا، راه را بپیماید، و آن یک راه بیشتر نیست و آن صراط مستقیم است. راه، یکی بیش نیست، ولی در اصطلاحات عارفان فرق می‌کند. و سالک باید با تزکیه و تخلیه (پیراسته شدن از بدی‌ها)، و تحلیه (آراسته شدن به حسنات و صفات پسندیده)، و با عبادات و اخلاق الهی، آماده تجلیه و پذیرای معارف و انوار تجلیات پروردگار شود.

آنچه بعد از این، سالک راه برای پیمودن در پیش دارد، عبارت است از:

۱. مقدمات تجلی و آشنایی با معنویات و عالم ملکوت.

۲. سیر آفاقی: تجلی اسماء حق تعالی در عالم طبیعت.

۳. سیر انفسی: تجلی حق در جان انسان که بالاترین مهبط انوار است.

ظهور حق تعالی برای بندگان

در قرآن برای معرفت‌الله، سه راه و ظهور مطرح شده است:

در سوره فصلت در آیه‌های ۵۳ و ٥٤ می‌فرماید:

«**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**؛ ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل

و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است) و در درون خودشان (که جهان صغیراست) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟» چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خطّ تکوین، دلائل قدرت و حکمت خود را بر روی همه ذرات کائنات و وجود موجودات نگاشته است؟

همچنین، می‌فرماید: «**أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ**؛ آگاه باشید که ایشان دربارهٔ ملاقاتِ با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شکّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند). هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه‌چیز را دربرگرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است)».

این آیات به سه ظهور و معرفت اشاره دارد: ۱. آفاقی، ۲. انفسی، ۳. ذاتی (برهان صدیقین).

۱. آیات آفاقی

یعنی آنچه در عالم مشاهده می‌شود، همه آفاق، آیات و حکمت و تجلیات ذات حق هستند. اینها دلائل و نشانه‌هایی هستند که انسان با دیدن و با چشم بصیرت، از مخلوقات به خدا می‌رسد؛ حتی توجه و تدبّر در وجود خود، از مخلوقات به خدا رسیدن است.

علم بشر و مکاشفه عالم وجود

گفته شد که جهان تجلی‌گاه صفات و افعال حق تعالی است، و نیست موجودی که نموداری از صفات او به همراه نداشته باشد؛ ولی صفت علم، قدرت و

رحمانیت و بسیاری از صفات دیگر با تمام ذرات عالم هستی، هست. بنابراین، تشریح عالم وجود و پی‌بردن به اسرار هر موجود، ورقی از دانش بشر را تشکیل می‌دهد. جناب سعدی چه شیرین سروده است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

آری، با دیده بصیرت و نگاه توحیدی، تمام موجودات عالم را جلوه و آینه و نشانی از پروردگار هستی خواهیم یافت؛ که هر موجودی باندازه سعه وجودی خود معرف خدای هستی‌آفرین هستند.

تمام علوم تجربی و طبیعی، جملگی رمزی از معارفی است که در عالم اکوان به‌کار گرفته شده و خدا داند که چه رموزی در آینده فاش شود و چه پرده‌ها که برداشته شود. اخبار در این زمینه فراوان است.

ولی این را بدان که معرفت کلی در «سیر انفسی» به‌دست می‌آید؛ زیرا که غایت معرفت در «سیر آفاقی» این است که بدانیم این دستگاه را ربی است و هستی آفاق از هستی آن جدا نیست؛ و دریابی که همه این صفات از موصوف حقیقی است؛ و البته در سیر انفسی مشاهده والاتر و نزدیک‌تر خواهد بود.

۲. آیات انفسی

مراد از آیات انفسی چیست؟ «انفس» جمع «نفس» و در لغت به معنای «ذات و روح» است. در قرآن کریم واژه «نفس» در این دو معنا و نیز به معنای «تمایلات نفسانی» به‌کار رفته است. دو راه، آیات افاقی و آیات انفسی، آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه برای نیل و وصول به معرفت‌الله است.

جایگاه و اهمیت سیر انفسی در قرآن

پیش‌تر به این آیه اشاره شد:

«سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ

أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ؛ ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است) و در درون خودشان (که جهان صغیراست) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟»[1]

اهمیت سفر انفسی در قرآن به استفهام بیان شده است:

«**وَفِی الأَرضِ آیاتٌ لِلموقِنینَ**؛ در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند)».[2]

نشانه‌های یکتایی و یگانگی خداوند هم در مجموعه هستی است به شکل عام و هم در وجود انسان به شکل خاص است. هر دگرگونی در جسم و روح انسان، آدمی را به خالق هستی رهنمون می‌شود که چگونه خلقت را منظم و به دور از هرگونه خطا و اشتباه، حکیمانه تدبیر می‌کند. این نشانه‌های باطنی در نفس انسان‌ها دلالت دارد: «بر کمال و قدرت صانع که هیچ آیتی نیست جز اینکه در انسان نظیر آن است».[3] و همین امر همیشه انسان را به حق و حقیقت رهنمون می‌سازد.

استفهام در آیه یادشده به معنای امر است؛ یعنی به نظر عبرت درنگرید و علامت کمال صنع را در ذات خود مشاهده کنید؛ چراکه در عالم هیچ نباشد؛ الا که نمونه‌ای از آن در نهاد شما بُوَد. پس، به چشم حقیقت و تأمل نمایید و در

---

۱. فصلت، ۵۳ و ٥٤.

۲. ذاریات، ۲۰ و ۲۱.

۳. واعظ کاشفی، ٤ / ۲۰۷؛ کاشانی، ۹ / ۳۸.

آثار قدرت و بدایع آفاق و انفس تا به‌وسیله آن عالِم شوید و به وجود صانع عالم و وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت خالق بنی‌آدم؛ چه هرکه این آیت‌ها را به دیده بصیرت مشاهده کند، هر آینه معرفت یابد و آن که کوردل شود از مشاهده آثار حق و حقانیت، هر آینه گمراه و عاقبت به نکال و عذاب گرفتار گردد.[۱]

همچنین، استفهام در آیه پیش‌گفته، «تعبیر لطیفی است؛ یعنی این آیات الهی در گرداگرد، در درون جان، و در سراسر پیکر شما گسترده است. اگر اندکی چشم باز کنید، می‌بینید و روح شما از درک عظمتش سیراب می‌گردد».[۲]

«همزه استفهام در مقام سرزنش به انسان است که با آنکه در خود شما آیات و نشانه‌های قدرت الهی هویداست، بلکه هرچه در عالم کبیر و مجموعه جهان پهناور موجود است، نمونه‌ای از آن در عالم صغیر (انسان) مندرج گردید؛ زیراکه در میان موجودات فقط وجود انسان است که مجموعه عالم وجود گشته و گنجینه اسرار الهی و نماینده صفات ربوبی گردیده؛ گاهی به نیروی شاه‌باز قدسی روح ملکوتی در فضای غیرمتناهی عالم امکانی پرواز می‌نماید و گاهی مجذوب طبیعت گردیده و در قعر گودال مادیات و طبیعیات فرومی‌رود. با این نمایندگی چگونه چشم دل خود را کور گردانیده‌اند و نگاه نمی‌کنید تا آن خدای خود را بشناسید».[۳]

بنابراین، آیات انفسی در قرآن کریم، دربرگیرنده برهان حقانیت خداوند، باتوجه به شگفتی‌های جسم و جان آدمی است. این آیات در قرآن فراوان است.

---

۱. عبدالعظیمی، ۱۲ / ٦۱.
۲. مکارم شیرازی و دیگران، ۲۲ / ۳۳۲.
۳. مجتهده امین، ٦ / ۳۱۱.

«قرآن کریم می‌فرماید: به‌زودی آیات و نشانه‌های خود را در همه‌جای عالم و در جان‌هایشان نشان می‌دهیم تا دریابند که او حق است»[1].

«آیات انفسی»؛ یعنی اینکه دستگاه‌های مختلف روح و جسم انسان، هریک نشانه‌ای بر ذات و اوصاف کمال الهی است؛ یعنی ازیک‌سو نظام حاکم بر ساختمان حیرت‌انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافت‌ها و استخوان‌ها و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران و امثال آنها، و ازسوی دیگر، اسرار و شگفتی‌های روح انسان، هرکدام کتابی از معرفت پروردگار و نشانه‌ای از وجود خداوند عالم، حکیم و قدرتمند است.

چون با دیده معرفت بنگری، خداوند علت تامه برای همه موجودات است. در این پدیده‌ها، صفات جز مرتبه نازله پدیدارکننده نیست، همان‌طور که آفتاب چیزی جز مرتبه نازله خورشید نیست. نور، انرژی (الطاقه)، گرما و هرچه دارد، مرتبه نازله آن است. دقت کن تا نیکو دریابی. در هر موجودی اگر به چشم خرد نظاره کنیم، آنچه در آیات آفاق تماشا می‌کنیم، همه در فقر ذاتی هستند و هر کمالی که در آنها مشاهده شود و هرچه دارند، از خدا و خالق خود دارند: «**الحمدلله المتجلی لخلقه بخلقه**؛[2] سپاس خدا را که برای آفریده‌هایش به‌وسیله آفریده‌اش تجلی می‌کند»، و هر کمالی که در سعه موجود ممکن ببینی، از اوست؛ آن‌گونه که در آفرینش او نقصی نبینی: «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت»، در مخلوقات خدای بخشنده نیز تفاوتی نبینی؛ پس چشمت را بگردان آیا هیچ کمبودی می‌بینی؟

خداوند هر موجودی را در نهایت جمال و کمال آفریده و به راه خویش

---

۱. فصلت، ۵۳ و ۵٤.

۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۰٦.

هدایت فرموده است، که خلق از قدرت خدا و آفرینند خویش حکایت دارد؛ از خدایی که او را آفرید و سپس هدایت نمود.

سیر در ملکوت با نگاه توحیدی در عالم ملک

پس اگر با این چشم؛ یعنی «دید توحیدی» دنیا را تماشا کنید، خواهید دید که: «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ الله؛[1] هر طرف روی بگردانی، پس همانجا روی خداست».

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

باش، تا درهای ملکوت بر تو گشوده گردد و در دل این ظلمت‌کده عالم طبیعت، نور خدا را نظاره‌گر باشی و مشمول آیه «یخرجهم من الظلمات الی النور» گردی. بنابراین، عالم، علامت و نشانه‌ای است که در حقیقت نشان صفات و ذات و آینه تمام‌نمای حق در پیش روی توست.

سیر آفاقی آسان‌ترین راه، و راه فطرت نزدیک‌ترین راه برای شناخت خداست. وجود انسان مانند یک برزخ است که هم عالم ملک و هم ملکوت دارد. که ان‌شاءالله هم با این دلیل و برهان‌های حسی، و هم با توفیق خداوند، انسان می‌تواند پرواز کند که به حقیقت برسد و باور کند، ولی برای رسیدن به خداشناسی و خداباوری، سلامت فکر و پاکی قلب لازم است. زیرا که خداباوری کار قلب است.

جان انسان با خدا آشناست

اصل آگاهی هر موجودی ازجمله انسان به مبدأ جهان، جای تردید نیست و این آگاهی از مبدأ عالم، فطری انسان است. وجود خدا از هر چیزی روشن‌تر و

---

۱. بقره، ۱۱۵.

حضورش برای هر شیئ نسبت به تمام چیزها نزدیک‌تر است. خفای او از شدت ظهور او، و دوری وی از شدت نزدیکی است: «**وَفِي أَنفُسِهِمْ**».

ازاین‌رو، حضور نور آسمان‌ها و زمین را با زدودن غبار گناه و خودبینی، می‌توان با تمام هستی امکانی خویش یافت. هر موجودی به او آگاه است، گرچه دانش به این معرفت خود را نداشته باشد، و یا در تطبیق آن خطا کند. خدای سبحان نزد هر جاهلی آشناست، چه رسد به عالم: «معروف عند کل جاهل». بنابراین، انسان با همه وجود و استعداد فطری خود، معترف به مبدأی هستی‌بخش است.

«زیرا در میان موجودات، فقط وجود انسان است که مجموعه عالم وجود، گنجینه اسرار الهی و نماینده صفات ربوبی گردیده؛ گاهی به نیروی شاه‌باز قدسی، روح ملکوتی در فضای غیرمتناهی عالم امکانی پرواز می نماید، و گاهی مجذوب طبیعت گردیده و در قعر گودال مادیات و طبیعیات فرومی‌رود. با این نمایندگی، چگونه چشم دل خود را کور گردانیده و نگاه نمی‌کنید تا آن خدای خود را بشناسید».[1]

سفر دل در ملکوت

سفر انفسی، سفر به‌وسیله حرکت درونی است از پایین‌ترین مراتب تا ملکوت آسمان‌ها، که برترین سفرهاست؛ سفر دل است در ملکوت آسمان و زمین و عجایب صنع ایزد تعالی و منازل راه دین، و سفر مردان [الهی] این است که به تن در خانه نشسته باشند و در بهشتی که پهنای آن هفت آسمان و زمین است، جولان می‌کنند. چه اینکه، عالم‌های ملکوت، بهشت عارفان است؛ آن بهشتی که منع و قطع را به وی راه نیست و حق تعالی بدین سفر دعوت می‌کند.

---

۱. بانو مجتهده امین، *تفسیر مخزن العرفان*.

بدین آیت که می‌گوید: (آنان به یکتاپرستی و توحیدی که محمّد ایشان را بدان می‌خواند، ایمان نمی‌آورند). آیا آنان به مُلک (پهناور و عظمت شگفت) آسمان‌ها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هرآنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را نمی بینند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیّت مالک جهان را ببینند؟) و آیا نمی‌اندیشند که چه‌بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ پس تا فرصت باقی است حق را بپذیرند و ایمان به حق را در خود تقویت کنند، و در پذیرش اسلام امروز و فردا نکنند.[1]

فطرت توحیدی قابل انکار نیست

نزدیک‌ترین راه به معرفت، توحید فطری است؛ یعنی باتوجه به فطرت و تأملی در درون خود: «**وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ**».

فطرت یا به بیان دقیق‌تر، فطرت انسانی ازجمله مباحث قرآن کریم است که توجه و شناخت آن نه‌تنها به خودشناسی که نهایتاً به خداشناسی منجر می‌شود. وجود فطرت در انسان، خدادادی و غیر اکتسابی است، و باعث ایجاد معرفت و گرایش خاصی نسبت به خداوند متعال در وجود او می‌گردد. انسان‌ها به‌طور فطری نوعی نیاز و گرایش به پرستش یک معبود را در خود حس می‌کنند؛ حتی کسانی که از سر دشمنی به ظاهر منکر این حقیقت هستند، در ضمیر خود به آن ایمان دارند. مشکل اینان اینستکه صدای رسای ضمیر خود را نمی‌شنوند.

از آیات قرآن کریم درمی‌یابیم که اصل وجود آفریدگار برای این جهان از امور آشکاری است که به دلیل و اثبات نیاز ندارد. ازاین‌رو، بیشتر آیه‌های قرآن در زمینه خداشناسی، مربوط به صفات پروردگار و شرک زدایی است. در این زمینه، به برخی آیه‌ها اشاره می‌کنیم. در سوره عنکبوت می‌فرماید:

---

۱. «أَ وَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَما خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ».

«و اگر از ایشان بپرسی: چه کسانی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را چنین رام کرده است؟ خواهند گفت: «الله». پس، چگونه از حق بازگردانیده می‌شوند؟»[۱]

و در آیه دیگر می‌فرماید: «و اگر از آنها بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فروفرستاده و زمین را پس از مرگش به‌وسیله آن زنده کرده است، حتماً خواهند گفت: الله. بگو ستایش از آن خداست، بااین‌همه بیشترشان نمی‌اندیشند».[۲]

همچنین، می‌فرماید: «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به‌سوی این دین کن؛ با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدایْ تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».[۳]

در این آیه، نه‌تنها مسئله خداشناسی، امری فطری معرفی شده؛ بلکه آفرینش انسان با باور به وجود خداوند سرشته شده و دین که همان اصول و کلیات آیین خداست، امری فطری است؛ البته معنای فطری بودن باور به خدا این نیست که انسان در همه احوال و شرایط به آن توجه داشته باشد. چه‌بسا عواملی سبب می‌شود که چنین دریافتی پنهان بماند و در ذهن خودآگاه خودنمایی نکند. ولی آنگاه که حجاب کنار زده شود، انسان ندای درون را به‌خوبی می‌شنود و متوجه آن می‌شود.

---

۱. «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ فَأَنّى يُؤفَكُونَ»؛ عنکبوت، ۶۱.

۲. «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ»؛ همان، ۶۳.

۳. «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلکِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ»؛ روم، ۳۰.

ظهور فطرت هنگام حوادث

برای انسان هنگام بروز حادثه‌های خطرناک؛ مانند هجوم موج‌های دریا به کشتی، بروز نقص فنی در هواپیما، یورش سیل و... یک حالت عرفانی و توجه ویژه به خدا پدید می‌آید و آدمی در این حالت، با قلبی سرشار از ایمان، از خدا می‌خواهد او را از این گرداب برهاند. در اینجا، ترس، یادآور آن ندای درونی و باور فطری انسان است، نه پدیدآورنده ایمان به خدا.

در آیه دیگر می‌فرماید:

«اوست که شما را در خشکی و دریا می‌برد، وقتی در کشتی قرار می‌گیرند و باد ملایمی آنان را می‌برد، خوشحال می‌شوند. و ناگهان باد سهمگینی بر آن می‌وزد و موج از هر طرف به ایشان می‌رسد و تصور می‌کنند بلا آنان را فراگرفته است. (در این هنگام) با باور خالص، خدا را می‌خوانند و می‌گویند اگر ما را از این نجات دهی از شکرکنندگان خواهیم بود».[1]

راه رسیدن به عرفان

برای شناخت و معرفت‌الله و عرفان حقیقی به قرآن مراجعه می‌کنیم. از نظر قرآن، اساس عرفان به دو رکن است: ۱. توحید. ۲. موحد.

راه رسیدن به معارف توحید ناب و نیل به مقام انسان کامل همانا راه عرفان؛ یعنی تهذیب و تصفیه و تزکیه روح بر اساس عمل به فرائض و سنن و پرهیز از محرم و مکروه است. رسیدن انسان با پیمودن مدارج عرفانی به توحید، چهار مرتبه دارد:

---

۱. «هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتّی إذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَجَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِها جاءَتْها رِیحٌ عاصِفٌ وَجاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ لَئِنْ أَنْجَیْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ × فَلَمّا أَنْجاهُمْ إذا هُمْ یَبْغُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلی أَنْفُسِکُمْ مَتاعَ الْحَیاةِ الدُّنْیا ثُمَّ إِلَیْنا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ یونس، ۲۲ و ۲۳.

۱. قشر قشر، و آن همان اقرار زبان با غفلت قلب است.

۲. قِشر، و آن تصدیق قلبی؛ گرچه به‌طور تقلید یا نظر و فکر و استدلال نباشد.

۳ـ لُب، و آن مشاهده و کشف اینکه همه اشیا صادر از حق یکتا و یگانه‌اند.

٤ـ لُب لُب، و آن اینکه در جهان هستی چیزی جز واحد نبیند. و این «فناء در توحید است» که با رسیدن به این مقام فناء در توحید، احوال خاصی بعد از فنا در توحید به‌وجود می‌آید. زیرا سیر و سلوک هر انسان متکاملی، رهن جهان‌بینی و مرتبه هستی‌شناسی اوست.

انسان کامل، موحدی است که به وحدت شهود رسیده است و به بالاترین معرفت به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی نائل گشته است، و می‌نگرد که تمام هستی هموست: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن»؛ «لا اله الا هو له الاسماء الحسنی، و هو معکم این ما کنتم».

۳. ذاتی (برهان صدیقین)

«**أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**؛ ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمان‌ها و زمین، که جهان کبیر است)؛ و درون خودشان (که جهان صغیراست) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟»[1]

چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خطّ تکوین، دلائل قدرت و حکمت خود را بر روی همه ذرّات کائنات و وجود موجودات نگاشته است؟

---

۱. «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

توضیحات: «الآفَاقِ»: نواحی عالم و اقطار آسمان‌ها و زمین. «شَهِیدٌ»: گواه و مطلع. حاضر و ناظر.

«**أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ**؛ آگاه باشید که ایشان درباره ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شکّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند). هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه‌چیز را دربرگرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است)».

«**أَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلى کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ**؛ أیا کافی نیست که او بر هر شیء شاهد و ناظر است؟».

این شناخت ذات است که آن را «برهان صدیقین» می‌گویند و تمام حقایق در همین برهان است. این برهان یعنی بالاترین دلیل خود خدا «**الغیرک الظهور**». آیا برای غیر خدا ظهوری است؟ اولیا به‌جایی رسیده‌اند که خدا را با خدا می‌بینند.

بالاترین مرتبه توحید

بالاترین مرتبه، توحیدی است که خداوند به خود اختصاص داده است: «شهد الله انه لا اله الاهو». معرفتی که به خداوند نسبت دارد و ان معرفتی که حضرت پیامبرﷺ می‌فرمود: «**ما عرفناک حق معرفتک**».

این معرفت کتابی نیست؛ بلکه انسان باید با تزکیه و صفای باطن به این معارف برسد: «**لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ**» و اولیاءالله با فضل و توفیق من‌الله به این معرفت می‌رسند. این توحید اختصاص به خود خدا دارد، و جلوه و منظری از آن را بر بواطن و اسرار برگزیدگانش آشکار ساخته است تا برایشان مشخص گردد که او حق است. سپس، به این راه و روش اشاره کرده و فرمود: «اولم یکف بربک انه علی کل شئ شهید؛ یعنی ای رسول خدا! این کافی نیست که پروردگارت برهر چیزی مشهود است».

«شهید» را دو گونه معنا کرده‌اند: یکی اینکه خداوند همه‌چیز را می‌بینـد. دیگـر اینکه، عرفا می‌گویند که خداوند «مشهود» است؛ یعنی در هر چیزی جلـوه خـدا را می‌بینی: «انه مع کل شیء». ممکن است ظاهر این کلام آسـان باشـد؛ امـا درک آن زمانی است که اسماء و صفات الهی را بشناسیم، و آن ظهور نور را ملاحظه کنیم.

انسان آینه‌ای است کـه انـوار الهـی در او تجلـی و آنهـا را نشـان مـی‌دهـد. بدان‌معنا که أولیاء الهی و صدیقین، نخست به وجود نگریسـته و آن را ثبـوت و تحقق بخشیده و دانستند که او اصل هستی تمام اشیاء است. سـپس، بـه‌واسـطه نظـر بـه وجـود، بـه ایـن مطلـب مـی‌رسـند کـه بـه حسـب اصـل حقیقـتش «واجب‌الوجود» است.

حق تعالی به ذات خودش، ذات و وحدانیت خویش را می‌دانـد: «شـهد الله انه لا اله الاهو». و غیر خود را می‌داند «**أَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَـهِیدٌ**». این مسلک برای اهل کمال در طلب حق و آیات و افعال او کافی است.

استاد کریم محمود حقیقی در شرح آیه شریفه «**سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفـاقِ وَفِـی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**» می‌نویسـد: در ایـن یـک نکتـه‌ای جالـب اسـت، «سنریهم» فعل مضارع است؛ سین هم استمرار و هم قریباً، یعنی مرتـب در حـال نشان دادن هستیم.

اولیاءالله در همین حوادث که لحظـه‌بـه‌لحظـه رخ مـی‌دهـد، ایـن آیـات را می‌بینند. آیات خداوند مرتب برای ما تجلی می‌کند، ظهور و تجلـی آیـات الهـی در همه‌جا نمایان است و این آیات نشانی از عظمـت خـالق «لاولـی الالبـاب» و برای صاحبان خرد است.

غایت آمال عارفان

تمـام عـالم را توحیـد و وحـدت حـق فراگرفتـه و کثـرات، ظـاهر و پوسـته

حقیقت‌اند. ما آن پوسته را می‌بینیم و اهل معرفت وحدت را می‌نگرند. آخرین منزل و غایت آمال عارفان توحید است. پس از توحید، مهم‌ترین مسئله عرفان، انسان‌شناسی و شناخت موحد حقیقی است.

در قرآن و روایات به جایگاه رفیع انسان، به‌خصوص انسان کامل و موحد حقیقی اشاره شده است. در رأس این مقامات، قرآن به خلافت، ولایت، مظهریت اسماء، و پذیرش امانت الهی اشاره شده است. احادیث معصومان علیهم‌السلام ـ که شرح و تفسیر قرآن است ـ نیز به‌طور عمیق به این مقامات پرداخته است. در زیارت جامعه کبیره به مقام والای اهل بیت علیهم‌السلام اشاره شده است. در رأس قله انسانیت و توحید، اهل بیت علیهم‌السلام، و در زمان ما ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بر فراز این قلعه ایستاده است.

البته شناخت انسان کامل فقط با شهود و عرفان میسر است، و رسیدن به معرفت وجودی انسان کامل و خلیفه الهی برای غیرمعصوم ممکن نیست؛ اما مراتب پایین‌تر با عنایت حق، برای غیرمعصوم نیز قابل دسترسی است. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ خلیفة‌الله و انسان کامل روزگار ما ـ در جایگاهی است که نظر به او، نظر به ملک و ملکوت است، نگاه به او نگاه به اسماء و صفات حسنای حق، و معرفت به او معرفت به سراسر ظاهر و باطن قرآن است. شناخت او شناخت تمام هستی و اسرار نهفته در آن، و تماشای جمال او تماشای همه حسن و کمالات الهی است؛ البته این حقایق برای همه روشن نیست؛ بلکه با معرفت عالم هستی و شناخت انسان تا حدودی میسر خواهد شد.

انسان کامل و خلیفه‌الله بر هیئت حق است

ازآنجاکه امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آینه تمام‌نمای حق است و تمام کمالات و اسماء و صفات الهی در وجود نورانی او تابیده است، ایشان به هیئت و صورت حق

آفریده شده و رقیبی ندارد. در بینش عرفانی، فلسفه آفرینش اشیاء، نشان دادن هیئت و کمالات حق و هویت و تعریف حقیقی اشیاء «آیه آینه بودن» است. خلیفةالله مظهر اتم و اکمل حق است؛ زیرا کامل‌ترین هیئت و تصویر است: «ان الله خلق آدم علی صورته». مسلماً مقصود صورت ظاهری نیست؛ بلکه حقیقت باطنی و کمالات وجودی است.

برهمین اساس، اهل معرفت گفته‌اند: «من عرفه فقد عرفه حق؛ هرکس خلیفةالله را آن‌چنان که شایسته است بشناسند، به معرفت حق تعالی نایل آمده است».

در شرح دعای سحر فرموده‌اند: «انسان کامل، «خلیفةالله» مَثَل اعلای الهی، و آیت کبری و نبأء عظیم است. و اوست که به‌صورت حق آفریده شده و کلید معرفت حق است. هرکس او را بشناسد، خدای سبحان را شناخته است، زیرا انسان کامل با هریک از اوصاف و جلوه‌های وجودی خود آیتی الهی است».

معرفت بحث اسماء برای شناخت اهل بیتؑ و انسان‌شناسی عرفانی ضروری است. برای روشن‌تر شدن موضوع بحث انسان کامل، به‌طور خلاصه به بحث عالم اسماء اشاره می‌شود.

عالم اسماء

«مقام ذات، غیب مطلق است». در آنجا وجود و کمالات وجودی به نحو مطلق و بی‌نهایت، در پشت پرده غیب و خفا حضور دارند و احدی را به آن دسترسی نیست. کسی توان بهره بردن از آن را ندارد، چون او بی‌نهایت است و مخلوقات محدود و کم طاقتند، اما لطف حق ایجاب می‌کند که این گنج بی‌پایان را آشکار سازد تا همگان بهره برند. حدیث قدسی می‌فرماید: «**کنت کنزاً خفیاً فاحببتُ أن أُعرف فخلقتُ الخلق لکی اعرف**؛ گنجی پنهان بودم [اشاره به مقام ذات]. دوست داشتم که شناخته شوم. پس، دست به آفرینش زدم تا مخلوقات مرا بشناسند».

اما ازآنجاکه ذات، وجودی نامحدود است و خلایق محدود و نـاتوان، مسـتقیم نمی‌توانند بر کرانه معرفت آن دریای موّاج و بی‌ساحل بنشینند؛ مانند نیروگـاه بـرق که انرژی بسیاری تولید می‌کند، اما مستقیم نمی‌توان لامـپ را بـه آن وصـل کـرد. لامپ طاقت و تحمل آن همـه نیـرو را نـدارد. بایـد آن انـرژی فـراوان، تعـدیل و تضعیف شود و واسطه‌هایی چون ترانس به میان آیند تا لامپ روشن شود.

باری، در اولین تجلی و ظهـور ذات، عـالم اسـماء پدیـد آمـد، کـه واسـطه مخلوقات با ذات الهی‌اند، تا کمالات پنهـان و بـی‌نهایـت ذات را در دسـترس و قابل استفاده برای موجودات قرار دهند.

تـا اینجـا یـک دوره مختصـر خداشناسـی بـود. در بخـش بعـد، بـه بحـث خودشناسی اشاره و مراحل سیر انسان از خاک تا خاک بیان می‌شود.

فصل دوم

خودشناسی

درس اول
آیات انفسی و مراحل حیات انسان از خاک تا خاک

«وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ»

سقراط گوید: «به هیچ‌وجه در شناخت موجودات خشک و بی‌روح رنج مبر؛ بلکه خود را بشناس، که شناختن نفس انسان بالاتر از شناختن اسرار طبیعت است». متأسفانه چون دیدار عالم بیرون با چشم سر و دیدار عالم درون با چشم دل است؛ ما کمتر به درون خویش می‌نگریم، در حالی که چشم درون را به‌کار بستن آرامش آورد، و چشم بیرون پریشانی زاید.

همچنین، گاندی ـ رهبر هند ـ می‌گوید: «در دنیا فقط یک حقیقت وجود دارد و آن شناسایی نفس (خود) است. هرکس خود را شناخت، خدا و دیگران را شناخته است و هرکس خود را نشناخته است، هیچ‌چیز را نشناخته است. در دنیا فقط یک نیرو، و یک آزادی و یک عدالت وجود دارد و آن، حکومت بر خویشتن است؛ هر کس بر خود مسلط شد، بر دنیا مسلط شده است».[1]

---

۱. *این است مذهب من*، ص۲۲ـ۲۳؛ به‌نقل از: *ملک تا ملکوت*، ص۱۲۵.

بالاترین معرفت بعد از خداشناسی، خودشناسی است؛ بلکه ضروری‌ترین و مهم‌ترین مسئله‌ای است که انسان باید درباره آن تفکر کند تا بداند چگونه زندگی کند. زیرا معرفت نفس و خودشناسی در سرنوشت انسان در دنیا و آخرت بسیار اساسی و کارساز است. چراکه سعادت انسان بر این است که بداند از کجا آمده است و به کجا می‌رود و در کجا قرار دارد و چرا؟و بداند که در این جسم مادی خلاصه نمی‌شود و حقیقت انسان، بُعد ملکوتی اوست و بداند زندگی دنیا نهایت مسیر او نیست. پس، تفکر کند که برای چه آفریده شده و چه باید بکند، که به هدف از آفرینش خود برسد و سعادتمند شود.

آفرینش انسان[1]

یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی، خلقت انسان است. به‌راستی آفرینش انسان، این مجموعه شگرف عالم هستی، این خلاصه خلقت و خلاصه موجودات، این عالم «صغیر» که «عالم کبیر» در آن مندرج است، و هریک از ابعاد وجودی او، خود نعمتی بزرگ است.

گرچه در آغاز، وجود انسان یک نطفه بی‌ارزش، یا به عبارت صحیح‌تر، موجودی ذره‌بینی که در نطفه شناور است، بوده؛ ولی در سایه ربوبیت پروردگار، آنچنان مراحل تکامل را طی می‌کند که به مقام شریف‌ترین موجودات عالم خلقت دست می‌یابد.

تأملی در مراحل وجود انسان

قرآن کریم در سوره مؤمنون (آیات ۱۲ تا ۱٤) مراحلی را در سیر تکاملی انسان بیان فرموده است:

---

۱. این قسمت به طور خلاصه و تلفیق از کتاب انسان از خاک تا خاک از صفحه ۱۵۱ تا ۲۷۰ به همراه مباحثی و مطالبی از درس‌ها و تألیفات نویسنده این کتاب آمده است.

مرحله اول، خلقت بُعد مادی و جسم انسان است. مرحله دوم، از نشئهٔ دیگری که بُعد روحانی و معنوی اوست سخن می‌گوید، و در مرحله‌ای دیگر، مسیر و زندگی دیگری را برای انسان ذکر می‌کند.

در مرحله اول چنین می‌فرماید: «یقیناً ما انسان را از چکیده‌ای از گِل آفریدیم. سپس، آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. آنگاه آن نطفه را علقه گرداندیم. پس، آن علقه را به‌صورت پاره‌گوشتی درآوردیم، و آن پاره‌گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم».[1]

و در مرحله دوم، تکامل و خلقت دیگری را برای این موجود بیان می‌دارد، که در این خلق جدید، خداوند خود را «احسن الخالقین» می‌خواند و به خود آفرین می‌گوید. می‌فرماید: «**ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ**؛[2] سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم. همیشه سودمند و با برکت است خدا؛ که نیکوترین آفرینندگان است».

سپس از مسیر این انسان خبر می‌دهد و می‌فرماید: «سپس همه شما بعد از این می‌میرید. آنگاه شما مسلماً روز قیامت برانگیخته می‌شوید».[3] می‌فرماید: انسان در این دنیا جاودانی نیست و حیات دیگری در انتظار اوست.

اکنون، با بهره‌گیری از قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، به هریک از این مراحل اشاره خواهیم کرد.

سیر انسان از خاک تا خاک

آن‌طور که از آیات و روایات به‌دست می‌آید، انسان از اول تا آخر، حدود بیست

---

۱. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا»؛ مؤمنون، ۱۲ و ۱۳ و ۱۴.

۲. همان، ۱۴.

۳. «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ».

مرحله را طی می‌کند. چندین مرحله تاکنون گذشته و چندین مرحله باقی‌مانده که انسان به‌سرعت تمام، به‌سوی آنها در حرکت است تا به آخرین مراحل سیر تکاملی خود برسد. ای انسان! «هل اتی علی الانسان...»؛ توجه کن، تفکر کن، درس بگیر.

مراحل گذشته و قبل از ذکر، حدود هشت مرحله است. دوران بعد از ذکر نیز که بعد از مراحل تکامل پیدا می‌شود، و به موجودی قابل ذکر تبدیل می‌شود.

حال، اندکی درباره دوران قبل از ذکر، عوالم گذشته، و عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، و اینکه انسان چند مرحله را طی کرده است و چند مرحله دیگر را باید طی کند تا به آخرین منزل ـ بهشت و جهنم ـ برسد، به مطالبی اشاره می‌کنیم.

قرآن می‌فرماید: «**هَلْ أَتَی عَلَی الإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**؛[1] آیا زمانی بر انسان نگذشت که چیزی قابل ذکر نبود». دوران بعد از ذکر، که در طی مراحلی تکامل پیدا می‌شود، به موجودی قابل ذکر تبدیل می‌شود.

مراحل رشد و نمو جنین

قران کریم در سوره مؤمنون آیات ۱۲ تا ۱٤، این مراحل را بیان کرده است. در ابتداء به طور خلاصه به شرح این آیات اشاره می‌شود و سپس توضیحات بیشتری را ارائه می‌دهیم.

در این آیات[2] می‌فرماید: و ما انسان را از عصاره‌ای از خاک آفریدیم. «سلاله»، به‌معنی عصاره یا چکیده‌ای از چیزی می‌باشد. «طین»؛ یعنی خاک. «نطفه»، به‌معنی

---

۱. «هَلْ أَتی عَلَی الإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً»؛ دهر، ۱.

۲. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِینٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَکِینٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا».

قطره یا یک چکه می‌باشد. «علق»، به‌معنی آویزان بـودن، و «علقـه»، بـه‌معنـی یـک شی یا چیزی آویزان می‌باشد. این کلمـه بـا معلـق هـم‌ریشـه و هـم‌معنـی اسـت. «مضغ»، به‌معنی جویدن، و «مضغه» یعنی چیزی که جویده شده، است.

این آیات شریفه، از حیرت‌انگیزترین آیات علمی قرآن است. در این آیـات، به‌قدری دقیق مراحل به‌وجود آمدن یک انسان شرح داده شده اسـت کـه جـای هیچ چون‌وچرایی را باقی نمی‌گذارد. در این آیات، کلمـه‌بـه‌کلمـه ترتیـب ایـن تکامل را نشان می‌دهد.

عناصری که انسان را (یعنـی نطفـه وی را) مـی‌سـازنند، عصـاره‌ای از مـواد غـذایی هستند که انسان آنهـا را می‌خورد. مـواد غـذایی نیز یا به‌طور مسـتقـیم (یعنـی ازطریـق مصـرف گیاهـان کـه عصـاره‌ای از خـاک‌انـد)، و یـا بـه‌طـور غـیرمستقـیم (یعـنـی ازطریق مصرف گوشت و مواد غذائی حیوانات که باز هم عصاره‌ای از خاک‌اند) جـذب انسـان مـی‌شـود، و بـه ایـن ترتیـب، انسـان نیـز عصاره‌ای از خاک می‌شود.

عناصر توارثی انـسـان کـه قرار است یک انسان را شکل دهند که عصاره‌ای از خاک است، در اولین گام خود، که درهم ذوب شدن اسپرم مرد و تخمک زن (لقاح) است، به‌صورت یک قطره یا یک چکه است؛ البته این قطره یا چکه فقط با میکروسکوپ قابل دیدن است. وقتی نطفه وارد رحم مـی‌شـود، دنبـال جـای مشخصی می‌گردد و جای مناسب خود را پیدا می‌کند؛ یعنی این طور نیست کـه هر جای رحم که قرار بگیرد، موفق به رشد می‌شود و رشد مـی‌کنـد؛ بـلـکه در صورت قـرار نگرفتن در جای مناسب، ازبین‌می‌رود.

پـس از اینکه نطفه وارد رحم می‌شود، از پـوسـته خود بیرون می‌آیـد و دنبـال جای مناسبی در جداره رحم می‌گردد. در نهایت، چنانکـه آیـه توصـیف مـی‌کنـد، خود را به جداره رحم می‌آویزد. اغلب خود را به جداره سقف رحم می‌آویزد.

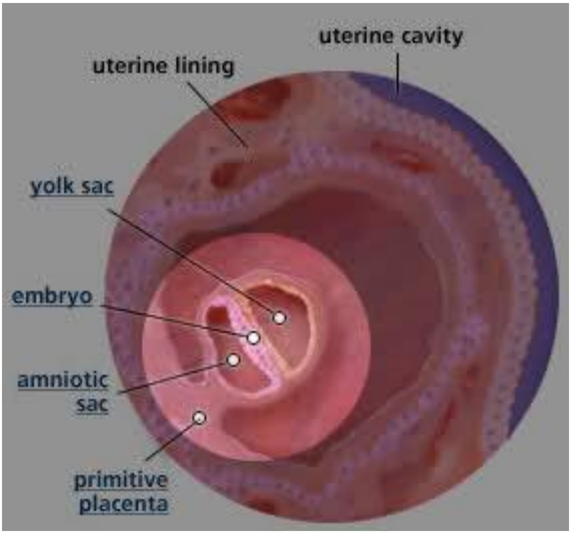

سپس، علقه به شکلی که در تصویر زیر می‌بینیم درمی‌آید.

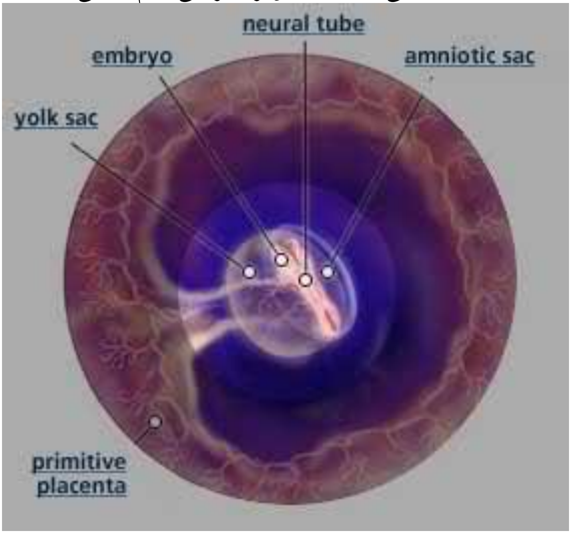

این تصـویر، تصویر یک جـنـیـن سـه هــفــته‌ای است. تقـریباً ۲ میلیمتـر است. هـم ازنـظـر انـدازه و هم ازنظر شکـل، دقـیـقـاً هـمـان‌طـور کـه قــرآن آن را توصیف می‌کند، مانند یک تکه گوشت جویده لای دنـدان می‌ماند!

پــس از ٤ هـفـته که طول جـنـیـن تـقـریباً ٦ مـیلیمتر است، از آن شکلی کـه مانند گوشـت جویده لای دنــدان بــود، بـرخــی از اسـتخوان‌هـا ـ کـه سـتون فـقـرات باشند ـ درست شده است، ولی هـیـچ گـوشـتی روی آنها نیسـت. البتـه این تصـویـر میکروسکوپی است و ستون فـقـرات با چشم دیده نمی‌شوند.

در ۵ هفتگی یک شیار گوشتی روی کمر درست می‌شـود و در ٦ هـفــتگی ستون فـقرات کاملاً از گوشت پوشـانده مـی‌شـود (سـتون فقـرات تـا پـیش از پوشیده شدن از گوشت، هم‌چنان میکروسکوپی هستند).

جمله «دست آخر آن را خلقت تازه‌ای می‌دهیم»، که در آیه آمـده اسـت، بـه این معنی است که جنین انسان، در روند رشـد خـود بـا جنـین جـانوران دیگـر شباهت یا شباهت‌هایی دارد، ولی در اواخر رشـد خـود، خلـقــت دیگـری بـه خـود می‌گیرد، کـه با هـیـچ‌یـک از آنها شـبـیـه نیست. جـنـیــن انســان در مـراحـل رشـد خـود، در واقع شباهت‌های زیادی بـا جنین حیوانـات دارد. بـه طوری که فقط یک متخصص می‌تواند آنها را از هـم تمیـز دهـد؛ یعنـی جنـین انسان و میمون، آن‌قـدر شـبیه به‌هم هستند که فقط یک متخصص می‌تواند آنهـا را ازهم تمیز دهد. جنین، در اواخرِ رشد خود است که رفـتـه‌رفـتـه روند رشــد دیـگری به خود می‌گیرد و از بـقـیـه متمایز می‌شود تـا جـایی کـه تـا پـیش از روزهای تولد خود، دیگر به هیچ‌یک از انواع حیوانات شباهـتی ندارد.

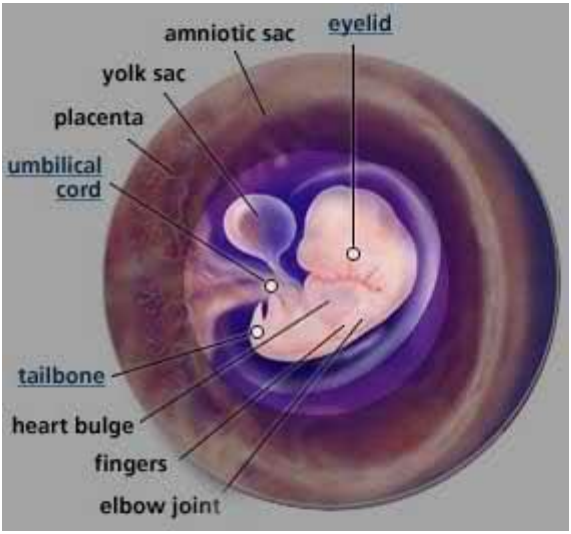
amniotic sac
eyelid
yolk sac
placenta
umbilical cord
tailbone
heart bulge
fingers
elbow joint

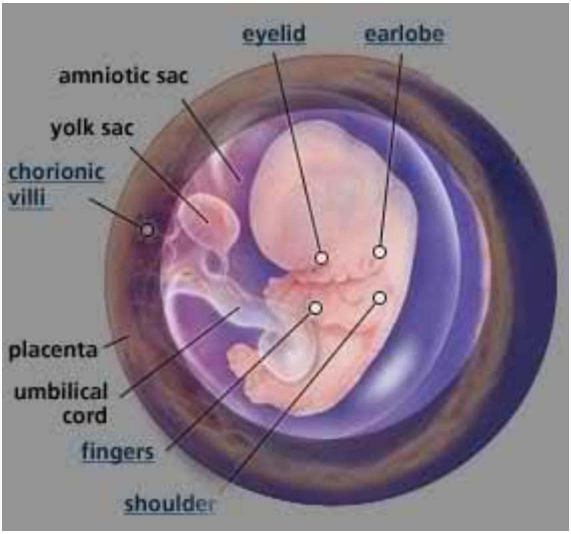
eyelid
earlobe
amniotic sac
yolk sac
chorionic villi
placenta
umbilical cord
fingers
shoulder

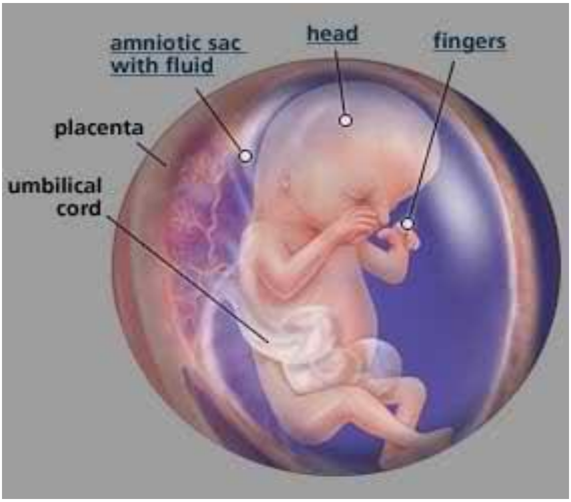

مراحل تکامل سیر انسان

انسان موجودی دو بُعدی است؛ ملکی و ملکوتی، مادی و روحانی، که یکی از خاک و عالم ماده، و بُعد دیگر از عالم امر و ملکوت است. با این دو بُعد مادی و ملکوتی است که «نفس انسانی» تفسیر می‌شود. گفته شد که انسان بیست مرحله را می‌گذراند و هر انسانی در مرحله‌ای از این مراحل است. اکنون به شرح این بیست مرحله از مراحل حیات انسان می‌پردازیم. ابتدا به بُعد جسمانی و مادی اشاره می‌شود.

مرحلهٔ نخست؛ خاک

انسان قبل از مرحله خاک، مراحلی را طی کرده است که در جای خود به آنها اشاره می‌شود[1]. امروزه دانشمندان بر این تأکید دارند که همه موادی که بدن

---

۱. در جلد دوم این کتاب (سیر انسان از عرش تا فرش و از ملک تا ملکوت) مباحثی در این باره مطرح می‌شود.

انسان را تشکیل می‌دهند در خاک وجود دارد. این همان است که قرآن در ۱۴ قرن قبل بیان داشته است. خداوند در کتاب خود، در شش آیه خلقت انسان را از خاک (تراب) بیان داشته است. قرآن نخست به سراغ آفرینش انسان از «خاک» ـ که اولین و مهم‌ترین موهبت الهی بر اوست ـ می‌رود و می‌فرماید: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ**؛[1] یکی از نشانه‌های (دالّ بر عظمت و قدرت) خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها (در زمین) پراکنده شدید».

توضیحات: «**خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ**»: آفرینش انسان از خاک، ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان؛ یعنی آدم باشد، یا آفرینش همه انسان‌ها از خاک؛ چراکه مواد غذایی تشکیل‌دهنده وجود انسان در اصل از خاک است. در این آیه به دو نشانه از عظمت الهی اشاره شده است: یکی آفرینش انسان از خاک، و دیگر، تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در زمین. اگر این ویژگی «تکثیر» در نسل آدم آفریده نشده بود، نسل انسان به‌زودی برچیده می‌شد.

قرآن ماده اولیه، که همان هسته نخستین آفرینش انسان است را از خاک معرفی می‌کند. زیرا مواد غذایی (اعم از حیوانی و گیاهی) که وجود انسان و نطفه او را تشکیل می‌دهد، همه از خاک مایه می‌گیرند. هرچه را انسان می‌خورد و تمام موادی را که تغذیه می‌کند، در خاک نهفته است و همه به خاک منتهی می‌شود. ای انسان! از خاک برون آمدی و در خاک خواهی شد.

«آری، خاک مرحله نخست است که انسان با آن عظمت و آن شایستگی از آن خلق شده است». انسانی که افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان می‌باشد، از خاکی بی‌ارزش به‌وجود آمده است؛ همین خاک پیش‌پاافتاده و

---

۱. روم، ۲۰.

خالی از حس و حرکت که ناگهان به قدرت خدای متعال به نطفه تبـدیل و بعـد از آن به انسانی کامل می‌شود. خداوند متعال در قرآن مجیـد، شـش‌بـار خلقـت انسان را از تراب (خاک) و هشت‌بار از طین (گِل) دانسته است.[۱]

آری، او خدایی است که هرچه را در جهان آفرید، به بهترین وجهی که بهتـر و کامل‌تر از آن تصور نمی‌شود، خلق کرد و بنای کاخ عظیم خلقت را بـر نظـام «احسن» به‌وجود آورد و انواع عطرهای دل‌انگیز را به گـل‌هـای گونـاگون عطـا کرد. او خدایی است که به خـاک روح و جـان مـی‌دهـد و از آن انسـانی آزاد و باهوش و عاقل می‌سازد. خاک بی‌جان کجا و انسـان زنـده و زیبـا کجـا؟ خـاک بـی‌حـس و حرکـت کجـا و انسـان عاقـل و هوشـیار کجـا؟ خـاک بـی‌ارزش پیش‌پاافتاده کجا و موجود پر ابتکار و پر حرکت کجا؟ خاک پست و کثیف کجا و آن موجود شریف و با شعور کجا؟ «**إِنّا خَلَقْنَا الإنْسـانَ مِـنْ نُطْفَـة أَمْشـاجٍ نَبْتَلِيـهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِـيراً**»[۲]؛ مـا انسـان را از نطفـه آمیختـه (از اسـپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظایف و تکالیفی، بعدها) می‌آزماییم، وی را شـنوا و بینا (عاقل و دانا) کرده‌ایم».

مـراد از «أَمْشَـاجٍ»، ترکیبـی از مـواد و عناصـر مختلـف، یـا آمیـزه‌ای از اسپرماتوزوئید و اوول است. صفت «نُطْفَةٍ» است

مرحلهٔ دوم؛ عصاره گِل

عصاره گِل، همان مواد غذایی است که از گِل گرفتـه مـی‌شـود. همـان ذرات و موادی است که در خاک و گِل نهفتـه اسـت. خداونـد انسـان را از آب وخـاک خلق کرد. می‌دانیم که دوسوم بدن انسان را آب تشکیل می‌دهـد. مخلـوط آب و

---

۱ انسان از خاک تا خاک ص۱۵۴ و ۱۵۵

۲.انسان أیه ۲.

خاک، گِل است که آن، اصل انسان است. قرآن می‌فرماید: «**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ**؛[1] به تحقیق ما انسان را از عصاره و چکیده‌ای از گِل آفریدیم».

انسان مجموعه‌ای از عناصر مختلف است: کربن، اکسیژن، هیدروژن، فسفر، گوگرد، اَزت، پتاسیم، و...، که همه این عناصر در گِل موجودند. پس، موادی که انسان از آن به‌وجود می‌آید، همه از زمین بیرون می‌آید و انسان به‌عنوان غذا از آنها استفاده می‌کند. در نتیجه، انسان از آن غذا به‌وجود آمده است.

مرحله اول: خاک ــــــــــ مرحله دوم: عصاره گِل.

مرحلهٔ سوم؛ خون

ازجمله مراحلی که انسان باید طی کند، «خون» است. همان خونی که از غذاها به‌وجود می‌آید و از عصاره و شیره کشیده شده غذا پیدا می‌شود، همان خونی که ده میلیون‌میلیارد موجود زنده به نام سلول‌های زنده در آن شناور است و اکسیژن هوا و عصاره و مواد زنده غذا را به همه سلول‌های بدن می‌رساند.

غذایی که انسان می‌خورد شامل مواد معدنی و ویتامین‌های گوناگون است که به‌وسیله خون و سلول‌های قرمز باید به تمام بدن برسد. بعضی از آنها سلول

---

۱. مومنون، ١٤.

عصب و بعضی مغز و ماهیچه‌ها و بعضی سلول کبد و جگر و پوست و مو و ناخن و استخوان می‌شود. بعضی از آنها که نطفه و منی می‌شود و سپس به قدرت خداوند، انسانی به‌وجود می‌آید. نطفه از همان مواد زنده غذایی به‌وجود می‌آید که در خون موجود است.

خلاصه انسان، از مواد موجود در خاک است که جزء غذا قرار گرفته و داخل خون شده و بعد طی مراحلی وارد مرحله بعد می‌شود که بسیار حساس و شگفت‌انگیز است.

مرحلهٔ چهارم؛ نطفه

اصل نطفه از همان خاک ساده و پیش‌پاافتاده و خالی از حس و حرکت و حیات است که بعد از چند مرحله تبدیل به نطفه می‌شود. «**خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ**»[1]؛ (خداوند) انسان را از نطفه بی‌ارزش آفرید. آنگاه (انسان اصلاً خلقت خود را فراموش کرده و با خالق) به خصومت برخاست و دشمنی آشکار شد».

قرآن می‌فرماید: «**هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ...**»[2]؛ او خداوندی است که شما را از خاک بیافرید و سپس از نطفه...».

---

۱. نحل، ٤.

۲. مؤمن، ٦٧.

مرحله پنجم؛ علقه

«علقه»، همان نطفه است که تکامل یافته و بـه علقـه تبـدیل شـده اسـت. قـرآن می‌فرماید: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْـغَةٍ؛ مـا شـما را از خاک آفریدیم و بعد از نطفه و سپس از علقه و سپس از مضغه».

مرحله ششم؛ مضغه

قرآن می‌فرماید: «ما نطفه را به علقه، و علقه را به مضغه، و مضغه را به اسـتخوان تبدیل کردیم». و نیز می‌گوید: «بر استخوان لباس گوشتی پوشاندیم».

مرحله هفتم؛ استخوان‌بندی

مرحله هشتم؛ گوشت روی استخوان

آشکار است که در ابتدا، انسان یک اسکلت استخوانی بوده است. قرآن در این باره نکته جالب و لطیفی دارد. قرآن تعبیر «گوشت روی استخوان» را به‌کار برده است. چون لباس حافظ بدن انسان از گرما و سرماست. همین‌طور گوشت و عضلات، لباس، حافظ و نگهدار استخوان‌هاست که ستون اصلی بدن است.

بعد از رویاندن گوشت بر روی استخوان‌ها، پوستی هم بر روی استخوان‌ها و تمام اندام بدن انسان کشیده می‌شود. این پوست است که تمام عضلات و استخوان‌ها را به‌هم وصل می‌کند که از هم جدا نشوند. قلب جنین در این سن شروع به تپیدن می‌کند. از مغز او نیز موج‌هایی الکترومغناطیسی صادر می‌گردد. او با صدای مادر متأثر می‌شود و با هرچه می‌گوید و احساس می‌کند رابطه برقرار می‌کند. برای همین است که مادر باید زیاد قرآن بخواند، چراکه صدای قرآن بر قلب و مغز جنین تأثیر می‌گذارد.

در این مرحله، جنین شکل نهایی را می‌گیرد. دست و پا و چشم وگوش و بقیه اعضای بدن ظاهر می‌شوند و حرکت شروع می‌شود. همچنین، حرکت الکتریسیته قلب شروع می‌شود. مغز بسیار پیچیده و نصف وزن بدن را تشکیل

می‌دهد. عملیاتی که پس از این انجام می‌شوند، در رابطه با بزرگ شدن این اعضا و کامل شدن خلقتشان می‌باشد. این مرحله تا پایان حاملگی ادامه پیدا می‌کند. خداوند می‌فرماید: «**ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ**».[1]

«سپس نطفه را به‌صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکه‌گوشت جویده را بسان استخوان‌های ضعیفی درمی‌آوریم. و بعد بر استخوان‌ها گوشت می‌پوشانیم. و از آن پس، او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده دیگری خواهیم کرد. والامقام و مبارک، یزدان است که بهترینِ اندازه‌گیرندگان و سازندگان است».

توضیحات «عَلَقَةً، مُضْغَةً و...»: اینها هرکدام مرحله‌ای از آفرینش است. روشن شد که همه اینها داستان جسم انسان است. در آفرینش، مسئله تقدیر؛ یعنی اندازه‌گیری، بیش از هر چیزی اهمیت دارد.

«خلق» به‌معنی «صنع» نیز آمده است. «ساختن خدا»، شاملِ از عدم آفریدن و تغییر ظاهری اشیا می‌گردد، ولی کار سازندگی انسان منحصر به تغییر صورت اشیاء است و بس.

---

۱. مؤمنون، ٤.

سیر تکامل جنین؛ انشاء خلق آخر

ملاحظه می‌کنید که در هشت مرحله اول بعد از هر «ثم» (سپس)، دوره‌ای دیگر شروع می‌شود و طبعاً آنجاکه بحث تدریج است، «زمان» مراد است. رشد مربوط به زمان است و تدریجی و زمانمند است و طبعاً هر دو در عالم ماده صورت‌پذیر است. ازاین‌روست که با جمله «خلقنا» بیان شده است. ولی بعد لفظ عوض می‌شود و می‌فرماید: «**ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ**؛ بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم».

«أنشَأْنَاهُ»؛ یعنی او را آفریدیم، وی را پدیدار کردیم. و مراد از «آفرینش دیگر، دمیدن روح در کالبد است. در اینجاست که آسمان به زمین ملحق و افلاکی با خاکی یکی می‌شوند و مراد از هبوط همین است»[1]. اینجاست که

۱. کریم‌محمود حقیقی، خاک تا افلاک، ص٤٧.

می‌فرماید: «**فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**؛ شایسته تعظیم است خداوند؛ آن بهترین آفرینندگان».

مرحله نهم؛ خلق آخر

«**ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**؛ و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده دیگری خواهیم کرد. والامقام و مبارک، یزدان است که بهترینِ اندازه‌گیرندگان و سازندگان است».

در پایان این مرحله است که قدرت‌نمایی خداوند بر همه ثابت می‌شود و خلقی دیگر به‌وجود می‌آید که با مراحل قبل بسیار فرق دارد.

دمیده شدن روح در بدن

در این مرحله، خداوند روح را در جنین می‌دمد؛ روحی که از عالم مجردات و از موجودات بالا و گوهری پاک است را در قالب این بدن خاکی قرار می‌دهد و آن‌دو را باهم جمع می‌کند تا یکی شوند؛ البته این قرار گرفتن اصطلاح است، وگرنه روح مجرد است و در بدن قرار نمی‌گیرد. جمع کردن بین روح و جسم، از بدایع و ابتکارات بزرگ خداوند است. اینجاست که او از خود تعریف می‌کند و «تبارک الله» را به خود اختصاص می‌دهد و می‌فرماید: «**ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**»[۱].

پس از تسویهٔ بدن در چهار ماهگی، خداوند روح را در او می‌دمد. خداوند ـ تبارک و تعالی ـ در سوره حجر آیه ۲۹ می‌فرماید: «**فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ**؛ پس چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید».

---

۱. همان.

آنگاه که از روح متعلق به خود در او دمیدم، برای بزرگداشت و درودش در برابر او به سجده افتید. و چون جسم به کمال رسید و آماده پذیرش تجلی و نفخه پروردگار شد، روح به این پیکر پیوست.

توضیحات «سَوَّيْتُهُ»: او را آراسته کمال و پذیرای روان کردم. او را به شکل انسان درآوردم و صورت خِلقت بشری بخشیدم.

«رُوحِي»: روح متعلّق به خود. روح آفریده‌ای از آفریده‌های خداست و اضافه آن به خدا برای تعظیم و تشریف است. همان‌گونه که گفته می‌شود: بَيْتُ الله. ناقَةُ الله. شَهْرُ الله.

عالم اسرارآمیز جنین

بعد از سالیان، بالاخره علم، پرده از عالم اسرارآمیز جنین برداشت و نشان داد که: نطفه هنگامی که در قرارگاه رحم واقع می‌شود و سیر تکاملی خود را شروع می‌کند، چه مراحل مختلف و گوناگون را طی می‌نماید تا به‌صورت یک انسان کامل درآید. زبان حال همه موجودات جهان این است که می‌گویند: آفرین بر قدرتت ای ذات پاک!

اینجا، جای آفرین گفتن است، آفرین بر این قدرت‌نمایی بی‌نظیر که در ظلمت و تاریکی‌های سه‌گانه، این‌چنین تصویری زیبا با این‌همه عجایب و شگفتی‌ها بر قطره آبی نقش می‌زند.[1]

آفرین بر این نقاشی که بر روی آب در جای تنگ و تاریک نقش می‌زند. آفرین بر آن علم و حکمت که این‌همه استعداد و شایستگی و لیاقت را در چنین موجود ناچیز و بی‌ارزشی ایجاد می‌کند. آفرین بر کسی که آنچه برای

---

۱. «**يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ**؛ شما را در شکم‌های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی‌های سه‌گانه [شکم و رحم و مشیمه] به‌وجود آورد». زمر، ٦.

انسان لازم بود و در آینده به آن احتیاج داشت، آفرید.

آفرین بر او که زیباترین موجودات (که انسان باشد) را در «احسن تقـویم» و بهترین قیافه و صورت آفرید[۱]. و صدها آفرین بر آن خالقی که در یک مخلـوق، دو چیز متضاد (عقل و شهوت) را به ودیعت نهاد. آفرین بـر آن خـالقی کـه دو موجود متفاوت و ناهماهنگ را به‌هم آمیخـت و مربـوط نمـود و شـگفتی‌هـا و لطافت‌هایی در وجود او نهاد.

آفرین بر او که بین روح که از عالم بالا و مجردات اسـت و جسـم کـه از عالم خاک و بی‌ارزش است را جمع کرد[۲]. آفرین بر کسی که خلقت انسـان را در مخفیگاه رحم، هر روز به شکل و نقش تازه‌ای درمـی‌آورد، گـویی جمعـی نقاش چیره‌دست و صنعتگر ماهر در کنار این قطره آب نشسـته‌انـد و شـب و روز روی آن کار می‌کنند تا ذره ناچیز را در زمان بسـیار کوتـاهی بـا ظرافـت تمام به تکامل رسانند.

آفرین بر آن خدایی که انسان خلیفةالله، انسان دانشمند، انسان مخترع، انسـان مبتکر را از مایع خوارشده‌ای که مورد تنفر همه بـود، بـه ایـن زیبـایی و بـا ایـن هوشیاری خلق کرد.

در اینجـا اسـت کـه پروردگـار بـه خـود و کـار خلقـت و صـنعت خـود دست‌مریزاد و «بارک الله» می‌گوید و «احسن‌الخالقین» را بیان می‌کند.

آفرین به خدای احسن‌الخالقین

کلمه «احسن» در آیه مخصوص و مختص خلقت «خلیفة الله»؛ یعنی انسـان اسـت و به حیوان و موجودات دیگر مربوط نیست. از مراحل مختلفی که انسـان پیمـوده

---

۱. تین، ٤.

۲. بنی‌اسرائیل، ۸۵.

است، می‌توان دریافت که چقدر خلقت انسان عجیب و شگفت‌انگیز است که خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، ماه و ستارگان، کهکشان‌ها و کرات عظیم و ملائکه، بهشت و انواع میوه‌های آن، دستگاه با عظمت و مجلل آفرینش، چنین تعریف و تمجیدی را از خود کرده و این تعریف فقط درباره خلقت انسان است.

روزی که آفرید تو را صورت‌آفرین
بر آفرینش تو، به خود گفت: آفرین!
صورت نیافریده چنین صورت‌آفرین
برصورت‌آفرین و بر این صورت، آفرین!

شاهکار آفرینش

یکی از شاهکارهای آفرینش خداوند متعال، که کمال قدرت و حکمت او را می‌رساند، صورت‌بندی انسان در شکم مادر است. قرآن می‌فرماید: «**هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الأَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ**؛[1] او است که شما را در رحم‌های (مادران) هر آن‌گونه که بخواهد شکل می‌بخشد (و به صورت‌های مختلف می‌آفریند). (بنابراین) جز او خدایی نیست (و همو) عزیز (توانا) و حکیم است».

«یُصَوِّرُکُمْ»: شما را می‌آفریند و از لحاظ عقلانی و جسمانی شکل می‌بخشد. «أَرْحَام»: جمع رَحِم، محلّ تکوین جنین.

راستی عجیب و شگفت‌آور است که خداوند در درون رحم، انسان‌ها را به قیافه‌های گوناگون، با استعدادهای متفاوت به‌وجود آورده و صورت‌بندی کرده است.

نقش می‌بندد جمال ذوالجلال   و در خیال صورت او بر کمال

---

۱. آل‌عمران، ٦.

پرسشی برای تفکر

آیا گاهی در وجود خود تفکر کرده‌اید؟ آیا این ایام که بر شما گذشت، یادتان هست؟

با تفکر و تدبر در خلقت خود، به عظمت و قدرت‌نمایی خداوند بیشتر توجه کنیم که موجب خشوع و تقویت ایمان و شکوفایی فطرت می‌گردد.

تدبر در عملکرد رحم مادر و جفت و مشیمه و غذای جنین در رحم مادر و بعد از تولد، در دستگاه تولید شیر و اینکه در هر مرحله‌ای چگونه خداوند خالق و رازق، مدبر امور است و قدرت‌نمایی می‌کند، ما را به آن حقیقت بی‌انتها می‌رساند. آری، خدای شما و مدبر امور شما اوست؛ و خدایی جز او نیست؛ اوست که شما را از نطفه‌ای ناچیز در رحم‌های مادران، این‌گونه صورت‌نمایی کرد و شکل بخشید؛ اوست که «یُصَوِّرُکُمْ»، شما را می‌آفریند و از لحاظ عقلانی و جسمانی شکل می‌بخشد. و بدان که جز او خدایی نیست؛ او عزیز (توانا) و حکیم است.

درس دوم
عظمت آفرینش در خلقت و تکامل جنین

نگاهی به روایات

آثار حیات در جنین چهارماهه خودنمایی می‌کند، و هماهنگی و همکاری بین اعضا از همین چهارماهگی شروع می‌شود؛ اگرچه نطفه‌ها از همان اول موجودات زنده و دارای حیات بوده‌اند.

همه این مراحل، گویای این است که چقدر خلقت انسان عجیب و شگفت‌انگیز است. این‌چنین است که علی‌رغم قدرت‌نمایی خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین و کهکشان‌ها و... با آن عظمت، فقط درباره خلقت انسان می‌فرماید: «و تبارک الله احسن الخالقین».

به‌همین‌رو، با موضوع خلقت و تکامل نطفه در رحم، به روایاتی از معصومان علیهم‌السلام اشاره می‌کنیم:

امام باقر علیه‌السلام فرمودند:

«هرگاه خداوند متعال اراده نماید نطفه‌ای را که در پشت آدم از آن پیمان گرفته بیافریند، و او را در رحم قرار دهد، مرد را برای آمیزش برمی‌انگیزد و

شهوت بر وی غلبه می‌کند و به رحم هم الهام می‌نماید که گشاده باش تا آفریده من و حکم قطعی و مقرراتی که درباره او دارم، در تو داخل گردد. پس از آن رحم خودبه‌خود گشوده می‌شود و نطفه به آن می‌رسد و چهل روز از حالتی به حالت دیگر برمی‌گردد. پس از چهل روز، خون بسته می‌شود. سپس، چهل روز دیگر به‌صورت گوشت جویده شده، و آنگاه گوشتی با رگ‌های توخالی می‌گردد.

بعد از آنکه چهارماه به پایان رسید، خداوند دو فرشته را برمی‌انگیزد تا آنچه را که از او خواسته، درهم بیافریند. آنها هم (بدون رضایت و اجازه زن) به رحم داخل می‌شوند و روحی را که از قبل خلق شده در او می‌دمند، چشم و گوش، و اعضا و جوارح و آنچه را که در شکم نوزاد است را می‌گشایند. سپس، به آن دو فرشته وحی می‌کند: فرمان قطعی و حکم مقدرات مرا بر او بنویسید، و تغییر رَوِش و بلا را برای من قرار دهید. فرشتگان گویند: خدایا چه بنویسیم؟

می‌فرماید: به بالای سر مادرش بنگرید آنان به پیشانی مادر که تابلویی در آن است نگاه می‌کنند، آنگاه صورت فرزند؛ زیبایی و زشتی، مدت عمر، خوشبختی و بدبختی، سعادت و شقاوت، و سایر جهات را که به او مربوط می‌شود می‌نگرند. یکی از آن دو فرشته آن تابلو را می‌خواند دیگری آنها را می‌نویسد.[۱]

نکاتی علمی و تربیتی در این حدیث

آنجاکه می‌فرماید: «تابلو را در پیشانی مادر می‌خوانند»، کنایه از نقش حالات نفسانی و افکار پنهانی و عقل و خرد مادر و ویژگی‌های اخلاقی اوست. «نوشتن فرشتگان»، کنایه از صفاتی است که از مادر به کودک منتقل می‌گردد.

---

۱. اصول کافی، ج۲، ص۱٤.

از این مطالب فهمیده می‌شود، حالات کودک، پیرو چگونگی و خصوصیات پدر و مادر؛ به‌ویژه مادر اوست؛ زیرا رحم مادر در جایگاه دگرگونی‌های نوزاد است (که پیش‌تر به آن اشاره شد). آزمایش‌های پزشکی ثابت کرده است که تمام حالات پدر و مادر، خوشی و ناخوشی، شادی و افسردگی، چه با خواست پدر و مادر باشد یا بدون خواست آنان، تأثیر فراوانی روی نوزاد دارد؛ تاآنجایی که در زیبایی و زشتی، چهره و قیافه، قد و قامت او اثر می‌گذارد.

ازاین‌جهت، دانشمندان متخصص نوزادشناس می‌گویند:

عمل آمیزش بایستی به هنگام راحتی و شادمانی، و گشادرویی زن و مرد باشد تا نوزاد خوش‌خلق و صحیح و سالم به دنیا بیاید[1] و در روایات هم بسیار درباره این آداب سفارش شده است.[2]

«در این مرحله سرنوشت انسان معلوم می‌شود و سعادت و نیک‌بختی و یا شقاوت و بدبختی به سراغ او می‌آید، و آشکار می‌شود که آیا آینده روشنی دارد یا تاریک. دراین‌باره حضرت رسول ﷺ فرموده است: «**السعیدُ سعیدٌ فی بطن اُمهِ و الشقیُّ شقیٌّ فی بطن اُمهِ**؛[3] انسان سعادتمند در شکم مادر سعادتمند است و افراد شقاوتمند در شکم مادر بدبخت و شقی می‌باشند».

تأثیر غذا بر جنین

در این مرحله است که پدر و مادر باید مواظب و مراقب غذای خود باشند که حرام یا شبهه‌ناک نباشد که در فرزند اثر می‌کند، زیرا غذای جنین از غذای مادر است، اول جذب بدن مادر، و بعد خون و در جفت جمع می‌شود، و جنین

---

۱. *انسان از خاک تا خاک*، ص۱۹۵ تا ۱۹۷

۲. (و شاید احکام خاصی که راجع به ولد زنا گفته شده یکی این اضطراب پدر و مادر در حال انعقاد نطفه باشد، که بر حالات و شخصیت نوزاد تاثیر گذار است.).

۳. *میزان‌الحکمه*، ج۵، ص۱۲۹؛ *بحارالانوار*، ج۵ ص۱۵۳.

همان خون را از راه بند ناف که به جفت متصل است می‌مکد و جزء بدنش می‌شود. پس، اگر غذا حرام یا مناسب باشد، اثر بدی در او می‌گذارد و او را ناقص یا بی‌ایمان بار می‌آورد.

خشت اول گر نهد استاد کج　　　تا ثریا می‌رود دیوار کج

یکی از عجایب عالم، مسئله غذای جنین است که چگونه از طریق جفت، اکسیژن و تغذیه و... به او منتقل می‌شود. خداوند این وظایف را به عهده «جفت» گذاشته است و این امر نیازمند تأمل و تدبر است.[1] «جفت» هم نقش دستگاه گیرنده و دهنده را دارد و هم به‌منزله یک «فیلتر» و «کاربراتور» است. انسان از مطالعه همین کارکرد شگفت‌انگیز «جفت» می‌تواند به عظمت خالق پی برد.

عجایب ارتباط مادر با جنین

نکته جالب این است که در حدیثی از معصوم نقل شده است: «بچه از نسیمی که به مادر می‌خورد و استنشاق می‌کند بهره می‌برد». چندسالی بیش نیست که طبق تحقیقات دانشمندان، بچه‌ای که ریه‌اش کار نمی‌کند و در میان آب رحم شناور است، اکسیژن لازم را دارد. چون اکسیژنی که مادر مصرف می‌کند، وارد خونش می‌شود و به جفت می‌رسد و بچه از راه بند ناف از آن استفاده می‌کند.[2] سبحان‌الله! هنگامی که طفل از مادر متولد شد، غذای او در شکم مادر قطع می‌شود و در پستان مادر قرار می‌گیرد.

تو قائم به خود نیستی یک قدم　　　ز غیبت مدد می‌رسد دم‌به‌دم
نه طفل زبان‌بسته بودی ز لاف　　　همی روزی آمد به جوفت ز ناف
چو نافش بریدند و روزی گُسست　　　به پستان مادر در آویخت دست[3]

---

۱. *انسان از خاک تا خاک*، ص۱۹۸ و ۱۹۹.
۲. همان، ص۲۰۰.
۳. سعدی.

چون گرسنه و تشنه بودی، زبان اظهارت نبود. سفره دنیای رحم با بریدن ناف برچیده شد. دست ربوبیت رزّاق رحمان، سفره دیگری در کنارت گسترد. پرتوی از مهر خود را در در آغوش مادر نهاد تا تو را پرستاری کند و رنج پرورش را تحمل نماید و بر آسیب‌ها، رنج‌ها و بی‌خوابی‌ها شکیبا باشد.

کنار و بر مادر دلپذیر　　　بهشت است و پستان در او جوی شیر
نه رگ‌های پستان درون دل است　　　پس ار بنگری شیر خون دل‌ست

(سعدی)

اینجا با عجز و ناتوانی تا بدانجا که روی پای خود را نتوانی ایستاد و هوش و عقل و شعور نبود، تکلم نداشتی و از سخن دیگران دریافتت چیزی نبود. همه‌جا همان دست ربوبی در کار بود تا از انواع تمتّعات برخوردار شدی و اکنون جای سپاس از این آفریدگار مهربانت نیست؟

هر آنگاه که خواستی خدا را به تماشا بنشینی، به خود بنگر؛ در آینه‌ای قامت‌نما، از پنجه‌های پا تا فرق سرت، دست، پا، چشم، گوش، بینی، سر، مغز، قلب، کلیه، کبد و معده‌ات که هرکدام قاره‌ای عظیم با ساکنانی بسیار، همه در خدمت تو، به قامتت، به حرکات دست و پا و پشت و گردش استخوان‌هایت، به‌راستی که همه شگفت‌آور است. چگونه آدمی می‌تواند از این همه شگفتی بی‌توجه بگذرد؟ به‌راستی که در برابر چنین پروردگار جز سپاس و خضوع و بندگی چه توان کرد؟[1]

«اصلاب شامخه و ارحام مطهره» و مسئله وراثت

در زیارت وارث می‌خوانیم: «**یا اباعبدالله اشهدُ أنکَ کنتَ نوراً فی الاصلاب الشامخه والارحام المُطهره...**؛ ای مولای من! ای ابا عبدالله! گواهی می‌دهم که تو

---

۱. کریم حقیقی، *از خاک تا افلاک*، ص ۸۴ تا ۸۷ به‌طور خلاصه.

به‌راستی نوری بودی در صلب‌های والامقام و رحم‌های پاک. جاهلیت به زشتی‌هایش، آلوده‌ات نکرده».

یکی از مسائل مهم انسان، خصائص پدران و مادران است که مسئله «وراثت» را تشکیل می‌دهد. این خصائص و شمائل، طبق «قانون وراثت» ازطریق «ژن»ها به فرزندان منتقل می‌گردد. پیش‌تر، این حقیقت را قرآن مجید بیان فرموده است؛ چه‌اینکه این علوم تأییدی بر حقانیت قرآن، علوم قرآن و روایات اهل بیت هستند که نقش پدر و مادر را یکی از دو عامل مهم سعادت و یا شقاوت می‌خواند.

به اعتقاد «شیعیان»، حضرات معصوم‌ﷺ از نظر پدر و مادر در تمام زمان‌ها در «اصلاب» و «ارحام» پاک بوده‌اند؛ یعنی آبا و اجداد آنان هرگز در غیر مسیر ادیان آسمانی نبوده‌اند. آن بزرگواران، هم ازطرف پدر و هم ازطرف مادر پاک و مطهر هستند. امیر مؤمنان ـ علی‌بن‌ابی‌طالب‌ؑ ـ ازجهت پدر و مادر تا حضرت «عبدالمطلب» با پیامبر خدا در یک شاخه قرار گرفته‌اند، و نور آنان از هنگام خلق شدن، پیوسته در «صلب» انبیای الهی و مادران پاک، به‌ترتیب از حضرت «آدم» تا جد بزرگوارشان منتقل شده است. ازاین‌رو، همه امتیازاتی را که رسول خداﷺ دارد، علی‌بن‌ابی‌طالب‌ؑ نیز دارند. دراین‌باره، توجه به این حدیث، خالی از لطف نیست:

«جابربن‌عبدالله انصاری» می‌گوید: در مورد میلاد «امیر المؤمنین‌ؑ» از پیامبر خدا سؤال نمودم. آن حضرت در جوابم فرمودند: «**لقد سالتنی عن خیر مولود ولد شبیه المسیح، ان الله تبارک و تعالی خلق علیا من نوری، و خلقنی من نوره! و کلانا من نور واحد! ثم ان الله عز و جل نقلنا من صلب «آدم» فی اصلاب طاهره الی ارحام زکیه فما نقلت من صلب الا و نقل علی معی،فلم نزل کذلک حتی استودعنی خیر رحم و هی امنة،و استودع علیا خیر رحم و هی فاطمة بنت اسد...**؛ از من، از بهترین مولودها

سؤال نمودی؛ مولودی که از جهاتی شبیه «مسیح» است. خداوند علی را از نور من خلق کرد و مرا از نوری که نور او بود آفریده است. و هر دوی ما از یک نور هستیم.[۱] خداوند نور ما را از «صلب» حضرت «آدم» در اصلاب پاک و ارحام پاکیزه قرار داده، و همین‌طور بوده‌ایم تا اینکه من در بهترین رحم‌ها ـ رحم «آمنه» ـ و علی نیز در بهترین رحم‌ها ـ رحم «فاطمه دختر اسد» ـ قرار گرفتیم».

عصبانیت مادر و تندخویی فرزند

تفسیری از حضرت آیت‌الله جوادی آملی:

«در خلقت وجود مبارک موسی چه حادثه‌ای اتفاق افتاد که امت او به این صورت درآمدند، و در خلقت وجود مبارک عیسی چه حادثه‌ای پیش آمد که امت او به این صورت درآمدند؟ اگر اینها را تحریک نکنند، اگر استکبار جهانی روی اینها کار نکند، اینها را رها کنند، طبعاً پیروان مسیح نرم‌تر از پیروان موسای کلیم هستند. سرش گفتند این است که وجود مبارک عیسی در حال نشاط، رحمت، انبساط، انعطاف و وضو به‌بار آمده است؛ وجود مبارک موسی در حال اضطراب، در حال سیّئه الخُلق بودن، خوف، هراس به‌دنیا آمده است. حالا اینها در حد کارهای ذوقی است، اسرار عالم را خدا می‌داند؛ ولی کارهای ذوقی گوشه‌ای از تفسیر را می‌تواند به عهده بگیرد، نه بحث‌های اساسی تفسیر را.

این است که وقتی فرستاده خدا آمد به حضور مریم علیها السلام تا به او فرزند عطا کند، خدا فرمود: «**فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا**»[۲]، در این حالت مریم علیها السلام کاملاً عصبانی بود، کاملاً غضبناک بود، کاملاً خشمناک بود و تنها راه کاهش

---

۱ کتاب کشف الیقین از ابوالعلا همدانی با اسنادی از جابر بن انصاری / بحارالانوار جلد ۳۸ ص۱۲۵ ـ و جلد ۳۵ ص۹۹.

۲. مریم، ۱۷.

اضطرار به خدای سبحان پناهنده شدن بود که گفت: «**إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا**»[۱]. گفتند در این حالت، آن نفخ الهی حاصل نشد، جبرئیل یا فرستاده الهی آن مأموریت را انجام نداد. حرفی زد، کاری کرد، گفتاری داشت، رفتاری داشت که تا وجود مبارک مریم علیها السلام از آن حالت خشم و غضب و عصبانیت و اضطراب دربیاید و به حالت نشاط و انبساط و باز بودن برسد، آنگاه نفخ صورت گرفت.

گفت: من مأمور الهی‌ام، من بشر نیستم، سخن از مَحرم و نامَحرم نیست. من مأموریت الهی دارم و از طرف خدا آمدم تا به شما فرزند عطا کنم (**لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا**)[۲]. آنگاه کل اوضاع مریم علیها السلام عوض شد؛ بشّاش، خندان، شاداب، منبسط، در این حال مادر شد.

در روایات باب نکاح می‌خوانیم:

مادر در دوران بارداری عصبانی نشود، خشن نشود، مضطرب نشود، سیّئةالخُلق نشود، پرخاشگر نشود، چون همه اینها در کودک اثر دارد. آن مادرِ بدخُلق، مادر عصبانی، مادری که استرس دارد، در زندگی خود مشکلات دارد، کودک او خوب بار نمی‌آید، پدر هم در همان حال همین‌طور است؛ این بی‌اثر نیست.

اما مادرِ موسی علیه السلام در حال اضطراب چگونه بچه را حفظ بکند تا فرعونی‌ها نگیرند، نکشند، چگونه ما را ازبین نبرند، با این اضطراب! پس، بین موسی و عیسی خیلی فرق است؛ او «بَطش» است، قبل از نبوت، مُشت می‌زند و کسی را می‌کُشد؛ ولی وجود مبارک عیسای مسیح هرگز چنین کارهایی را نمی‌کند».

---

۱. همان، ۱۸.

۲. همان، ۱۹.

مادر معمار تربیت و شخصیت فرزند

مادر در معماری روح و روان طفل، بسیار نقش کلیدی دارد؛ زیـرا تربیـت مـادر در شکل‌گیری شخصیت طفل بسیار مهـم و تأثیرگـذار اسـت. مـادر عـلاوه بـر اهمیت به غذا و تربیت جسم فرزند، باید به نیازهای معنوی و روانـی طفـل نیـز توجه داشته باشد. لازم است، همراه با تربیت جسمانی و اجتمـاعی، بـه تربیـت روحی او نیز توجه شود و طفل را با تربیت دینی و عاطفی و بـا مکـارم اخـلاق آشنا کند. یعنی، همان طور که مراقـب سـلامتی جسـم طفـل اسـت، بدانـد کـه سلامتی روح و روان او نیز از اهمیت بالاتری برخوردار است. البتـه اهمیـت بـه روح و روان طفل وظیفه والدین اسـت کـه فرزنـد خـود را بـا دیـن و فضـائل اخلاقی آشنا کنند. در حدیث می‌خوانیم: «**انما قلب الحدث کالارض الخالیه ما القـی فیها من شی قبلته**؛ قلب و دل جوان نورس، همچون زمـین کشـت نشـده و بکـر است. هر بذری در آن بپاشی می‌پذیرد».

پدران و مادران فقط مسئول تأمین نیازهای جسـمانی کـودک نیسـتند؛ بلکه پرورش‌های اخلاقی و ایمانی بزرگ‌ترین مسئولیتی است که بـردوش آنها گذارده شده است و انجام این مسئولیت، ارزنده‌تـر از تـأمین حـوائج مادی آنهاست. امام علی﷣ می‌فرماید: «**ما نَحَلَ والد ولد نَحلاً افضل مـن ادبِ حسن**؛ بهترین هدیه‌ای که پدر می‌تواند به فرزند خود بدهد، همان تربیـت پسندیده است». قرآن کریم در سوره لقمان، مربی نمونه را معرفی می‌کند، و نصایح لقمان حکیم به فرزند خویش، برای هـر پـدر و مـادری بهتـرین دروس تربیتی است.

مکتب تربیتی لقمان حکیم

در اینجا به نصایح حضرت لقمان ـ که الگوی تربیتی خوبی برای تربیـت فرزنـدان

عزیز است ـ اشاره‌ای مختصر می‌کنیم. قرآن کریم از قول لقمان حکیم در کلماتی کوتاه نسخه‌ای تربیتی بیان می‌دارد که دربردارنده تربیت دینی و اخلاقی و اجتماعی است. همچنین، فرزند خود را با خدا و صفات خدا و دین و اخلاق فردی و اجتماعی نیز به زیبایی آشنا می‌کند. در آیات ۱٦ تا ۱۹ می‌فرماید:

«یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ * یَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ».

در این آیات از تربیت دینی و خداشناسی، و از تربیت اجتماعی و اخلاقی و آداب معاشرت شروع می‌کند. لقمان حکیم، مکتب تربیتی و اخلاقی خود را به گونه‌ای مبتکرانه پایه‌گذاری کرده است، و سخنان و مواعظ خود را بسان مسائل ریاضی تنظیم کرده که یکی، پایه دیگری است. چون یکی از اساسی‌ترین اصول تربیت، همان احیای شخصیت کودک است؛ نصایح لقمان که قرآن هم آنها را تأکید می‌کند، همگی بر اساس ایجاد شخصیت در فرزند استوار است. او ابتدا برنامه تربیتی خود را به فطری‌ترین مسائل که همان مسئله توحید و بت‌شکنی است، آغاز می‌کند.

اولین برنامه تربیتی

لقمان حکیم، گفتار خود را با توحید خداوند جهان آغاز کرد و فرزند گرامی خود را به وحدانیت و یگانگی پروردگار ـ که اساس همه معارف اخلاقی و روش‌های تربیتی است ـ آشنا ساخت و فرمود: «لا تشرک بالله».

اشاره به صفات خداوند

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».

دقت کنیم: از جمله موعظه‌های لقمان به پسرش این است که می‌گوید: ای پسرک من! گویا این گونه خطاب کردن از روی شفقت پدرانه باشد. ایشان می‌فرماید: «ای بچه من! اگر عمل تو به قدر دانه اسفندی باشد و در شکم سنگی یا در آسمان‌ها مخفی گردیده، موقعی که به‌سوی خدا بازمی‌گردی، خدا آن را می‌آورد و نزد تو حاضر می‌گرداند. خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد. خداوند دقیق و آگاه است».

وی می‌گوید: «**إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**»؛ یعنی به‌درستی که خداوند باریک‌بین است؛ بدان‌معنا که هرچیز کوچک یا بزرگ و در منتهی درجه عظمت، تماماً در علم حضوری او حاضر و به آن داناست.

دومین برنامه تربیتی

دومین برنامه او معرفی و شناسایی خداوند و بیان احاطه او بر سراسر جهان هستی است. می‌گوید که خداوند بر تمام موجودات محیط است و هیچ‌چیز هرچند جزئی و کوچک باشد، از نظر او مخفی و پنهان نیست.

لقمان با یاد آوری و تعلیم این قسمت از صفات خدا، هدف تربیتی دارد و آن اینکه ما در برابر یک چنین خدای آگاه از تمام امور قرار گرفته‌ایم؛ باید بدانیم خدا به حساب تمام کارهای ما؛ اعم از کوچک و بزرگ خواهد رسید. ضمن اینکه، می‌فرماید: «**إِنَّ اللهَ لاَ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاءِ**؛ چیزی از حوادث زمین و آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند».

لقمان در اولین پند خود به فرزند عزیزش، او را متوجه عبادت و ستایش

خدا نمود و او را از انواع شرک، بازداشت، و مکتب جزای اعمال را به روی او باز کرد، و یکی از صفات خدای بزرگ را متذکر شد. وی می‌گوید: «هر بشری، هر عملی را حتی اگر به‌اندازه یک دانه خردل باشد انجام دهد، و آن را در دل سنگ‌ها و یا فضای لایتناهای آسمان‌ها پنهان سازد، خدا آن را خواهد آورد».

در بخش دوم، درباره صفات خداوند بحث نمود و از میان صفات کمال، صفت احاطه علمی خدا را، و اینکه آفریدگار هستی بر تمام ذرات جهان احاطه دارد، و از حساب آنها آگاه است، پیش‌کشیده و فرمود: «انها ان تک مثقال...». ناگفته پیداست، تنها اعتقاد به خدای یگانه و عقیده به اینکه او بر همه‌چیز آگاه است، در تهذیب روح و روان کافی نیست؛ بلکه باید به‌دنبال این عقائد یک رشته وظایف عملی و بدنی باشد، که با انجام آنها روش صحیح تربیت پایان پذیرد.

اول اصول دین، بعد فروع دین

بعد از مسئله اصول دین و توحید، لقمان در نصیحت به فرزند خود مسئله نماز و فروع دین را مطرح می‌کند و می‌گوید: «**يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**؛ پسرم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن. مردم را به کار نیک دعوت کن، آنان را از کار بد بازدار، در برابر مصائب شکیبا و بردبار باش. اینها از کارهای بزرگ و شایسته است».

چه زیبا درس مقاومت، صبر و بردباری را به فرزند خویش آموزش می‌دهد. این مسئله‌ای است که کمتر مورد توجه مسئولان تربیتی قرار می‌گیرد. او به فرزند خود می‌گوید: در برابر مصائبی که به تو می‌رسد، با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

بعد از تحکیم پایه‌های مبدأ و معاد ـ که اساس همه اعتقادات مکتبی است

ـ به مهم‌ترین اعمال؛ یعنی مسئله نماز مـی‌پـردازد و مـی‌گویـد: «یـا بنـی اقـم الصلوه»؛ نماز را به‌پا دار، چراکه نماز مهم‌ترین پیوند تو با خـالق اسـت، نمـاز قلب تو را بیدار، و روح تو را مصفَی، و زندگی تو را روشـن مـی‌سـازد، آثـار گناه را از جانت می‌شوید، نور ایمان را در سرای قلبت مـی‌تابانـد، و تـو را از فحشا و منکر بازمی‌دارد.

در این آیه، سه دستور عملی می‌دهد:

۱. نماز را به‌پا دار.

۲. با فساد مبارزه کن، امر به معروف و نهی از منکر کن.

۳. در برابر شدائد، استقامت و صبر کن.

چون نماز یگانه رابطه قلبی و عملی انسان با خداوند بـزرگ اسـت، پـس از نظر لقمان این وظیفه را زودتر از دو وظیفه دیگر آورده است.

قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می‌داند و می‌فرماید: «**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**». جای گفت‌وگو نیست که یاد خدا بسیاری از فضائل را در انسان زنده می‌کنـد، و ریشه واقعی خیلی از روش‌های اخلاقی و تربیتی، یاد خداست؛ بلکـه مـی‌تـوان گفت، ضامن اجرای واقعی برای بسط عـدالت، و گسـترش حـق و حقیقـت و اجتناب از هرگونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع، همین ایمـان بـه خـدا و یـاد اوست. یاد خدا مانند زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایسـت که موجب خشم و ناخشنودی او است، بازمی‌دارد.

جوانی که با انواع وسائل هوس‌رانی مجهز اسـت، پایـه‌هـای حکومـت غرائـز طغیـانگر در کـانون او مسـتحکم و پابرجاسـت، و بـرای تمـایلات جنسـی و هوس‌های نفسانی خود مرزی نمی‌شناسـد؛ یگانـه وسـیله بـرای کنتـرل کـردن او، همان یاد خدا و تذکر آفریدگار جهان است. چه‌اینکه، نظافـت و حـس اطاعـت و نظم و ترتیب که در نماز ملاحظه می‌شود، در سعادت و آرامش انسان مؤثر است.

تربیت اجتماعی

بعد از برنامه نماز، به مهم‌ترین دستور اجتماعی؛ یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» می‌پردازد و می‌فرماید: مردم را به نیکی و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتی‌ها بازدار. امر به معروف و نهی از منکر، دو امر از فروع دین هستند. گرچه متأسفانه مردم بیشتر به نهی از منکر می‌پردازند و کمتر به امر معروف مبادرت می‌شود.

بعد از این سه دستور مهم عملی، به مسئله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، می‌پردازند. او می‌فرماید: «**و اصبر علی ما اصابک**»؛ در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می‌شود، صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است. مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مشکلات فراوانی وجود دارد که بدون صبر و استقامت هرگز نمی‌توان بر مشکلات پیروز شد. «عزم»، به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عزم الامور» در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤکد ازسوی پروردگار به آن داده شده است، و یا کارهایی است که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین وتصمیم راسخ داشته باشد، و هرکدام از این دو معنی که باشد، نشان‌دهنده اهمیت آن است.

ازاین‌رو، می‌فرماید: «**وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**؛ در برابر سختی‌ها و مصائب بردبار باش. اینها از سفارش‌های مؤکد و لازم است». بنابراین، آخرین اندرز لقمان در این آیه، مسئله صبر و استقامت است که یکی از اساسی‌ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی، و در حقیقت پایه و اساس تمام صفات خوب و فضائل اخلاقی به‌شمار می‌رود که اگر موضوع صبر و استقامت از میان برود، تحصیل همه‌گونه کمال و فضائل اخلاقی با بن‌بست عجیبی روبه‌رو می‌گردد.

تربیت اخلاق

در آیه بعد، دو برنامه اخلاقی که جنبه اثباتی دارد، در برابر دو برنامه که گذشت که جنبه منفی داشت را بیان می‌فرماید: ای پسرم! در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ «و اقصد فی مشیک». و در سخن گفتن‌ات اعتدال نما، و از صدای خود بکاه و فریاد مزن؛ «و اغضض من صوتک».

در واقع، در این دو آیه از دو صفت نهی و به دو صفت امر شده است؛ نهی از «خودبرتربینی» و «خودپسندی» که سبب می‌شود:

۱. انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند؛

۲. انسان خود را در حد کمال پندارد و درهای تکامل را به روی خود ببندد.

اندرزهای اخلاقی

سپس، لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن می‌پردازد. ابتدا به تواضع و فروتنی و خوشرویی توصیه می‌کند و می‌گوید: با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان؛ «**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ**».

همچنین، ادامه می‌دهد: «**وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا**»؛ و مغرورانه بر روی زمین راه مرو؛ چراکه «**إِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**»، خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد».

«مختال» از ماده «خیال» و خیلاء به‌معنی کسی که با یک سلسله تخیلات و اوهام و پندارها خود را بزرگ می‌بیند. (خیال می‌کند آدم بزرگی است) و «فخور» از ماده «فخر»، به‌معنی کسی است که نسبت به دیگران فخرفروشی می‌کند. تفاوت «مختال» و «فخور» در این است که اولی به تخیلات کبرآلود ذهنی، و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی اشاره دارد. به این ترتیب، لقمان حکیم به این دو صفت بسیار زشت که مایه ازهم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند.

۱. تکبر و بی‌اعتنایی.

۲. غرور و خودپسندی.

هر دو این صفات، در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم و خیال و خود برتربینی فرومی‌برد، و رابطه او را با دیگران قطع می‌کند، به‌خصوص، باتوجه به ریشه لغوی «صعر» که روشن می‌شود این‌گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، و نیز یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است. وگرنه، یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه خیالات، تصورات و تخیلات نمی‌شود. پیداست که منظور لقمان، تنها مسئله روی‌گرداندن از مردم و راه رفتن مغرورانه نیست؛ بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است. اما ازآنجاکه این صفات قبل از هرچیز خود را در حرکات روزانه و عادی نشان می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذاشته است.

آداب معاشرت

در روایات اسلامی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت علیهم‌السلام به مسئله تواضع، حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت بسیار اهمیت داده شده است.

نکته‌ها

۱. آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن مسئله ساده‌ای است؛ اما همین مسئله ساده می‌تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیاناً شخصیت انسان باشد. چراکه قبلاً گفتیم روحیات و اخلاقیات انسان در لابه‌لای همه اعمال او منعکس می‌شود و گاه یک عمل کوچک، از یک روحیه ریشه‌دار حکایت دارد. ازآنجاکه اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده، در این زمینه نیز چیزی را فروگذار

نکرده است. خداوند ایمان را به جوارح و اعضای انسان واجب و در میان آنها تقسیم کرده است؛ از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به‌سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای او قدم بردارد. بنابراین، در قرآن می‌فرماید: در زمین متکبرانه راه مرو و اعتدال را در راه رفتن رعایت کن.

۲. آداب سخن گفتن

در اندرزهای لقمان اشاره به آداب سخن گفتن شده و در اسلام باب وسیعی برای این مسئله گشوده شده است؛ ازجمله، تا برای سخن‌گفتن ضرورتی نباشد، سکوت بهتراست.

گفتنی است، در لفظ «پسرکم!»، لطافت و مهربانی خاصی نهفته است. بیایید مهربان باشیم. بیایید خود مربی خود باشیم. خوب است ما هم در اعتقادات و اخلاق و رفتار خود تأملی داشته باشیم، زیرا ممکن است درباره ما این نکات مهم تربیتی توجه نشده باشد، و احیاناً والدین خود را مقصر بدانیم، اما حال که عاقل و بالغ هستیم، جا دارد باتوجه به این نکات مهم تربیتی، سعی کنیم خود مربی خودمان شویم و با رعایت این نکات مهم تربیتی، در اجتماع شخصیت والاتری برای خود بسازیم و زندگی بهتر و زیباتری را تجربه کنیم، و با آرامش بیشتری در کنار هم، مدینه فاضله‌ای بسازیم با عطر و بوی معنویت و صلح و صفا و مهربانی و آرامش. پس: «**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ**؛ از مردم روی مگردان». اشاره به اینکه چنین عملی سبب مفاسد بسیار خواهد بود. چون هم این کار توهین به مردم است و توهین به مسلمانان، گناه بزرگی است. و هم، بین تو و کسی که نسبت به وی این عمل را نموده‌ای، دشمنی ایجاد می‌شود. همچنین، این عمل آن صفت نکوهیده باطنی خود را که کبر، حقد، حسد، باشد، ظاهر کرده است.

«**وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**؛ بین مـردم متکبرانـه و متجبرانه راه نرو، زیراکه خداوند کسی را که به این اوصاف باشد، در راه رفتن بخرامد و بسیار فخرکننده باشد، دوست ندارد».

اشاره به اینکه موجود ممکنی (ممکن الوجودی) که سرتاپا احتیـاج و فقـر و ذلّت و بیچارگی است، چه جا دارد که به دیگران فخـر و مباهـات نمایـد، و در مشی و عمل و گفتار و کردار به بندگان خدا کبرفروشی کند و به نظـر حقـارت مردم را بنگرد.

«**وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ**؛ در راه رفتن میانه‌روی را اختیار کن». یعنی نـه زیـاد تنـد راه برو که به وقار و متانت تو ضرر رساند و نه آهسته راه برو که یـک آدم تنبـل به نظر آیی؛ بلکه در راه رفتن بین این دو را مراعات کن: «**خیـر الامـور اوسـطها**». انسان بایستی در تمام اعمال حد وسط را اختیار کند؛ نـه افـراط و نـه تفـریط و معنی عدالت هم همین است.

درس سوم
بحثی در بُعد ملکوتی انسان

«ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ؛[1] بار دیگر او را آفرینشی دیگر دادیم». مراد از آفرینش دیگر، دمیدن روح در کالبد است. در اینجاست که آسمان به زمین ملحق و افلاکی با خاکی یکی می‌شود و مراد از هبوط همین است.[2] اینجاست که می‌فرماید: «فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ؛ در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان».

تأمل و سیری در درون خود

در سوره مبارکه ذاریات در آیات ۲۰ و ۲۱، به آیات آفاقی و انفسی اشاره دارد و می‌فرماید: «وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ * وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؛ و در زمین برای اهل یقین عبرت‌هایی است، و نیز در وجود خودتان. آیا نمی‌بینید؟»

این آیه (وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) عطف (دنباله) بر آیه قبل (وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ) است که در مقام بیان نشانه‌های خدا در آفرینش است. واژه

---

۱. همان.

۲. گلچین و خلاصه‌ای از: از خاک تا افلاک.

«انفس» جمع «نفس» است و این کلمه در قرآن مجید در چند معنی به‌کار رفته است:

معنی نفس در قرآن

۱. روح: «**اللهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها**؛ خداست که وقت مرگ ارواح را می‌گیرد».[۱]

۲. ذات و شخص: «**وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً**؛ بترسید از روزی که کسی به‌جای دیگری مجازات نمی‌پذیرد[۲]».

۳. قلوب و باطن: «**وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً**؛ خدای خود را در دل، از روی تضرع و ترس یاد کن[۳]».

اما کلمهٔ «انفس» در آیهٔ شریفهٔ «**وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**»، به‌معنای ذات و شخص انسان است که مرکب از «روح و جسم» می‌باشد. خداوند برای نشان دادن قدرت و عظمت خود، به بشر می‌گوید: نشانه‌های خدا در وجود شما فراوان است آیا نمی‌بینید؟ و این پرسش، فراهم کردن زمینه برای مطالعه در وجود خود است و اینکه انسان به خلقت خود توجه کند و نشانه‌های خدا را در خود ببیند. چراکه یکی از منابع تفکر در قرآن «نفس انسان» است. چنان‌که در آیه‌ای چنین می‌فرماید: «**سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ**[۴]؛ به‌زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم».

انسانیت آدمی با دو بُعد روح و جسم اوست

«نَفْسٍ»: نفس انسان. منظور انسانیت آدمی با دو بعد روح و جسم است که مملو

---

۱. زمر، ٤٢.

۲. بقره، ٤٨.

۳. اعراف، ۲۰۵.

٤. فصلت، ٥۳.

از شگفتی‌ها و اسرار است. «روح»، یکی از مسائل مهم فلسفی و عرفانی است. اقوال و آرای پراکنده و گوناگونی اظهار شده و هیچ‌کدام مسئله را به‌طور کامل حل نکرده‌اند. شرایع و مذاهب هم در مورد ماهیت و ذات روح ساکت شده‌اند. قرآن می‌فرماید: «قل الروح من امر ربی». آنچه مسلم است، اینکه غیر از اعضا و جوارح و ابدان مادی، امر دیگری نیز وجود دارد که منشأ احساسات، ادراکات، تعقلات، حرکات و سکنات و فعل و انفعالات ارادی است.

این امر مسلم است که منشأ ادراکات و تعقلات و آثار و خواص دیگر، در همه موجودات یکسان نیست. همچنین، مسلم است که هریک از موجودات را آثار خاصی است که موجب امتیاز آنها از یکدیگر است. ازاین‌رو، برای روح و نفس، اقسام و انواعی قائل شده‌اند. با اینکه علمای دینی و غیردینی از گذشته تاکنون، تحقیقاتی گوناگون انجام داده‌اند؛ اما در چگونگی حقیقت و ماهیت روح و اثر وجودی آن اختلاف نظر وجود دارد. ولی اجمالاً می‌توان باتوجه به دیدگاه آنان، روح را به دو قسم بیان کرد:

یکی، «روح بخاری» است که از خوردن و آشامیدن حاصل می‌شود و این روح، برای بدن به‌منزله روغن چراغ است که هر زمانی تمام شد، چراغ نیز خاموش می‌شود. این همان روح مشترکی است بین وجود انسان و حیوان که حیاتشان همراه با این نوع روح است، و هرگاه انسان و حیوان، فانی شد روح بخاری نیز به همراه جسم فانی می‌شود.

دیگری، روحی است که از عالم امر نشأت گرفته است: «و نفخت فیه من روحی»؛ که همان «روح ویژه انسان» است که بعد از مردن انسان، روح متعالی از جسم فانی جدا شده و یا متنعم به رحمت خداوند است و یا معذب به عذاب پروردگار؛ البته این روح مرتبه بسیار نازله آن روح ملکوتی است. ازاین‌رو، «روح قدسی در وجود انسان نظیر عطری است در محفظه سربسته» که

هرگاه راه خروجی پیدا کند، دیگر اعتنایی به محفظه ندارد، و به آن برنمی‌گردد.

قرآن درباره روح، یک مهر سکوت بر همه پرسشگران عالم زده که به پیغمبر اسلام فرمود: از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.[1]

پس، مراد به نفخ روح در جسد این است که جسد را بعینه بدن انسان کند؛ نه اینکه واحدی را ضمیمه واحد دیگری سازد، که هم ذاتش غیر آن باشد و هم آثار ذاتش غیر آثار ذات آن باشد. پس، انسان بعد از اینکه روح به بدنش تعلق می‌گیرد، و بعد از آنکه روح از بدنش مفارقت می‌کند، در هر دو حال، یک حقیقت است: «انسان است که دو بعد دارد؛ مادی و ماورایی». از آیات شریفه هم همین معنا استفاده می‌شود.[2]

شناخت خود حقیقی

چیزی که باید در اطراف آن کنجکاوی نماییم، این است که: ما که هستیم و از کجا آمده‌ایم و به کجا خواهیم رفت؟ چنانچه در حدیث آمده است: «رحم الله امرء علم من این و فی این و الی این»؛ یعنی خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده و در کجا زندگی می‌کند و به کجا بازمی‌گردد.

بازگشت این مطالب سه‌گانه، به یک اصل است و آن، «**شناخت نفس آدمی و روح حقیقی است**». زیرا کسی که خود را شناخت؛ البته مبدأ و منتهی و خط سیر و نقطه قرارگاه وجود خود را می‌شناسد و می‌داند که در نردبان ترقی و تکامل حائز چه مقامی و مرتبه‌ای گشته و در چه پله‌ای از درجات و مراتب صعود، به‌سوی حق تعالی سیر می‌نماید.

---

۱. از ازل تا قیامت، ص۹۷ و۹۸.

۲.مؤمنون، ۱۳ و ۱٤.

به‌عبارت روشن‌تر، کسی که خود را شناخت، خدای خود را می‌شناسد؛ یعنی شناختن حق تعالی عین شناختن خود است و کسی که خدا را شناخت، مبدأ و بازگشت خود را می‌شناسد. زیرا وقتی انسان خود را شناخت و به منشأ وجود خود پی برد، به حقایق طبیعت و اسرار خلقت نیز آشنا می‌گردد. آن‌وقت خواهد فهمید «از کجا آمده، برای چه آمده و به کجا خواهد رفت».

خلاصه، اولین مرحله سعادت حقیقی و خوشبختی واقعی، شناختن نفس و فرق گذاردن بین جسم خاکی و روح افلاکی است که انسان واقعی همان است. بزرگ‌ترین عیب ما اینجاست که این فرق را تشخیص نمی‌دهیم و گمان می‌کنیم که «نفس و روح» ما، همان بدن و احساسات جسمانی ماست. البته باید توجه داشت که دلیل اشتباه ما دو چیز است:

۱. ضعف قوای روحانی

در ابتدا، قوای روحانی ضعیف و قوای طبیعی و حیوانی در منتهی درجه قوت و غلبه می‌باشد و «روح مجرد» به واسطه ضدیت و تنافری که بین او و قوای طبیعی موجود است، به حالت خمود و افسردگی پنهان گشته و لوازم جسمانی پرده‌پوش وی گردیده است، به‌طوری که گویا به‌کلی او نابود و فعلاً در زمره اعدام به‌شمار می‌رود. و آثاری که از روح سر می‌زند به‌حکم غلبه به‌صورت آثار نفسانی درآمده، به‌طوری که تصور می‌شود این آثار با قوای طبیعی یا حیوانی صادر گشته است.

۲. غلبه نفس حیوانی

در حین غلبه نفس حیوانی، روح به‌علت ضعف و پژمردگی در اسارت نفس محکوم گشته است و بسته به زنجیر آرزوهای اوست. این است که آثار خدایی او به‌صورت آثار نفس سبعی ظهور می‌کند. برای مثال، یکی از آثار ممتازه روح،

علم و دانش و تمیز و ادراک است که نفس حیوانی در عین غلبه بـر روح، آن را در آرزو و آمال خود به‌کار می‌برد و اگر نبود غلبه نفس بهیمـی، روح بـا پرهـای علم و دانش در عرصه لامکان با ابنای جنس خود در پرواز بود.

ای مرغ دلت گشته مقیـد به قفس   کـامل نشوی تا نکنی ترک هوس
گر مستی خویشتن حجابت نشود   دائم نظرت بذات حق باشد و بس

مباینت بین بُعد ملکوتی و مادی انسان

چون «روح» از عالم امر الهی و از مجردات، و «بـدن» از عـالم خلـق و مادیـات است، و کمال مباینت بین مجرد و مادی موجود است، به‌حکم تقابـل هریـک از آنها در حین غلبه، دیگری را مغلوب نموده و او تحت حکم غالب خواهد آمـد، و سبب آنکه نوع بشر، اهمیتی به امر روح و قـوای روحـانی نمـی‌دهنـد، همـان غلبه اولیه جسم خاکی است.

پس، معلوم می‌شود وقتی روح الهی ممکن است در عرصه وجـود، خـود را در معرض ظهور و بروز گذارد که قوای جسمانی ضعیف و قوای روحانی قوی گردد، آن‌وقت است که شهرزاد روح بـه خلقـت خلافـت حـق تعـالی مفتخـر می‌گردد، و دستگاه خدایی خود را در صدر قلب پهن می‌کنـد، و مملکـت دل را تسخیر می‌نماید، و قوای طبیعی و حیـوانی را تحـت حکومـت و فرمـان خـود می‌آورد، و هریک از آنها را به خدمتی که لایق رتبه و مقام اوست می‌رساند.

ظهور روح الهی در مملکت بدن

اگر روح در مملکت بدن ظهور و بروز نموده و از پشت ابرهای ظلمـانی قـوای حیوانی ظاهر گشت، تمام قوی مطیع و منقاد اوامر او مـی‌گردنـد و او خلیفـه و نماینده حق است. و چون اول، امر قـوای روحـانی ضـعیف و قـوای جسـمانی غالب است، پس در تقویـت روح محتـاج بـه اعمـال شـاقه و ریاضـات صـعبه

می‌باشیم و نقطه‌نظر انبیا و کوشش آنها در تقویت روح بوده، این است که گفته‌اند: «انبیا، اطبای ارواح می‌باشند».

یگانه‌چیزی که انسان را به جوار حق تعالی نزدیک می‌کند و او را به معرفت و شناسایی او آشنا می‌نماید، همانا «ظهور روح الهی است در مملکت بدن». این است که در قرآن مجید، شرافت روح را به‌جایی می‌رساند که در شأن او در سوره حجر آیه ۲۹ می‌فرماید: «نفخت فیه من روحی».

روح چیست و کجای بدن است؟

روح آدمی را دو معنی است:

نخست، «**روح بخاری**» که از لطیفه خون در قلب تولید می‌گردد، و متصاعد به مغز می‌شود و به‌واسطه رگ‌ها به تمام اعضای بدن سیر می‌نماید، و حیات بدن و حرکت اعضا، بسته به سیر آن خون است و به همین روح بخاری است که انسان می‌بیند، و می‌بوید، حس می‌کند، و فیضان این روح در بدن مثل فیضان روشنی چراغ است در خانه. روح بخاری هم در قلب، و به فیضان حرارتش، اجزای بدن در حرکت می‌باشد. روح را به این معنا، «**جان**» می‌گویند و تمام حیوانات با انسان در این قسم از روح شرکت دارند؛ بلکه این روح، همان جوهر و قوه حیاتی است که در تمام مادیات مانند سیاله جاری است و آن را به بعض معانی «**روح حیوانی**» نامند، و به‌معنای دیگر «**نفس نباتی**» گویند.

خلاصه این روح، اگر تولید از لطیفه خون گردد، وی را «**روح حیوانی**» گویند، وگرنه «**نفس نباتی یا جمادی**» گویند و آن روح حیوانی، به مرگ از بدن بیرون می‌رود و به کلی نابود می‌گردد.

دوم، «**روح مجرد**» است و آن لطیفه الهی و شعاع نور احدی که عالم و فعال و دراک اوست، می‌باشد، و به مرگ فانی نمی‌گردد. زیرا قائم به حق تعالی و باقی

به بقای اوست؛ بلکه به فنای بدن، قوت و شدت و نورانیت او افزوده می‌گردد. و این معنا را در «**قلب**» و «**نفس**» و «**عقل**» به اعتباری استعمال نموده‌اند. به اعتبار آنکه متعلق به روح بخاری است، و روح بخاری متعلق به قلب صنوبری است «قلبش» گویند. و به اعتبار آنکه حقیقت انسانیت اوست «**نفس ناطقه**»اش خوانند، و به اعتبار آنکه منشأ تمیز و ادراک است «**عقلش**» نامند.

لکن تمام اینها، شرح‌الاسم و اعتباری است که اطلاق بر آن «روح حقیقی» می‌شود و شناختن حقیقت و کنه او وقتی تو را میسر گردد که روح در مملکت بدن، آثار سلطنت و فرمانروایی او ظاهر، و بر قوای حیوانی غالب گردد. و حکم او در اعضای بدن نفوذ نماید. وگرنه به‌هیچ‌وجه راهی به شناسایی وی نخواهی یافت، زیراکه او از عالم ملکوت و مجردات است و تو مادامی که بسته شده به زنجیر علقه مادیات می‌باشی، هرگز او را نیابی.

اینجاست که گفته‌اند: شناختن روح محال است، و مقصود از حدیث مشهور «**من عرف نفسه فقد عرف ربه**»، این است که همین‌طور که شناختن حقیقت نفس و روح محال است، شناختن حق تعالی هم محال است. بلی، مادامی که نفس ناطقه و روح مجرد پشت پرده قوای حیوانی محجوب گشته، چگونه ممکن است او را بشناسیم و به ساحت قدس وی آشنا گردیم. و چون بدون شناسایی روح، شناختن حق تعالی محال و غیرواقع است، پس صحیح است که گفته شود شناختن حق تعالی برای اکثر مردم محال است، زیرا که خود را نشناخته‌اند.

تو که در علم خود زبون باشی　　　عارف کردگار چون باشی

لکن کسی که نفس انسانی و روح مجرد او قوت گرفت و در مراتب ترقی و تعالی حائز رتبه و مقامی گردید، در این حال شناسایی حق تعالی به‌قدر استعداد و سعه نفس او دیگر صعوبتی ندارد.

امتیاز انسان از تمام کائنات

خلاصه، فقط و فقط امتیاز انسان از حیوانات؛ بلکه از تمام کائنات، به همان «**روح مجرد و لطیفه ربانی**» است که توسط روح بخاری پا در عرصه عالم مادیات گذاشته و به طوری مرتبط به بدن جسمانی گشته که تصور می‌شود او هم از عالم جسمانی به عمل آمده؛ بلکه در تعداد مادیات به‌شمار می‌رود. و این ناشی از شدت تعلق به عالم محسوسات است؛ ولکن اگر این حقیقت را از قوای سبعی و بهیمی خلاص کنی، آن‌وقت خواهی دید که روح کیست و چیست و چگونه مظهر و نماینده صفات **احدیت** است. و مادامی که آن روح الهی به حالت افسردگی به اسارت نفس گرفتار است، و حکم او در بدن نافذ نیست، این مطالب به‌صورت افسانه به نظر می‌آید. برای اثبات فرق میان جسم و روح دو چیز گواهی می‌دهد: یکی «قرآن، و دیگری وجدان».

وقتی که اعرابی از حضرت رسولﷺ سؤال می‌کند، بگو بدانیم روح چیست؟ وحی می‌رسد: «**قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی**؛ بگو روح از عالم امر پروردگار است»[۱]. پس، می‌توان فهمید: چون بدن و جسم و جسمانیات از عالم خلق است، و روح و روحانیات از عالم امر.

و در سوره اعراف آمده است «**أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ**». واضح است چیزی که از عالم امر است، غیر از چیزی است که از عالم خلق است. و از دوئیت محل صدور روح و جسم ثابت می‌شود، دوئیت و تباینی بین روح و جسم موجود است و هم، هریک از این دو مخالف و مقابل یکدیگرند و صفات و آثار آنان هم از یکدیگر کمال مباینت را دارند.

---

۱. بنی‌اسرائیل، ۷۸.

شناخت صفات روح

و «اگر می‌خواهی صفات روح را بشناسی باید بـه مقابـل او کـه صـفات جسـم است شناخت». این مهم، به فنای جسم و بقای روح، و احتیاج جسم به مکـان و محل و غیره و غنای و بی‌نیازی روح، و مادیت جسم و تجرد روح، و از پسـتی و بی‌مقداری جسم، و علو مرتبه روح، ظاهر می‌گردد.

خلاصه: به‌قدر ضعف و نقص و جهل و پستی و تیرگی و فقـر و احتیـاج و ذلت و مسکنت و باقی نقایصی که در جسم دیده مـی‌شـود، بـه‌حکـم تبـاین و تنافر، عکس تمام آنها در روح ثابت می‌شود.

«من» حقیقتی غیر از بدن است

اما «**وجدان**»؛ هرکس به حس و وجدان می‌داند که آنکه تعبیر از او «به من و تـو و او» می‌کند، غیر از بدن و اجزا و قوای حاله در او است. چنانکه گوییم «دست مـن، پـای من، قلب من، دل من»؛ یعنی من مالک و اینها آلت کار و تحت اختیار من می‌باشند.

پس، وقتی اجزا و قوای بدن را به خـود نسـبت مـی‌دهـیم، مقصـود از روح و جانی که نسبت به خود می‌دهیم و می‌گوییم، روح من، و جـان مـن، روح بخـاری و جان حیوانی است که حـال در بـدن اسـت. و مقصـود از روحـی کـه حقیقـت انسانی است، آن «**روح مجرد و آن لطیفه ربانی**» است که عارف به خـود و خـدای خود است، و حقیقت و نحوه وجود او هنوز برای ما مجهول و ناپیداست.

خلاصه، اگرچه حیوان هم روحی و بـدنی دارد کـه روح بخـاری گوینـد و ادراک جزئیات هم مقدور او هست، لکن روح حیوانی، در وجود و بقـا محتـاج بدن اوست و به‌هیچ‌وجه مستقل در وجود نیست. این است کـه بـه فسـاد بـدن فانی می‌گردد و ازبین می‌رود. اما «**روح انسانی**»، اگرچه آن‌هم ابتدای در وجـود، محتاج به بدن است، لکن در بقا، محتاج به بدن نیست و مستقل به وجود اسـت. فقط در افعال خارجی، بدن آلت اوست.

در این عالم، اشخاصی دیده شده‌اند که کمال وجود و شدت و قوه اراده و عزم را به جایی رسانده‌اند که در بعضی اوقات بدون حرکت دادن اجزای بدن به محض اراده، قدرت دارند بر آنکه کوه‌های عالم را از جایی به جایی پرتاب کنند. در مرتاض‌های هندی قدرت‌های عجیبی مشاهده شده است.

فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

چنانچه به عقل و نقل و برهان و وجدان ثابت شده، جای هیچ شک و تردید نیست که خداوند متعال در انسان یک قوه و حقیقت دیگری هم تعبیه نموده که به‌واسطه او از باقی حیوانات امتیاز پیدا نموده و انسان حقیقی هم اوست، و این قوه پرتوی است از روح ملکوتی.

حقیقت ملکوتی انسان

اول چیزی که کردگار عالم از «کتم عدم» به «عرصه وجود» آورد، حقیقتی بود مجرد از ماده و قوه، و آن حقیقت وحدانی دارای کل کمالات و فعلیت صرفه، و مظهر اتم ذات الهی است و نسبت وی به تمام موجودات، نسبت جان است به بدن. و آن حقیقت وحدانی را به اعتباری «**عقلش**» نامند. زیراکه قوه دراکه و نفس ناطقه انسانی از شعب اوست. و به اعتبار دیگر «**روحش**» گویند. زیراکه روح سبب حیات است و حیات تمام موجودات به اوست. و به اعتبار دیگر «نورش» گویند. زیرا نور چیزی را گویند که «ظاهر به ذات و مظهر غیر باشد»؛ یعنی به‌خود پیدا و پیداکننده اشیاء باشد و آن «**صادر اول**» همین‌طور است، که به‌خود پیدا؛ یعنی موجود، و باقی موجودات از پرتوی وجود او به عمل آمده‌اند.

و به اعتبار دیگر، «**قلمش**» گویند، زیرا که واسطه نقوش کائنات است و در اخبار هم اطلاق «عقل، و روح، و نور، و قلم، و ماء، و غیره بر آن صادر اول

شده» و حکما و عرفا و محدثان در معنای »عقل و روح و نفس و قلب و مراتب و شعب و تمیز بین آنها» در کتب خود مقالات زیادی نوشته‌اند.[۱]

«مراتب جان

۱. جان نباتی که در گیاهان و درختان است؛

۲. جان حیوانی که از مرحله قبل بالاتر و موجب حرکت و کارهای غریزی است (حیوان حتی به‌نوعی در بعضی کارها، عالمانه عمل می‌کند؛ مثلاً خرس صید خود را زیر برف‌ها نگهداری می‌کند تا فاسد نگردد)؛

۳. جان انسانی که از دو مرحلهٔ قبلی بالاتر است؛

٤. جان قدسی که بالاترین مرحله است.

وقتی ارتباط خویش را با حضرت حق دانستی، شرم می‌کنی که در حضور او با قدرتی که به تو امانت داده، خیانت کنی. او نه‌تنها در برابر تو قائم است که همه‌جا با تو هست. می‌فرماید: «**أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ...**؛ آیا آنکه بر همه مردم و اعمالشان ناظر است...» [۲].

آری، با او حیات داری؛ آن‌وقت به‌سوی دیگران می‌نگری؟ ای انسان! تو برای تزکیه آمدی، برای کسب معرفت آمدی، برای آشنایی با او خلق شدی؛ ولی حال همه‌چیز را شناختی و خدا را نشناختی؟ با هر بیگانه‌ای آشنا شدی، ولی جان خود را نشناختی؟»[۳]

حال که تا اندازه‌ای خلق آخر را دانستی و با نفس انسانی آشنا شدیم، به ادامه بحث مراحل حیات انسان، به مرحله دهم می‌رسیم.

---

۱. سیر و سلوک، بانو نصرت امین.

۲. رعد، ۳۳.

۳. از ملک تا ملکوت، ص١٢٤.

درس چهارم
ورود به عالم دنیا

مرحله دهم؛ تولد

بعد از آنکه جنین، مراحل تکاملی داخل شکم و رحم را به پایان رساند و مدت توقف‌اش در آنجا به اتمام رسید، با اراده الهی، جنین متولد و وارد دنیا می‌شود. قرآن می‌فرماید: «**وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً**؛[1] و تا مدتی که بخواهیم جنین را در شکم مادران نگه می‌داریم، بعد از آن شما را به‌صورت طفل بیرون می‌فرستیم».

گرچه خود طفل از آمدن به دنیا اکراه دارد (چون به آنها دل بسته و عادت کرده است) و فکر می‌کند جایی بهتر از رحم مادر و غذایی جالب‌تر از خون کثیف و سیاه شکم مادر نیست، ولی با اکراه و اجبار او را به عالم دنیا انتقال می‌دهند، به طوری که او از ناراحتی گریه می‌کند، در حالی که اطرافیان او خوشحالی می‌کنند.[2]

---

۱. حج، ۵.

۲. *انسان از خاک تا خاک*، ص۲۰۴.

روزی کـه تـو آمدی ز مـادر عـریان
جمعی به تو خندان و تو بودی گریان
کاری بکن ای دوست که وقت رفتن
جمعی به تو گریان و تو باشی خندان

پـس از ایـن، بـرای طفـل یـک دوران انقـلاب جدیـدی آغـاز مـی‌شـود. بدین‌ترتیب که دوران زندگی محدود و وابستگی طفل در رحـم مـادر بـه پایـان می‌رسد و قدم در محیطی وسیع‌تر و نورانی‌تر می‌گذارد که مملو از نـور و صـفا، مهر و محبت و امکانات است. به محیطی وارد می‌شود که قابل قیاس بـا محـیط رحم مادر نیست. دنیا را شباهت به رحم مادر می‌کنند. و «مـرگ و رفـتن از ایـن دنیا را مانند خارج شدن از رحم مادر، و رفتن به دنیای وسیع‌تری بیان می‌کننـد». موقعی که طفل قدم در این جهان گذاشت، به‌تدریج شروع به دیدن و شـنیدن و یادگرفتن می‌کند.

مرحله یازدهم؛ شیر خوارگی و بیان نکاتی تربیتی

یازدهمین مرحله از مراحل حیات انسان، دوران شیرخوارگی است. ایـن مرحلـه از حساس‌ترین و پرمشقت‌ترین مراحل زندگی، هم برای مادر و هم برای طفـل شیرخوار است.

بعد از آنکه مادر این بار سنگین و طاقت‌فرسا را بـه زمـین گذاشـت، دوران سخت‌تری را باید شروع کند. چون تا حالا غذای جنین و مسئولیت‌های کـودک با کس دیگری بوده و مادر فقط ناراحتی حمل و سنگینی او را داشـت، امـا بعـد از آنکه پا به عرصه دنیا گذاشت، مشکلات و مسئولیت مادر چندبرابر می‌شود.

دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند آغاز می‌شود؛ دورانی که بایـد بـه تمام نیازهای کودک پاسخ گوید که هیچ‌گونه قدرتی بر بیان نیازهای خود نـدارد.

اگر از گرسنگی و سرما و گرما ناراحتی داشته باشد، قدرت بیان کردن آن را ندارد و فقط کاری که می‌تواند انجام دهد گریه است. مادر است که باید با هوشیاری و زیرکی و تجربه و کنجکاوی و با صبر و حوصله تمام این نیازها را بفهمد و تشخیص دهد. این دوران، دوران بیماری‌های زمان کودکی است. مادر از شیره جان خود به فرزند شیر می‌دهد و اگر شیر نداشته باشد، آن‌وقت هم با مشکلات بسیاری روبه‌رو می‌شود.

حق هزاران حکمت و فن ساخته است

تا که مادر بر تو مهر انداخته است

جالب اینکه خداوند می‌فرماید: دوره شیرخوارگی ۲٤ ماه طول می‌کشد، برای آنان که کمتر از ۹ ماه در شکم مادر باشند، ولی اگر دوره جنینی آنها کامل باشد؛ یعنی ۹ ماه در شکم مادر باشند، دوران شیرخوارگی ۲۱ ماه است. قرآن می‌فرماید: دوران حمل و شیرخوارگی ۳۰ ماه معین شده است.[۱]

قرآن می‌فرماید: «آدمی را به نیکی کردن با پدر و مادر خود سفارش کردیم. مادرش بار او را به دشواری برداشت و به دشواری بر زمین نهاد. و مدت حمل تا از شیر بازگرفتنش سی‌ماه است تا چون به سن جوانی رسد و به چهل سالگی درآید، گوید: ای پروردگار من! به من بیاموز تا شکر نعمتی که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به جای آرم. کاری شایسته بکنم که تو از آن خشنود شوی و فرزندان مرا به صلاح آور. من به تو بازگشتم و از تسلیم‌شدگانم».

توجه به نکاتی قابل تأمل

راستی، آدمی هرچه بزرگ‌تر می‌شود، لطف خدا نسبت به او بیشتر می‌گردد.

---

۱. وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

هنگامی که انسان جنین بود، در محیط تنگ و تاریک رحم نشسته بود و از خون تغذیه می‌کرد. مقداری که بزرگ‌تر شد و به محیط پهناور و روشن این جهان قدم گذارد، به جای خون از شیر گوارا استفاده می‌کند. پس از مدتی، از میان لثه‌های سرخ، دندان‌های سفید مانند رشته‌ای از درّ سر بیرون می‌کشد. هاضمه، نیرومند می‌شود و به‌جای شیر از انواع میوه‌ها و مأکولات و همچنین نعمت‌هایی غیر از خوردنی و آشامیدنی، بهره می‌گیرد.

گر ببندد راه یک پستان بر او　　　　می‌گشاید راه صد پستان بر او

سبحان‌الله، غذای قبل از تولد آماده است. نوزاد انسان و بسیاری از حیوانات در آغاز تولد قدرت استفاده از غذاهای سخت و سنگین را ندارند و به همین دلیل، دست قدرتمند آفرینش غذای مخصوصی به‌نام شیر را در پستان مادر برای آنها فراهم ساخته است. در حقیقت، همان خون‌های بدن مادر که در دوران جنینی مورد استفاده بود با یک دگرگونی وسیع و سریع به شکل شیر درمی‌آید و تا مدت لازم او را تغذیه می‌کند. در وجود مادر، یک دستگاه خودکاری تعبیه شده است که آن را به‌صورت یک ماده غذایی بسیار جامع و گوارا به‌نام شیر درمی‌آورد که با هاضمه ضعیف و طبع لطیف کودک مناسب است.

علاوه بر این، شیر در دستگاه و مخزنی به نام پستان جمع می‌گردد که نوک آن با دهان بچه مطابق بوده است و دارای سوراخ‌های بسیار ریز می‌باشد تا شیر یکباره به دهان وی داخل نشود و گلوی او را نگیرد.

پیش از آنکه نوزاد به این جهان قدم گذارد، دستگاه مذکور به کار می‌افتد و شیر در پستان پدید می‌آید و هر اندازه که جنین رشد می‌کند، شیر افزایش می‌یابد تا موقعی که خلقت جنین کامل شود. پستان مادر در دوران بارداری به‌تدریج تغییر شکل می‌دهد و بر اثر ترشحاتی که از جفت به خون مادر می‌ریزد، به آن آماده باش می‌دهد و پستان روزبه‌روز بزرگ‌تر می‌شود و خود را

برای وظیفه سنگین آینده آماده می‌سازد. لوله‌هایی که در پستان‌هاست و تا نوک آنها امتداد دارد، منشعب و زیاد شده و ترشح مختصری دارند و به هنگام تولد، اعلام آمادگی کامل می‌کنند و پر از شیر می‌شوند.

غم روزی مخور، برهم مزن اوراق دفتر را
که پیش از طفل، ایزد پر کند پستان مادر را

توجه به ربوبیت خداوند

در این دوران است که رزاقیت خداوند آشکارا دیده می‌شود. در ابتدا که معده طفل ضعیف است، شیر هم خفیف و سبک است و منافذ خروج شیر کوچک. کم‌کم که طفل بزرگ‌تر و قوی‌تر می‌شود، هم شیر غلیظ‌تر می‌شود و هم منافذ خروج شیر در پستان مادر بازتر. اینجا که ربوبیت خداوند و رازقیت او با چشم بصیرت دیده می‌شود.

عجیب اینکه، ترشح شیر از سلول‌های پستان دائمی نیست؛ بلکه به محض اینکه لبان نوزاد به پستان مادر می‌رسد و شروع به مکیدن می‌کند، حرکات عصبی از راه اعصاب به نخاع رفته، و باعث دو نوع ترشح می‌گردد، که یکی از آنها از راه خون به پستان‌ها می‌ریزد و دیگری راه‌های اطراف مجازی شیر را بسته و به آنها فشار وارد می‌کند تا شیر به‌سوی نوک پستان رانده شود. تمام این کار در مدت ۳۰ ثانیه کامل می‌گردد.

عجیب‌تر اینکه، نه‌تنها شیر در پستانی که به آن لب زده جاری می‌گردد؛ بلکه در پستان دیگر نیز همین جریان برقرار و آماده می‌شود. اینجاست که تأکید شده است تا نوزاد از دو پستان مادر شیر بنوشد. این ماده سفیدرنگ خالص و تمیز، این غذای نیروبخش گوارا از میان غذاهای هضم شده و از لابه‌لای خون به‌دست می‌آید. پستان‌ها برای ساختن مواد پروتئینی شیر، از اسیدهای آمینهٔ

ذخیره شده بدن استفاده می‌کنند. بعضی از مواد شیر در خون وجـود نـدارد و در غده‌های پستانی ساخته می‌شوند. بعضـی از مـواد موجـود در شـیر ماننـد انـواع ویتامین‌ها، نمک طعام، و فسفات‌ها از طریق ترشح وارد شیر مـی‌شـوند. بعضـی دیگر از مواد نیز مانند قندِ موجود در شیر، از قندِ موجود در خون گرفته می‌شـود که پستان‌ها روی آن فعالیت داشته است.

به طوری که بیان شد، تولید شیر نتیجه جذب مواد غذایی به‌وسیله خـون، و ارتباط مستقیم آن با غده‌های پستان می‌باشـد. و شـیر بـا رنـگ و عطـر و بـوی تازه‌ای از نوک پستان تراوش می‌کند. آن‌وقت است که مادر باید خود را به طفل رسانده و پستان به دهان او بگذارد.

نگارنده کودک اندر شکم نویسنده عمر و روزی است هم

برای تولید یک لیتر شیر باید مواد غذایی زیـادی از روده‌هـا بگـذرد. معلـوم می‌شود که شیر از همان غذایی است که مادر مـی‌خـورد. پـس، لازم اسـت کـه مادران متوجه باشند که چه غذایی می‌خورند؛ آیا حلال اسـت یـا حـرام، نجـس است یا پاک، شبه‌ناک است یا خالص؟ غذا هرجـور باشـد، شـیر هـم از همـان است و پایه و اصل طفل را همان شیر، محکم می‌کند. اگر پاک باشـد، بچـه هـم پاک و مؤمن، و اگر نجس باشد، بچه هم فاسد می‌شود.[۱]

نقش تربیت

امیر مؤمنان علی﵇ درباره تربیت و یاد دادن احکام دین به فرزنـدان مـی‌فرمایـد: «**العلمُ فی الصغَرِ کالنقشِ فی الحَجرِ**»؛[۲] علم و دانش و چیزهای ارزنده به کودک یاد دادن، مانند نقشی است که بر سنگ کنده شود، اگر هزاران سال بمانـد نقـش آن

۱. ر.ک: *انسان از خاک تا خاک*، ص۱۱۰ تا ۱۲۱.

۲. *بحارالانوار*، ج۱، ص۲۲٤؛ به‌نقل از: *انسان از خاک تا خاک*.

برطرف نمی‌شود و ثابت می‌ماند. هر گفتاری از پدر و مادر و معلم صادر شود، در دل اولاد نقش می‌بندد و آینده او را می‌سازد. بنابراین، در خانه‌ای که پدر و مادر بداخلاق باشند، بچه بدون عقده و کینه بارنمی‌آید. در خانه‌ای که ذکر و یاد خدا و پیامبر وارد نشده باشد، و دین و مذهب و نماز راه پیدا نکرده باشند، فرزندان آن خانه در راه خدا هدایت نمی‌شوند.

پس، ای پدران و مادران! برای رضای خدا و سعادت فرزندان خود، و صلاح جامعه، سعی کنید تا بچه‌ها را لجباز و پرخاشگر بار نیاورید، تا عقده‌ای و کینه‌توز نشوند. به روح و روان کودکان توجه بیشتری شود، و با تربیت صحیح فرزندان، جامعه‌ای پاک و فرزندانی سالم تحویل اجتماع دهید.

توجه به دو مسئله بسیار مهم

دو مسئله بسیار مهم، یکی «اثرات غذا و تغذیه» و دیگر «تربیت صحیح» است که در سلامت و شخصیت و سعادت و شقاوت انسان مؤثر است. اگر به روایات تربیتی محققانه بنگریم، راهنمای بسیار خوبی برای تربیت فرزندانمان را یافته‌ایم. همان‌گونه که خداوند خالق بی‌قید و شرط همه موجودات عالم است، و انسان هم شالوده خلقت اوست، می‌توان گفت، پدر و مادر نیز به‌عنوان خالق ثانوی انسان‌اند که سبب خلقت خلق جدید (ازدیاد نسل) هستند. پس، باید به گونه‌ای عمل کنند که هیچ‌گونه زشتی و ناپاکی به فرزندان سرایت نکند. همان‌گونه که خداوند در خلقت انسان هیچ‌گونه نقصی را قرار نداده است (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) باید پدر و مادر نیز برای بقای نسل خود و پاکی خانواده و جامعه فرزندی بیاورند و تحویل جامعه دهند که از ناقصی روح و جسم و نفوذ شیطان و همچنین سوء تربیت که ویژگی‌های ذکر را دربرمی‌گیرد، دور باشد.[1]

---

۱. *از ازل تا قیامت*، ص۱۶۶ و ۱۶۷.

بنابراین، بعد از مسئله مهم تغذیه، مسئله تربیت صحیح است. یکی از مهم‌ترین ویژگی انسان که او را نسبت به سایر موجودات عالم متمایز کرده و برتری خاصی بخشیده، تربیت‌پذیری اوست؛ تعلیم و تربیت با اصول صحیح چه‌بسا آنان را در دنیا و آخرت سعادتمند و عاقبت به‌خیر خواهد کرد.

مسئولیت دینی و اخلاقی والدین

امام سجاد؈ در رساله حقوق به این وظیفه خطیر چنین اشاره می‌فرماید: «**فاعمل فی امره عملَ مَن یعلم انه مثابٌ علی الاحسان الیهِ، معاقبٌ علی الاسائهِ الیه**؛[1] پس عمل کن درباره فرزند خویش، چون عمل کسی که می‌داند اگر به فرزند خود احسان کند پاداش داده می‌شود و اگر بدرفتاری کرد، مؤاخذه می‌گردد».

بنابراین، شایسته است که پدران و مادران آن مسئولیت دینی و اخلاقی که به عهده ایشان است را به‌خوبی یاد گیرند و توجه داشته باشند که در پرورش ایمان و اخلاق فرزندان خویش ـ که همان شکوفا کردن فطرت ذاتی‌شان است ـ کمال جدیت و کوشش را اعمال نمایند، و خبائث و پلیدی را از روح و جسم آنها دور کنند.

«**اذا طاب قلب المرءَ طاب جسدهُ و اذا خبُثَ القلبُ خبُثَ الجسد**؛ هرگاه دل انسان پاک شود، بدنش نیز پاک گردد و اگر دل پلید و آلوده باشد، تن نیز پلید و آلوده خواهد بود، چراکه دل فرمانده کل قوای بدن و مبدأ اعمال تن است».

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ**؛[2] ای مؤمنان! خود و

---

۱. بحارالانوار، ج۷٤، ص٦ ح ۱ ؛ به‌نقل از: کتاب از ازل تا قیامت، ص۱۷۳.
۲. تحریم، ٦.

خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که هیزم و سوخت آن انسان‌ها و سنگ‌هاست. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سخت‌گیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

توضیحات: «قُوا»: مصون و محفوظ دارید. چگونه خود و فرزندان خود را از ویروس کروونا حفاظت می‌کنید و می‌ترسید؟ چرا از ویروس بی‌دینی و دوری از انسانیت نمی‌ترسیم؟!

این حالت دنیا، نتیجه ویروس بی‌دینی و خودخواهی بشر و دوری از خدا و حقیقت است. این آیه به‌گونه‌ای سریع وظیفه مؤمنان را گوشزد می‌کند که خود و خانواده و فرزندان را از آتش جهنم حفظ کنید و به وظیفه دینی و اخلاقی خود عمل کنند. اسلام، اصل تعلیم و تربیت را یک حق بسیار مهم برای فرزند، و یک تکلیف و وظیفه برای پدر و مادر شمرده است.[1]

ایمان و اعتقاد دینی، مشعل راه سعادت

الکسیس کارل، دانشمند و روان‌شناس فرانسوی، درباره پرورش صحیح فرزندان بر پایه تعالی روان و مسئولیت والدین در شکوفایی ایمان و ترغیب مذهب در آنها می‌نویسد: والدین و مربیان باید متوجه باشند که در راه تربیت کودک، «مذهب» بزرگ ترین یار و مددکار آنهاست. ایمان و اعتقاد، مشعلی است که تاریک‌ترین راه‌ها را روشن می‌کند، وجود آنها را حساس و بیدار می‌سازد.

پس، باید خودمان و فرزندان و خانواده را حفظ کنیم. بسیاری از افراد امروزی، آنقدر به زندگی حیوانی نزدیک‌اند که مطلقاً جویای ارزش‌های مادی

---

۱. *از ازل تا قیامت*، ص۱۷۲تا ۱۷٤.

هستند، بدان سبب زندگی آنان خیلی کم مایه‌تر از حیوانات است، زیـرا در ایـن صورت، تنها ارزش‌های معنوی می‌تواند به ما روشنایی و شادی بخشد.

مرحله دوازدهم؛ بازگرفتن از شیر، دوران سرنوشت‌ساز

این مرحله نیز از مراحل مهم و سرنوشت‌ساز است کـه شـکل‌گیـری و تربیـت طفل در این مرحله است. در این مرحله، از انحـراف، تنـدخویی، پرخاشـگری، لجبازی و قهر کردن طفل می‌توان جلوگیری کـرد. اگـر از ایـن مرحلـه بگـذرد، تربیت مشکل می‌شود.

تذکر: این مراحل در زندگی خود و تصور این مراحل که بر همه ما گذشـته، و نیز تأمل در زندگی حال خودمان که چه بوده‌ایم و حالا چه هسـتیم، مـا را بـه بندگی و خضوع و خشوع در برابر خداونـد هسـتی‌بخـش وامـی‌دارد. و اینکـه مسیر ما در نهایت چیست؟ و به کجا ختم می‌شود؟ یعنی به این فکـر فـرورویم که کجا می‌رویم و آمدن‌مان بهر چه بود، و چه باید کرد و چه می‌تـوانیم باشـیم؟ همـین تفکـر اسـت کـه هـم خداشناسـی و هـم خودشناسـی و خودسـازی را دربردارد. به مرور، انسان آماده می‌شود برای زندگی بالاتر و طولانی‌تر.

اولین معلم انسان، مادر است. گویند:

مرا چو زاد مادر، پستان به دهان گرفتن آموخت
شب‌ها بر گاهوارهٔ من، بیدار نشست و خفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من، بر غنچهٔ گل شکفتن آموخت
دستـم بگرفت و پابه‌پا برد، تا شیوه راه رفتن آموخت

***

یک حرف و دو حرف بر زبانم   الـفـاظ نهـاد و گـفـتـن آموخـت
پس هستی من ز هستی اوست   تا هستم و هست، دارمش دوست

تفکر و تدبر درباره الطاف خداوند پس از تولد

امام حسین﷣ در دعای عرفه می‌فرماید: «**ثمّ اخرجتنی للّذی سبق لی من الهدی الی الدّنیاتامّا سویّا، و حفظتنی فی المهد طفلاً صبیّا، ورزقتنی من الغذاء لبناً مریّاً، وعطفت علیّ قلوب الحواضن وکفّلتنی الامّهات الرّواحم وکلاتنی من طوارق الجانّ، وسلّمتنی من الزّیاده والنّقصان فتعالیت یا رحیم یا رحمن**؛ سپس مرا برای آنچه در پیش قرار داده‌ای، از هدایت به دنیا آوردی، در حالی که موجودی کامل و سالم مرا خلق نمودی. و مرا در گهواره هنگامی که طفل کوچکی بودم، حفظ نمودی. و مرا از شیر شیرین و گوارا تغذیه نمودی. و دل‌های پرستاران را به من مهربان ساختی. و با رحم‌های مادران، مرا فروغ بخشیدی. و از گزندهای آشکار و پنهان حفظ نمودی. و مرا از زیادی و نقص خلقتم ایمن داشتی. پس بزرگی سزاوار توست، ای خدای که نسبت به بندگان بخشنده و مهربان هستی».

سپس، در قسمتی از دعا به اکمال فطرت و اتمام نعمت اشاره دارد و می‌فرماید: «**حتّی اذا استهلَلْتُ ناطقاً بالکلام اتممت علیّ سوابغ الانعام و ربّیتنی زائداً فی کلّ عام حتّی اِذا اکملت فطرتی...**؛ تا اینکه مرا سخن آموختی و نعمت‌های بی‌پایانت را برمن تمام کردی و سال به سال بر رشد و تربیتم افزودی و فطرت من را کامل ساختی...».

همچنین، در قسمت دیگر دعا به الهام معرفت از طرف حق و اتمام حجت اشاره کرده و می‌فرماید: «**اَوْجَبْتَ علیّ حجتّک بان الهمتنی معرفتک و روَّعْتَنی بعجایبِ حکمتکَ و اَیْقظْتَنی لِما ذَرَأتَ فی سمائک و أرضک من بدایع خلقک، ونبَّهتَنی لشُکرکَ وذکرکِ**؛ حجت را بر من تمام کردی که معرفت خود را به من الهام فرمودی و عجایب حکمت را در ضمیرم انداختی و مرا بیدار و آگاه ساختی از اسرار آفرینش در آسمان و زمین از خلقت، و بیدارم کردی تا شکر تو گویم و یاد تو باشم».

سپس، درباره واجب کردن طاعت بر بنده ادامه می‌دهد: «**واوجبتَ علیَّ طاعتک وعبادتکَ...**»

درس پنجم
سیر انسان از خاک تا خاک

در ادامه بحث مراحل سیر انسان، مناسب است به این آیه توجه، و در آن تأمل شود:

«**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا**؛[1] ای مردم! اگر درباره برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید، پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیرکامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان تواناییم]؛ و آنچه را می‌خواهیم تا مدتی معین در رحم‌ها مستقر می‌کنیم؛ آنگاه شما را به‌صورت کودک [از رحم مادر] بیرون می‌آوریم تا به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید. و برخی از شما [پیش از فرتوتی] قبض روح می‌شود، و برخی از شما را به پست‌ترین دوره عمر [که نهایت پیری است] برمی‌گردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند».

---

۱ حج، ۵.

سپس، از مسیر این انسان خبر می‌دهد که انسان در این دنیا جاودانی نیست و حیات دیگری در انتظار اوست: «**ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ**؛[1] سپس همه شما بعد از این می‌میرید.آنگاه شما مسلماً روز قیامت برانگیخته می‌شوید».

مراحل شش‌گانه زندگی دنیا

قرآن کریم زندگی دنیا را به شش دوره تقسیم می‌کند و می‌فرماید:

«**اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**؛ بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و دوران زینت و عشق به زیبایی و دوران تفاخر و مباهات به یکدیگر، و دوران افزون‌خواهی در اموال و ازدیاد ثروت و دوران علاقه شدید به فرزند است».

مرحله سیزدهم؛ کودکی

کودکی، مرحله لعب و بازی

۱. لعب: اولین دوره بازی است. در این دوره که دوران کودکی است، انسان عالمی مخصوص به خود دارد و تمام عشق او به بازی است، تا اینکه کم‌کم بر اثر رشد فکری و عقلی، این غریزه در وی رو به ضعف می‌گذارد و آهسته‌آهسته وارد مرحله دوم می‌شود. مدت کودکی تقریباً هشت‌سال است. در سوره عنکبوت آیه ٦٤ می‌فرماید: «**وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**»؛ زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست، و زندگی سرای آخرت، زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشند (چرا که به‌دنبال زندگی دنیا، مرگ است، ولی آخرت جاودانگی است)».

«**الْحَيَوَانُ**»، به معنی حیات و زندگی است.

---

۱. همان، ص۱۵ و ١٦.

مرحله چهاردهم؛ نوجوانی

نوجوانی، سن مراهقه

بعد از طفولیت، نوبت به نوجوانی می‌رسد. این دوران، دوران سختی است (همان سن مراهقه)؛ چون نوجوان فکر می‌کند که بزرگ شده است، درحای‌که همچنان در این دوران میل به سرگرمی‌های گوناگون دارد. اساس این مرحله، سرگرمی و خوشگذرانی آمیخته با کم‌فکری است. نوجوانی از هنگام نزدیک شدن به بلوغ شروع می‌شود و تا حدود ۲٤ سالگی ادامه دارد. این مرحله را عنفوان جوانی می‌گویند. در این مدت، تمام غرائز در انسان بیدار شده و او در مرحله حساس زندگی قدم می‌گذارد.

در دوره نوجوانی، خودشناسی آغاز می‌شود. آگاهی از خویشتن، مشخصه مهم بلوغ از نظر روانی است. انسان در سنین نوجوانی متوجه شخصیت خود می‌شود. شناخت از خویشتن در سنین ۱۳ و ۱٤ سالگی ظاهر می‌شود و بین ۱۵ تا ۱۸ سالگی به اوج خود می‌رسد.

مرحله پانزدهم؛ جوانی

جوانی، بعد از نوجوانی شروع می‌شود و حد آن از سن بیست‌وچهارسالگی تا چهل سالگی است. در این مرحله از دوران جوانی، انسان میل به زینت و عشق به زیبایی دارد. دوره فخر و مباهات از سن ۲٤ شروع می‌شود و تا ۳۲ سالگی ادامه دارد. این دوره فخرفروشی ۸ سال طول می‌کشد.

مرحله شانزدهم؛ کهولت و دوران تکاثر

بعد از این دوره، نوبت به دوره تکاثر و افزون‌طلبی می‌رسد. این دوره که از ۳۲ سالگی شروع می‌شود، ممکن است تا آخر عمر ادامه داشته باشد. این

دوره از عمر، زمان توقف است. رشد بدن متوقف شده وموقع رکودِ نیروها در اعضا و جوارح انسان است. این توقف تا سن چهل سالگی است. در این وقت انسان احساس می‌کند نیروهای او سال به سال ضعیف شده و بنیهٔ او کم‌کم ازبین می‌رود.

وقتی انسان به این مرحله از عمر رسید و به سن چهل سالگی پاگذاشت، شخصیت او تثبیت شده است و توقعات مردم از او بیشتر می‌شود. خطا و اشتباهش دیگر قابل جبران و بخشش نیست، زیرا انسان مرحلهٔ جوانی را طی کرده، و زمان جهالت او سپری شده است.

کهولت فاصله بین جوانی و پیری است. حد وسط جوانی و پیری را کهولت گویند و دوران آن از ٤٣ سالگی تا ٦٠ سالگی است که حدود ۱۸ سال می‌باشد. (بعضی کمتر از ٤٣ سالگی را جوانی و بیشتر از ٦٠ سالگی را پیری می‌گویند.)

گاهی انسان در این دورهٔ از عمر، مشغول امور دنیا می‌شود و خدا و قیامت را فراموش می‌کند. وقتی در قیامت با عذاب مواجه می‌شود، فریادش بلند می‌شود و می‌گوید: «**وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ**؛[1] آنان فریاد می‌دارند که خدایا! ما را از اینجا بیرون ببر تا اعمال صالح انجام دهیم؛ غیر از آنچه عمل می‌کردیم».

خداوند در جواب او می‌فرماید: «**أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ**؛[2] آیا شما را به اندازه‌ای که انسان در آن متذکر شود عمر ندادیم و انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد؟ پس بچشید عذاب را که برای ظالمان هیچ یاوری نیست».

---

۱. فاطر، ۳۷.

۲. همان.

این آیه باصراحت می‌گوید: شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی عمر داشتید و فرصت در اختیارتان بود و انذارکننده الهی به سراغ شما آمد. اگر معلم و رهبر برایتان نیامده بود برای شما عذری بود، اما هم فرصت داشتید و هم رهبر برایتان آمد. با این وجود، عذر و بهانه‌ای برای شما نیست.

مرحله هفدهم؛ پیری

پیری آخرین مرهاحله عمر است، و از جهت عبادت، گناه، احترام، ارزش، سعادت، شقاوت، قیام، قعود، بخل و انفاق از حساس‌ترین زمان‌ها برای انسان است.

مرحله پیری از ٦٠ سالگی شروع می‌شود و تا آخر عمر ادامه دارد. وقتی انسان به سن ٦٠ سالگی رسید، احساس می‌کند که نیروهای او ماه‌به‌ماه ضعیف‌تر و سست‌تر می‌شود. چون به هفتاد رسید، هفته‌به‌هفته در نیرو و مشاعر او سستی راه پیدا می‌کند. و اگر به سن هشتاد رسید، ضعف و سستی روزبه‌روز و ساعت‌به‌ساعت در او احساس می‌شود.

قرآن می‌گوید: «**وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ**؛[1] هرکس را طول عمر دهیم در آفرینش، واژگونش می‌کنیم (و به ناتوانی زمان کودکی و بدتر از آن بازمی‌گردانیم)».

کلمه «نُنَكِّسْهُ»، به‌معنی واژگون ساختن چیزی است و در آیه کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است.

اندک‌اندک می‌ستاند آن جمال — اندک‌اندک خشک می‌گردد نهال
رو نُعَمِّرهُ نِنَكِّسهُ بخوان — دل طلب کن دل منه بر استخوان

---

۱. یس، ٦٨.

انسان از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجاً رو به رشد و تکامل می‌رود. همچنان‌که در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است، بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح به‌سرعت ادامه می‌دهد. قُوا و استعدادهای خدادادی که در درون وجودش نهفته است یکی بعد از دیگری شکوفا می‌شود تا به پختگی برسد و در اوج قلّهٔ تکامل جسمی و روحی قرار گیرد. در اینجا، روح و جسم مسیر خود را از هم جدا می‌کنند، و روح هم چنان به تکامل خویش ادامه می‌دهد، در حالی که جسم شروع به عقبگرد می‌کند. سرانجام، عقل نیز سیر نزولی خود را شروع کرده و تدریجاً ـ گاهی به‌سرعت ـ به مراحل کودکی و شاید بدتر از آن بازمی‌گردد. با این تفاوت که حرکات زشت و روحیات ناپسند از کودکان، شیرین و جذّاب و شکوفایی، امیدبخش و مسرت‌آفرین است. ولی از پیران، زننده و نازیبا و گاهی تنفرآور و یا ترحم‌انگیز است.

در دیوانی که منسوب به حضرت علی علیه السلام می‌باشد، آمده است:

بر جوانی‌ام که ازدست‌رفته است گریه می‌کنم. ای کاش جوانی‌ام بازمی‌گشت! اگر جوانی به فروش می‌رسید، به فروشنده هرچه می‌خواست می‌پرداختم. جوانی وقتی در مسیر رفتن قرار گرفت، جُستَن و حفظ آن بعید؛ بلکه محال است.

جوانی گفت: با پیری دل‌آگاه ‌‌ ‌ که خم گشتی چه می‌جویی در این راه
جوابش داد پیر خوش تکلّم ‌‌ ‌ که ایّام جوانی کرده‌ام گُم

به‌راستی روزهایی بسیار دردناک برای انسان فرامی‌رسد که عمق ناراحتی آنها را به زحمت می‌توان تصور کرد. قرآن در این باره می‌فرماید: «**وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا**؛»[1] و برخی از شما آن‌قدر عمر می‌کنند

---

۱. حج، ۵.

که به بدترین مرحلهٔ پیری و زندگی می‌رسند، آن‌چنان‌که چیزی از علوم خود را به‌خاطر نمی‌آورند (حتی نزدیک‌ترین افراد خانوادهٔ خود را نمی‌شناسند!)».

ارذل‌العمر

نتیجه عمر طولانی آن خواهد شد که انسان بعد از علم و دانش و آگاهی، چیزی را به‌خاطر نمی‌آورد و همه را به دست فراموشی می‌سپارد و نسیان و فراموشی، صفحه عقل و فکر او را می‌پوشاند. در واقع، حالتی شبیه حالت کودکان به او دست می‌دهد.

منظور از «ارذل العمر»، پست‌ترین و نامطلوب‌ترین دوران‌های عمر انسان است که به نهایت پیری می‌رسد و تمام دانش‌های خود را به کلی فراموش می‌کند. درست مثل یک کودک می‌شود. ازنظر معلومات همچون کودک، از نظر تدبیر نیز شبیه کودک. از هر چیز جزئی، مانند یک کودک، ناراحت می‌شود و با امر مختصری خوشحال و راضی می‌گردد. ظرفیت و حوصله خود را از دست می‌دهد.

گاه حرکات او کودکانه می‌شود، با این تفاوت که مردم از کودک انتظار ندارند، ولی از او انتظار دارند. به‌علاوه، در مورد کودک این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحش، همه این حالات برطرف شود، اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال، چنین امیدی وجود ندارد. یک کودک چیزی ندارد که از دست بدهد، اما این پیر کهنسال همه سرمایه‌های حیاتی خود را از دست داده است. ازاین‌روی، حال پیرانِ سالخورده، در مقایسه با حال کودکان، بسیار رقّت‌بار و ناگوارتر است.

چنین گفت روزی به پیری جوانی　　که چون است با پیریت زندگانی
بگفتا در این نامه حرفی است مبهم　　که معنیش جز وقت پیری ندانی

جوانی، مانند فصل بهار است. انسان شاد و خرم، و زیبا و خوش‌قیافه، پرجوش و پرحرکت است. اما چند صباحی که گذشت جوانی به پایان می‌رسد، انسان رو به انحطاط می‌رود، تنزل می‌کند، به عقب برمی‌گردد، نیروهای بدنی سست می‌شود. اعضا و جوارح او بی‌حال شده و احتیاج به کمک پیدا می‌کند و باید برای آنها نیروی کمکی آماده کرد.

نیروهای تحلیل‌رفته را باید با کمک دارو و کپسولِ تقویتی مدد کرد. دندان‌های پوسیده و ریخته شده را باید با دندان‌های مصنوعی جبران نمود. نور چشم را باید با عینک و ذره‌بین جبران کرد. گوش سنگین را باید با سمعک یاری رساند. زانوی بی‌حال و سست شده را باید با دیوار راست نگه داشت. کمر خمیده را باید با کمک عصا مستقیم ساخت. موهای سفید شده را باید با کمک رنگ و روغن، زینت و حفظ کرد و بدون نیروی کمکی کاری از انسان ساخته نیست.

فراموش شدن در پیری

مشکل دیگر دوران پیری این است که، وقتی انسان به پیری رسید و نیروهای خود را ازدست‌داد و ازکارافتاد، کمتر کسی به فکر او می‌افتد. اقوام و خویشان و فرزندان، او را فراموش می‌کنند و هر کسی به سراغ کار خود می‌رود. این دردناک‌ترین حالت برای او و بدترین ناشکری برای فرزندانش است. برای فراموش‌کردن کار و زندگی و مسئولیت‌ها را بهانه می‌کنند و سفارش‌های قرآن و احادیث معصومان را از یاد می‌برند. لازم است فرزندان توقعات آنها را حدالمقدور برآورده کنند. همان‌طور که وقتی انسان کوچک بود، مورد عنایت والدین قرار می‌گرفت و هرچه می‌خواست آنها را برآورده می‌کردند.

فرصت برای بیداری و تذکر

حد عمر که برای بیداری، فرصت برای فکر کردن و تذکر انسان کافی است،

سن ٦٠ سالگی است. از جمع روایات به دست می‌آید که «از ۱۸ تا ٦٠ سال موقع بیداری و تذکر است».[1]

در این موقع، انسان باید بیدار شده و اعمال صالحی به‌جا آورده باشد که در جهنم تقاضا نکند و نگوید: «خدایا مرا از اینجا بیرون ببر تا اعمال صالح انجام دهم».[2]

حدیث کودکی و خودپرستی رها کن کو خماری بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست
نمی‌شاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل رفته فروریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تن درستی به سر کندی پذیرد پای سستی
چو شست آمد، نشست آید پدیدار چو هفتاد آید اعضا افتد از کار
به هشتاد و نود گر در رسیدی بسا زحمت که از دنیا کشیدی
از آنجا گر به صد منزل رسانی بود مرگی به‌صورت زندگانی

حدیثی برای بیداری و تدارک

برای بیداری و آگاهی، حدیثی از زبان ملائکه نقل می‌شود. از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است:

«خداوند، ملکی را خلق کرده که در زیر عرش به همه لغات تسبیح می‌گوید و شب‌های جمعه او را امر می‌کند که از آسمان، به دنیا آید و به اهل زمین گوید:

ای فرزندان بیست‌ساله! مواظب باشید دنیا شما را مغرور نکند (کما اینکه گذشتگان را قبل از شما مغرور کرد).

ای فرزندان سی‌ساله! ندای خدا را بشنوید (و لبیک بگویید).

---

۱. *انسان از خاک تا خاک*، از ص۱۵۱ تا پایان کتاب به‌طور خلاصه.

۲. مؤمنون، ۹۸ و ۹۹.

ای فرزندان چهل‌ساله! به هوش باشید، سعی و کوشش و جدیّت کنید (در امر دین و عبادت و اطاعت و در امر آخرت خود دقیق باشید).

ای فرزندان پنجاه‌ساله! دیگر برای شما عذری باقی نمانده است و عذرتان در پیشگاه عدل الهی پذیرفته نیست.

ای فرزندان شصت‌ساله! چه‌چیز از ثروت و مال و منال دنیا را برای آخرت خودتان از پیش فرستاده‌اید؟

ای فرزندان هفتادساله! عمر شما مانند کِشت و زراعتی بود که اکنون موقع درو کردن آن رسیده است (و باید درو کرد).

ای فرزندان هشتادساله! خدای خود را در زمین اطاعت و بندگی کنید (و دیگر با او مخالفت و نافرمانی ننمایید).

ای فرزندان نودساله! شما در حال کوچ کردن هستید، زاد و توشه و خرجی خود را بردارید (که راه بسیار طولانی و خطرناک است).

ای فرزندان صد ساله! شما در ساعت آخر عمر خود هستید، ولی نمی‌دانید که خواب غفلت و بدبختی، شما را فراگرفته است.[۱]

پس، ای انسان! مواظب آینده خود باش و به این دنیایی که غیر از وَهم و خیالی بیش نیست دل مبند که بیچاره خواهی شد. در وصف دنیا سروده شده:

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای
گفت: یا خوابی‌ست و یا وَهمی‌ست و یا افسانه‌ای
گفتمش: احوال عمرای دل بگو با ما که چیست؟
گفت: در دیری یا بیتی و یا ویرانه‌ای
گفتمش: اینان که می‌بینی چون، دل‌بسته‌اند
گفت: یا کورند یا مست‌اند و یا دیوانه‌ای

---

۱. *لئالی الاخبار*، ج ۱، ص۲٤٦.

درس ششم
حیات اجتماعی انسان

انسان حیات دیگری نیز دارد که در دنیا و قبل از مراحل بعدی باید به آن توجه داشته باشد و به عین اعتبار به آن بنگرد. درواقع، باید از این حیات برای آخرت توشه برگیرد، زیرا آن در سرنوشت و مراحل بعدی حیات او اهمیت بسزایی دارد و آن «حیات اجتماعی» است.

انسان و زندگی اجتماعی

اکنون پس از روشن شدن مسیر بحث درباره دو بُعدی و دو ساحتی بودن انسان، نکته قابل توجه دیگر که هیچ گریزی از آن نیست، زندگی اجتماعی و ادامه حیات در این دنیا تا هنگام فرارسیدن مرگ است. ازاین‌رو، به اختصار درباره انسان و زندگی اجتماعی او مباحثی مطرح می‌شود و دیدگاه علامه طباطبایی و سایر بزرگان دراین‌باره بررسی می‌شود. مرحوم علامه طباطبایی در جلد چهارم تفسیر المیزان، ذیل آیه ۲۰۰ سوره «آل‌عمران» درباره «انسان و زندگی اجتماعی او» بحثی را مطرح می‌کند و در آن، به نکات قابل توجهی اشاره می‌نماید؛ از جمله:

۱. انسان و اجتماع؛ ۲. تکامل انسان در اجتماع و انواع آن؛ ۳. اسلام و عنایتش به امر اجتماع؛ ٤. رابطه بین فرد و اجتماع.

در این زمینه، آنچه با بحث حاضر ارتباط و اهمیت بیشتری دارد، مطرح می‌شود:

انسان موجودی است که اجتماعی زندگی می‌کند و این مطلب نیازی به بحث ندارد؛ زیرا فطرت تمامی انسان‌ها چنین است؛ یعنی فطرت، همه این معنا را درک می‌کند و تا آنجا که تاریخ نشان داده، هرجا بشری زیسته، از نعمت زندگی اجتماعی برخوردار بوده است. مؤیّد این مطلب آثار باستانی برجای‌مانده از تاریخ انسان‌هاست. قرآن کریم هم با بهترین بیان، در آیاتی بسیار، از این حقیقت خبر داده است؛ از جمله، در آیه ۱۳ سوره «حجرات» می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا**؛ هان ای مردم! ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسید».

اجتماع انسانی، مانند سایر خواص روحی انسان و آنچه مربوط به اوست، از روز آغاز پیدایش، به‌صورت کامل استقرار نیافته است تا کسی تصور کند که اجتماع تکامل نمی‌پذیرد؛ بلکه اجتماعی شدن انسان، همانند سایر امور روحی و ادراکی وی، دوش‌به‌دوش آنها تکامل یافته است.

آنچه پس از دقت نظر در احوال انسان روشن می‌شود این است که، اولین اجتماع و گردهمایی که در بشر پیدا شد از راه ازدواج بود؛ چون عامل آن یک عامل طبیعی است. پس از تشکیل اجتماع کوچک خانواده، مشخصه دیگر بشری خودنمایی کرد و آن «استخدام» نام دارد؛ یعنی هر انسانی می‌خواهد به‌وسیله انسانی یا انسان‌های دیگری نیازهای خود را تأمین کند و سلطه خود را گسترش دهد. آنگاه برایش ممکن است که اراده خود را بر دیگر انسان‌ها تحمیل کند و هرچه را می‌خواهد، آنها انجام دهند. به‌تدریج، این ویژگی

به‌صورت ریاست جلوه کرد، و بدین‌ترتیب، ریاست در خانه، ریاست در عشیره، ریاست در قبیله و ریاست در امّت، به‌وجود آمد.

قرآن کریم خبر داده است: اولین مرتبه‌ای که بشر متوجه منافع اجتماعی شد و به تفصیل به مصالح آن پی برد و درصدد دست‌یابی بدان برآمد، زمانی بود که برای اولین‌بار، پیامبری در میان بشر مبعوث شد و راهنمای آنان شد. به عبارت دیگر، به‌وسیله مقام نبوّت، متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید. در تأیید این مطلب، قرآن کریم می‌فرماید: «**وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا**؛[1] انسان‌ها در آغاز، همه یک امّت واحده بودند، بعدها اختلاف کردند».

انسان، در قدیم‌ترین عهدش، امّتی واحد و ساده و بی‌اختلاف بود. سپس، به‌خاطر غریزه استخدام، اختلاف در بین افراد پیدا شد و اختلاف هم به مشاجره و نزاع انجامید. ازاین‌رو، خداوند انبیا را برانگیخت و با آنان، کتاب فرستاد تا به‌وسیله آن، اختلاف‌ها را برطرف کنند و دوباره آنها را به وحدت اجتماعی برگردانند و این وحدت را به‌وسیله قوانینی که تشریع نموده، حفظ کنند.

پس، هیچ شکی نیست که اسلام، تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهمل نگذاشته است. اسلام، روح اجتماع را به نهایت درجه امکان، در کالبد احکامش دمیده است.[2]

روشن شد که «انسان دارای حیات اجتماعی است» و هیچ شکی نیست که هر انسانی پس از خلقت و زندگی کوتاه اجتماعی وی در این دنیا، مرگش فرامی‌رسد و به سرای دیگر منتقل می‌شود؛ چنان‌که قرآن کریم نیز بر این امر

---

۱. یونس، ۱۹.

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، *تفسیر المیزان*، ج ٤، ص١٤٤ـ٢٠٠.

تأکید نموده و بشر را به ذکر مرگ فراخوانده است. قرآن می‌فرماید: هر نفسی طعم مرگ را می‌چشد و به‌سوی ما بازمی‌گردد.[1] پس، با عنایت به ضرورت توجه به این امر مهم، باید به این قسمت از مرحله زندگی انسان، که به حق مهم‌ترین مرحله از اهداف آفرینش انسان است، پرداخت.

مرگ از نظر قرآن

کسانی که به مسئله «مرگ»، به‌صورت سطحی می‌نگرند و کسانی که معیار درک حقیقت و واقعیت را «تجربه حسی» می‌دانند ـ که از پیامدهای آن نفی معاد است ـ مرگ انسان را نابودی وی فرض می‌کنند و زندگی انسان را تنها همین زندگی چند روزه، که در میان زایش و درگذشت محدود است، می‌پندارند؛ اما اسلام مرگ را انتقال انسان از یک مرحله زندگی به مرحله دیگری تفسیر می‌کند.

به تعبیر علامه طباطبایی، مرگ همان انتقال از عالم ماده به عالم برزخ است؛ یعنی انتقال از نشئه و مرحله‌ای از زندگی، به نشئه و مرحله‌ای دیگر. به نظر اسلام، انسان زندگانی جاویدانی دارد که پایانی برای آن نیست و مرگ ـ که جدایی روح از بدن است ـ وی را وارد مرحله دیگری از حیات می‌کند که کامروایی و ناکامی در آن بر پایه نیکوکاری و بدکاری در مرحله زندگی پیش از مرگ استوار است.

پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: گمان مبرید که با مردن نابود می‌شوید؛ بلکه از خانه‌ای به خانه دیگری منتقل می‌گردید.[2]

خداوند سبحان می‌فرماید: «**مَا خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ**

---

۱. عنکبوت، ۵۷.

۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج۶، ص۱۳۳.

وَ أَجَلٍ مُسَمّی؛ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو قرار دارد، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است».[۱]

یعنی هر موجودی، از آسمان و زمین گرفته تا آنچه در میان آنهاست، وجودشان محدود به اصلی است که خداوند آن را «تسمیه»؛ یعنی تعیّن و برآورد، نموده است. «اجل شیء»، ظرفی است که شیء به آن خاتمه می‌یابد.[۲]

علامه از این آیه چنین استفاده می‌کند: مراد از «حق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن‌دو است»، این است که خلقت آن عبث و بی‌نتیجه نبوده که موجود شود و بعد معدوم گردد و دوباره موجود گشته و سپس معدوم شود، بدون اینکه غرضی و هدفی از آن منظور باشد. پس، عالم هستی تا مدتی معیّن است؛ چون سراپای عالم با همه اجزائش دائم‌الوجود نیست؛ بلکه همه فانی و هالک است.[۳]

پس، انسان در این دنیا وظایفی دارد: هم وظایف شرعی، و آنچه خداوند برای بندگان مقرر فرموده از احکام و سایر مقررات؛ و هم وظایف اجتماعی، که مهم‌ترین وظیفه‌ای که خداوند به‌وسیله پیامبران به انسان ابلاغ شده، همان پیروی از قرآن و دستورات الهی است که در سه جمله خلاصه می‌شود: «شریعت، طریقت، حقیقت».

همان‌طور که بیان شد، قرآن و روایات به مسئله مهم خودشناسی و خداشناسی تأکید فراوان دارند، که در بخش‌های نخستین به خداشناسی و تا حدودی به خودشناسی و مراحل وجود انسان اشاره شد. در واقع، «**باید بدانیم چگونه زندگی کردن با چگونه مردن و زندگی پس از مرگ ارتباط دارد**». گفته

---

۱. روم، ۸.

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، *حیات پس از مرگ*، ص ۱۱.

۳. همو، *تفسیر المیزان*، ج۱۶، ص۲۳۷.

شد، انسان در رحم مادر دنیا، باید رشد کند تا به تکاملی برسد که بعد از مرگ و تولد، دیگر گرفتار نباشد. باید معارفی کسب، و نواقص را رفع کند. برای رفع حجب بین خود و حقیقت، و بین خود و خدای خود، و برای رسیدن به سعادت ابدی، باید در این دنیا کوشش کند و سرمایه او عمر گرانمایه‌ای است که تا وقت معینی در اختیار او قرار داده‌اند.

آنچه انسان باید بداند و از خود بپرسد که: من کیستم، از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود، به کجا می‌روم؟ اگر قرار است بمیرم پس چرا آمدم؟ چون فهمیدی خلقت عالم هستی بدون هدف نیست، آنگاه می‌فهمی که تو نیز عبث آفریده نشده‌ای. پس، تفکر و تدبر کن که دست خالی از این دنیا نروی.

در وجود خود تأملی نما

«**هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً**؛[1] آیا (جز این است که) بر انسان دوره‌ای از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ همانا ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته (از نطفه مرد و زن) آفریدیم تا او را بیازماییم، پس او را شنوا و بینا گردانیدیم».

«هَلْ أَتى» یعنی قَدْ أَتى. این عبارت، استفهام تقریری است و مراد تحقّق و تذکّر است؛ یعنی بلی که چنین زمانی بوده است. «مَذْكُوراً» یعنی قابل ذکر، و دارای نام و نشان.

«**إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً**؛[2] ما انسان را از نطفه آمیخته (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم».

---

۱. انسان، ۱ و ۲.

۲. همان، ۲.

«نَبْتَلِیهِ»: او را با وظائف و تکالیف و عبادات می‌آزماییم. «فَجَعَلْنَاهُ»: حرف (فَ) سببیّه است، و اصل جمله بدین‌شکل است: فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعاً بَصِیراً لِنَبْتَلِیَهُ.

نکته‌ها

«دهر» به‌معنای زمان و دوران و «أَمْشاجٍ»، جمع «مشیج» به‌معنای مخلوط است.

امام باقر ؏ در روایتی فرمودند: «**کان شیئا لم یکن مذکورا**؛ انسان، چیزی بود، ولی قابل ذکر نبود و بعداً قابلیّت پیدا کرد». (تفسیر برهان)

امام صادق ؏ می‌فرماید: انسان در تقدیر الهی بود، ولی چیز موجودی نبود: «**لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**». (تفسیر کنزالدقائق)

مراد از «نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ»، اختلاط نطفه مرد با زن است. برای بیدار کردن وجدان خفته، گاهی مسائل قطعی در قالب سؤال مطرح می‌شود. چنان‌که مادر از فرزند خود می‌پرسد: آیا من به تو شیر ندادم؟ در این آیه هم کلمه «هَلْ» به‌معنای «قد» می‌باشد. هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ؛ یعنی به تحقیق، بر هر انسانی دورانی گذشته که چیز قابل ذکر نبوده است.

ناچیز بودن انسان گاهی طبیعی است: «**لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**»، ولی گاهی به خاطر عملکرد نامناسب، انسان خودش را به مرز ناچیز بودن می‌رساند. چنان‌که قرآن می‌فرماید: «**یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ**؛ ای اهل کتاب! اگر کتاب آسمانی را برپا ندارید، هیچ هستید».[1]

قرآن، ۱۲ مرتبه از آفرینش انسان از نطفه یاد کرده است، تا هم قدرت خداوند معلوم شود که از نطفه‌ای ناچیز و بی‌مقدار، انسان می‌سازد و هم انسان دچار غرور و تکبّر نگردد.

---

۱. مائده، ٦٨.

پیام‌ها

۱. انسان، باید درباره منشأ وجود خود فکر کند: «**لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**».

۲. انسان موجودی نوآفریده و حادث است: «**لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**».

۳. انسان در مسیر وجودی خود، روند تکاملی داشته و مراحلی را طی نموده است. ابتدا وجود نداشت: «لَمْ یَکُ شَیْئاً»[1]، بعد از به‌وجود آمدن هم، چیز قابل ذکری نبود: «**لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**».

٤. یاد ضعف‌ها، غرور انسان را برطرف و او را تسلیم خداوند می‌کند: «**لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً**».

٥. آفرینش انسان از نطفه‌ای ناچیز، جلوه‌ای از عظمت الهی است: «**إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَة**».

٦. خداوند، با صورتگری روی آب، قدرت‌نمایی می‌کند: «**مِنْ نُطْفَة أَمْشاجٍ**».

۷. آفرینش انسان، حکیمانه و هدفدار است: «**خَلَقْنَا الْإِنْسانَ... نَبْتَلِیهِ**».

۸. انسان، موجودی مسئول و مکلّف است (آزمایش کردن نشانه تکلیف است): «**نَبْتَلِیهِ**».

۹. همه انسان‌ها در طول تاریخ مورد آزمایش الهی واقع می‌شوند: «**نَبْتَلِیهِ**».

۱۰. بیان دو ویژگی شنوایی و بینایی برای نمونه است، وگرنه تمام اعضای بدن مورد امتحان واقع می‌شوند: «**سَمِیعاً بَصِیراً**».[2]

درباره ابتلاء

وجود حوادث سخت، گاه در زندگی انسان‌ها ـ از پیامبران بزرگ خدا گرفته تا افراد عادی ـ ضروری است؛ ضرورت امتحان و آزمایش و شکوفا شدن

---

۱. مریم، ٦۷.

۲. ر.ک: محسن قرائتی، *تفسیر نور*.

استعدادهای نهفته و سرانجام تکامل وجود انسان. ازاین‌جهت، پیامبران بـر همـه افراد در مواجه شدن با سختی‌ها اولویت دارند.

سنت ابتلا

یکی از سنت‌های الهی که در قرآن کـریم بـر آن تأکیـد بسـیار شـده، امتحـان و آزمایش است. قرآن از این سـنت، گـاه بـه «ابـتلا» تعبیـر نمـوده و در مـواردی باعنوان «امتحان» از آن یاد کرده است. آزمایش، از اهداف خلقـت شـمرده شـده است: «**الَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُـمْ أَحْسَـنُ عَمَـلاً وَ هُـوَ الْعَزیـزُ الْغَفُـورُ**؛ آن‌کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یـک از شـما بهتـر عمل می‌کنید و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است».[1]

همه انسان‌ها در طول حیات خـویش بـا وسـایل مختلفـی مـورد امتحـان و آزمایش قرار می‌گیرند: «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَـیْءٍ مِـنَ الْخَـوْفِ وَ الْجُـوعِ وَ نَقْـصٍ مِـنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ؛ قطعـاً همـه شـما را بـا چیـزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌هـا و میـوه‌هـا، آزمـایش مـی‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان».[2]

این آزمایش‌ها برای رفع جهل و ابهام است؛ اما در مورد خدا می‌توان چنـین قضاوت کرد؟ مسـلماً خیـر؛ زیـرا خداونـد علـم قبلـی بـه همـه موجـودات و رویدادهای جهان داشته و هیچ پدیده‌ای از نظر او پنهـان نیسـت تـا بخواهـد بـا آزمایش آن را آشکار کند.

بنابراین، هدف از آزمایش‌های الهی باید به انسان بـازگردد، نـه بـه خداونـد. خداوند می‌خواهد با آزمایش از انسان‌ها، استعدادهای درونـی آنهـا را شـکوفا و

---

۱. ملک، ۲.

۲. بقره، ۱۵۵.

بارور سازد. امتحان موجب می‌شود که انسان شایستگی‌های رشد و کمال خود را نشان دهند و شخصیت خود را خالص‌تر گرداند و به نقاط ضعف خود بیشتر پی ببرد و درصدد رفع آنها برآید تا بتواند به سمت هدف اعلای حیات خویش گام بردارند؛ درست همانند فولادی که برای استحکام بیشتر آن را در کوره قرار می‌دهند تا آبدیده شود.

خداوند آدمی را نیز در کوره حوادث سخت، پرورش می‌دهد تا مقاوم گردد و مس وجودش به طلا تبدیل شود. «**لِيَبْتَلِيَ اللهُ ما فی صُدُورِکُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِکُمْ وَ اللهُ عَليمٌ به ذاتِ الصُّدُورِ**؛ خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است».[1]

حاکمیت سنت‌های الهی، مغایر آزادی و اراده و اختیار انسان‌ها نیست. از دیدگاه جهان‌بینی اسلامی، هیچ‌گاه پذیرش سنت‌های الهی، به‌معنای نفی نقش اراده انسان در تغییر جامعه و تاریخ نیست؛ زیرا انسان با اختیار خویش زمینه اجرای سنت‌های الهی را فراهم می‌سازد. سنت امتحان، یک سنت عمومی است و شامل همه انسان‌ها می‌شود و انبیا نیز از این حکم مثتثنی نیستند؛ چنان‌که درباره ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید: «**وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ به کلماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِمامًا**؛ (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».[2]

در آیات سوره اعراف، به صحنه‌ای از تاریخ پرماجرای بنی‌اسرائیل اشاره

---

۱. آل‌عمران، ۱۵٤.

۲. بقره، ۱۲٤.

شده است. این ماجرا مربوط به جمعی از بنی‌اسرائیل است که در ساحل یکی از دریاها در بندری به نام «ایله» زندگی می‌کردند و از طرف خداوند به‌عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آنها داده شد که صید ماهی را در روز شنبه تعطیل کنند، اما آنها این دستور را زیر پا نهادند.

هنگامی که این جمعیت در برابر آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملاً آمیخته بود، قرار گرفتند ـ چون قسمتی از درآمدشان از همین طریق بود ـ به سه گروه تقسیم شدند: گروه کثیری به مخالفت پرداختند، گروهی آنها را از کارشان نهی کردند و عده‌ای ساکت و بی‌طرف نشستند. ظاهر آیات نشان می‌دهد از آن سه گروه، تنها گروه اندرزدهندگان از مجازات الهی مصون ماندند: «**فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذینَ ظَلَمُوا به عذابٍ به ما کانُوا یَفْسُقُونَ**؛ اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند (لحظه عذاب فرارسید و) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم».[1] مجازات آنها این بود که به شکل میمون‌های طرد شده درآمدند.[2]

بلا از نظر عالمان و بزرگانِ اهل معرفت

حاج اسماعیل دولابی از خوبان و عالمان اهل معرفت بود. ایشان می‌گفت: خداوند متعال برای اینکه انسان‌ها را در دنیا جذب کند، سه شاخص دارد: ۱.تار خدا. ۲. تور خدا. ۳. تیر خدا.

---

۱. اعراف، ۱۶۵.

۲. ر.ک: سیدسعید مهدوی، *نگاهی به قصه و نکات تربیتی آن در قرآن*، ص۲۴۶ـ ۲۳۶.

۱. تار خدا

تار خدا، صداها و نغمه‌های زیبا و ملکوتی است که خداوند متعال برای جـذب انسان‌ها خلق کرده است. تلاوت زیبای قرآن، صـدای زیبـای مـداحی، صـدای زیبای دعا و مناجات، قلب انسان را صیقل و جلا می‌دهد.

۲. تور خدا

تور خدا، آن مناسبت‌هایی است که خداوند برای جـذب انسـان پهـن مـی‌کنـد؛ مانند، ماه رجب، ماه مبارک رمضـان، شـب‌هـای قـدر، دوسـت خـوب، همسـر خوب، فرزند خوب، همسایه خوب، کتاب خوب، مجلس خوب.

این مفاهیم تورهای خدا هستند. انسان‌ها در این تور خداوند گردهم می‌آینـد و مشتری او می‌شوند. انسان‌ها وقتی که در ماه محـرم در مسـاجد حضـور پیـدا می‌کنند، در این محافل انسان جذب خدا می‌شود، اینهـا تورهـای خداسـت کـه خداوند متعال برای خودش مشتری جذب می‌کند.

۳. تیر خدا

تیر خدا، بلاهایی است که از جانب خدا نشانه‌گیری شده است. در ایـن بلاهـا خداوند دقیقاً نشانه گرفته است. این‌گونه نیست که خداوند تیـری در تـاریکی رها کرده باشد تا به‌صورت اتفاقی به یک نفر اصابت کنـد. خداونـد در سـوره مبارکه بقـره در آیـات شـریفه ۱۵۵ و ١٥٦ مـی‌فرمایـد: «**بَشِّـرِ الصّـابِرِینَ**» «**إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا...**»؛ بلا به‌عنوان «مصیبت» نامگذاری شده اسـت. مصـیبت؛ یعنی تیری که دقیقاً نشـانه‌گیـری شـده و اصـابت کـرده اسـت. بـرای مثـال، شکارچی وقتی به شکار می‌رود، شغال، گرگ و کفتار را نشانه‌گیری نمی‌کنـد؛ بلکه آهو را نشانه می‌گیرد.

خداوند متعال با خلق انسان، بـلا را در ایـن عـالم بـرای او فرسـتاده اسـت.

خداوند متعال می‌توانست عالمی را خلق کند که در آن بلایی و رنجی در آن نباشد. خداوند متعال عالم را با همین بلاها و مصیبت‌ها آفرید، اما عالم ملائکه و عالم بهشت را بدون بلا و مصیبت آفرید و کاملاً حکیمانه است. این بلاها ازسوی خداوند، ابزاری برای ابتلا و امتحان انسان‌هاست.

قرآن کریم به بلای حضرت یوسف، بلای حضرت ایوب، بلای حضرت یونس و بلای حضرت یعقوب اشاره می‌کند. خداوند در آیه ۱۸سوره مبارکه یوسف می‌فرماید: «**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ**». می‌فرماید: من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، من از خدا در برابر آنچه شما می‌گویید، یاری می‌طلبم، هرگز سخنی که نشانه ناشکری و جزع و فزع باشد، بر زبان جاری نمی‌کنم.

امام سجاد در صحیفه سجادیه می‌فرماید: «خدایا، شکر من را بر بلاها و مصیبت‌ها بیش از شکر بر نعمت‌ها قرار بده». اهل کرامت و اهل معرفت برای این مصیبت‌ها و بلاها شکرگذاری می‌کردند؛ اما انسان‌های عادی خیلی هنر کنند، صبر می‌کنند و کفر نمی‌گویند.

تیر خدا، همان بلاهاست. عالمان و خوبان اهل معرفت و عرفان، اگر مدتی دچار بلا نمی‌شدند، می‌ترسیدند که نکند مشکلی داریم و خداوند ما را نمی‌بیند، که این تیر و مصیبت و بلا از جانب خداوند برای ما نیامد. با این دید وانتخاب، لذات و آلام انگیزه‌اند به‌سوی آخرت. به بیان دیگر، امواج دنیا که آمیخته بالذات و مصائب و نگرانی‌هاست، او را فرانمی‌گیرد و با خود نمی‌برد؛ بلکه اوست که با ارادهٔ ایمانی، همهٔ اینها را در مجرای آخرت پیش می‌بر. تا همه را به‌صورت خیر و بقا درآورد.

شیخ بهایی بسیار زیبا می‌گوید:

شد دلم آسوده، چون تیرم زدی   ای سرت گردم، چرا دیرم زدی

اهل معرفت در مقابل مصیبت‌ها و بلاها شکرگذاری می‌کنند و درمانده نمی‌شوند و در هنگام مصیبت‌ها آرامش دارند، مضطرب نمی‌شوند، نمی‌بُرند، صحنه را خالی نمی‌کنند، و دیگران را به آرامش دعوت می‌کنند.

ماهیت دنیا و منزل سوم

ای عزیز! دانستی که شش عالم و منزل را باید بگذرانیم. نخستین عالم و منزل در صلب پدر بود. دومین، منزلی که نُه ماه توقف بود در شکم مادر، که تا اندازه‌ای از این منزل سخن گفته شد و لحظه‌لحظه دست ربوبیت پروردگار را با خود یافتی. هم اکنون در منزل سوم وارد شدیم که همین دنیاست، و آن دو منزل اول و دوم، رهگذر این منزل بود؛ و اینجا هم نه جای آرمیدن، که برای رفتن است.

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم
جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها (حافظ)

رفتن و گذر تا فراسوی دنیا که پس از آن عالم چهارم است و منزلگاه برزخ و عبور از آن، و وصول به منزل پنجم که قیامت و رستاخیز است. و از آنجا به منزل آخر رسیدن و رحل اقامت افکندن یا در بهشت برین و یا در دوزخ در رنج و دردهای بی‌درمان ابدی.

و اما چنان دان که پر اهمیت‌ترین این عوالم، عالم دنیاست؛ همین سرایی که فعلاً در آن آرمیده‌ای. چراکه سرنوشت را اینجا رقم زنند. بازار کسب اینجاست. قوه‌ها منحصراً در اینجا به فعلیت آید. مصالح کاخ‌های بهشت در بازار دنیا خریداری شود، و هیزم آتش‌خانه جهنم، همین‌جا انباشته می‌شود.

دنیا؛ مزرعه آخرت

دنیا تماشاگاه عارفانی است که در گلزار آن به تماشای اسمای الهی نشسته‌اند و

لغزشگاهی است برای غافلان که در آن رحل اقامت افکندند، ولی فرصت آرمیدن نیافته از آن بیرونشان بردند. پس، دنیا مزرعه آخرت است.

در حدیثی از امام علی﵇ آمده است که دنیا را مذمت نکنید. شیخ عطار آن را این‌گونه به نظم کشیده است:

آن یکی در پیش شیر دادگر — ذم دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد — بد تویی جانا که دوری از خرد
هست دنیا بر مثال کشتزار — هم در اینجا کشت باید کرد و کار
تخم امروزینه فردا بر دهد — ور نکاری، ای دریغا بَر دهد
پس نکوتر جای تو، دنیای توست — زانکه دنیا، توشه عقبای توست

خوش به حال بنده‌ای که ساعات عمر را سرمایه تجارت آخرت نمود؛ در دیدن عظمت آسمان‌ها و زمین، عظمت پروردگار را دید. از مشاهده نعمات، لطف منعم حقیقی را دریافت، از زیبایی گلزارها به تماشای جمال محبوب ازلی نشست، با خدا اُنس گرفت.[1]

آری، از سرمایه عمر و نعمت‌های الهی باید استفاده کرد و استعدادهای خود را شکوفا ساخت تا برای سفر به منزل بعدی آمادگی کسب کنیم. از همه نعمت‌ها، خداوند به سه نعمت مهم اشاره می‌کند که قابل تأمل و تفکر است. قرآن در این باره می‌فرماید: «**وَاللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**؛[2] خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج ساخت، در حالی که هیچ‌چیز نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد تا شکر او را به‌جا آورید».

---

۱. از خاک تا افلاک، ص۸۸ تا ۹۰، به‌طور خلاصه.

۲. نحل، ۷۸.

«الأَفْئِدَةَ»: جمع فؤاد، دل. مراد ادراک و تمییز است.

می‌فرماید: خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی از جهان پیرامون خود نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا به‌وسیله آنها بشنوید و ببینید و بفهمید و سپاسگزار نعمت‌هایش باشید.

در این آیه از سه عضو اساسی را نام می‌برد: شنیدن، دیدن و قلب که هریک از این اعضا برای معرفت و رسیدن به تکامل نقش مهم دارند. اما گفته شده است: «القلب عرش الرحمن».

تفکری در درون و مطلبی قابل تأمل

استاد فرزانه حضرت *علامه حسن‌زاده* می‌فرماید: انسان دارای دو دهان است، یکی همان دهان تن که دهان معروف است و دیگری دهان روان است که گوش انسان است. انسان از آن دهان، غذای تن را می‌خورد، و از این دهان، غذای روان، که علم و معارف گرد می‌آورد، ارتقای روحی می‌یابد.

آدمی فربه شود از راه گوش   جانور فربه شود از راه نوش

ای عزیز! بیدار باش و در کار خود هوشیار باش و در راه کسب معارف و حقایق پایدار باش. از همسالان خاکی دنیازده آلوده بلهوس سخت بیزار و بر حذر و برکنار باش.

خدای سبحان، در انسان چند جاسوس هوشیار و بیدار گماشته است تا این صنع بوالعجب برای ابد به‌صورت انسان سعادتمند شایسته و بایسته استوار و پایدار بوده باشد. یکی «چشم» است، یکی قوه «باصره»؛ یعنی قوه باصره است که تمییز راه را از چاه، و غذا از غیر غذا می‌دهد. و دیگر، «لامسه» است که در تمام بدن سریان دارد، مثلاً وقتی انسان دست به غذا دراز کرده و خارج از متعارف، سرد یا گرم است، گروه «لامسه» اجازه اخذ آن را نمی‌دهد، و اگر اجازه داد و

انسان غذا را گرفت و بخواهد به دهان بگذارد، جاسوس دیگری به نـام «شـامه» در کنار دهان دربانی می‌کند. اگر آن غذا بوی بد دارد و متعفن است، اجازه نهادن آن به دهان نمی‌دهد که دهان است نه مزبله، و انسـان بایـد واردات و صـادرات دهانش را مواظب باشد. و اگر شامه اجازه داد و غذا را به دهان نهـاد، جاسـوس دیگری به نام «ذائقه» در دهان تعبیه شده است که اگر آن غذا مزه بد دارد، اجازه جویدن و خوردنش را نمی‌دهد که غذای مهلک است. تا این حد حیوانـات نیـز با انسان شریک‌اند، بعد از این انسان از حیوان جدا می‌شود.

مثلاً غذایی معتدل و خوشبو و شیرین و لذیذ اسـت، همـه قـوا از باصـره و لامسه و شامه و ذائقه اجازه داده‌اند، ولی انسان را قـوه‌ای فراتـر از آنهـا بـه نـام «عاقله» است و اجازه خوردن آن غذا را نمی‌دهـد. مـی‌گویـد: ایـن مـال، حـرام است. این غذایی است که از گناه و ناشایست تهیه شـده اسـت. ایـن لقمـه نـان مشتبه است.[۱]

---

۱. هزار و یک کلمه، ج٦، ص٤٠٤؛ به‌نقل از کتاب: از ازل تا قیامت، ص۱۸۰ و ۱۸۱.

درس هفتم
معرفت نفس و سیر الی‌الله

بعد از ارایه مباحثی درباره خداشناسی، خودشناسی و مراحل حیات انسان، و پیش از پرداختن به حیات بعد از مرگ، برای بهره‌مند شدن بیشتر از عمر گرانمایه خود و رسیدن به قلب سلیم، برای کسب معرفت و تزکیه نفس و گام‌نهادن در مسیر سیر الی الله، به رفع حجب می‌پردازیم.

معنای خودشناسی و معرفت نفس

«معرفت نفس»؛ یعنی خودشناسی و شناخت خود. یعنی اینکه انسان ارزش حقیقی خود را بشناسد. این شناخت جلوه‌های گوناگونی دارد:

۱. شناخت مبدأ و خاستگاه انسان؛ یعنی اینکه «از کجا آمده‌ام».

۲. شناخت مقصد و فرجام خود؛ یعنی اینکه «به کجا می‌روم آخر».

۳. شناخت هدف خداوند از آفرینش انسان؛ یعنی اینکه «آمدنم بهر چه بود».

٤. شناخت ویژگی‌ها و ابعاد وجود آدمی.

۵. شناخت وظیفه و راه و رسم زندگی.

آنچه اهمیت دارد، رسیدن به این شناخت است که به فرموده امام علی علیه‌السلام سودمندترین شناخت‌هاست.

نتیجه معرفت نفس

امام علی‌ﷺ نتیجه شناخت نفس را چنین بیان فرموده‌اند: «۱. خداشناسی؛ ۲.مردم‌شناسی؛ ۳. دوری از مادیات؛ ٤. مجرد شدن؛ ٥. رسیدن به نهایت معرفت».[1]

تأکید قرآن به اصلاح نفس

اهمیت شناخت نفس و شئون آن، به‌صورت استثنایی به یازده قسم از جانب خدای سبحان در سوره شمس آمده است. در سوره شمس آیه ۷ می‌فرماید: «**وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**؛ و سوگند به نفس آدمی، و به آنکه او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است)!».

توضیحات: «نَفْسٍ»: نفس انسان. منظور انسانیت، آدمی با دو بُعد روح و جسم است که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است. نکره آمدن نفس، می‌تواند به عظمت و اهمیت مافوق تصور و آمیخته با ابهام انسان ـ این اعجوبه و شاهکار عالم آفرینش ـ اشاره داشته باشد که دانشمندان به حق او را «موجود ناشناخته» نامیده‌اند.

«سَوَّاهَا»: ساخته و پرداخته‌اش کرده است. بدین گونه که هریک از اندام‌های بدن انسان را برای کاری، و هریک از نیروهای آن را جهت امری آفریده است و اندازه و تناسب نماد و نهاد دستگاه تن را مراعات فرموده است.

همچنین، درباره «نفس ملهمه»، و نیز ضرورت تزکیه نفس در این سوره می‌فرماید: ««**فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا**». در ابتدا اشاره می‌کند که به او گناه و تقوا را الهام کرده است و چاه و راه و حسن و قبح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است.

---

۱. *غرر الحکم*، باب نفس؛ به‌نقل‌از: *از ملک تا ملکوت*، ص۱۲۵.

توضیحات: «أَلْهَمَ»: الهام کرده، نشان داده و فهمانده است. «فُجُور»: گرایش به گناه و معصیت و کناره‌گیری از حق و حقیقت، مراد راه شر و طریق معصیت است. «تَقْوی»: مراد راه خیر و طریق حق است.

در آیه ۹ می‌فرماید: «**قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا**». بدین‌مفهوم که: قسم به همه اینها! کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات پاکیزه دارد و بپیراید و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد.

توضیحات: «**قَدْ أَفْلَحَ**»: قطعاً رستگار است، کامیاب شد. این فراز از آیه شریفه، جواب قسم‌های یازده‌گانه است. «زَکّی»: پاکیزه داشت، پیراست. مراد پاکیزه داشتن و پیراستن نفس است با انجام اوامر و ترک نواهی. و مراد رشد روحِ تقوا و طاعت، و جلوه‌گر ساختن هویّت انسانی، و بالا بردن استعدادِ نیکی و نیکوکاری است. این کلمه از مصدر تزکیه، به‌معنی تطهیر و تَنْمِیَه است.

در آیه ۱۰ می‌فرماید: «**وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا**». بدین‌مفهوم که: کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت پنهان بدارد و بپوشاند، و به معاصی بیالاید.

توضیحات: «**قَدْ خَابَ**»: قطعاً ناامید و ناکام گردید. حتماً به مطلوب و مقصود نرسید و محروم و بی‌بهره گشت. «دَسّی»: پنهان داشت، آلوده کرد؛ که مراد؛ آلوده‌کردن و خاموش داشتن استعداد است.

نکته قابل توجه این است که خدا استعدادهای لازم، وجدان بیدار، فهم تشخیص حسن و قبح امور را برای پیمودن راه سعادت به انسان عطا فرموده است، و انسان در مقابل ضایع کردن یا بی‌ثمر گذاشتن آنها مورد بازخواست قرار می‌گیرد.[1]

---

۱. ر.ک: مصطفی خرم‌دل، *تفسیر نور*.

قران می‌فرماید: اگر کسی نفس خود را رها کند، و به تزکیه و تطهیر نفس نپردازد به فلاح و سعادت نخواهد رسید. پس، باید انسان سعی کند نفس خود را از افکار و عقاید و اخلاق رذیله پاک کند، وگرنه نفس او مریض می‌شود، و قلب او در ضیق و بیماری و ناآرامی گرفتار می‌شود و گاهی قلب می‌میرد. «تزکیه نفس»، سبب آرامش می‌شود. و این تزکیه با معرفت توحید و خود را ندیدن حاصل می‌شود.

مسائل اساسی برای اصلاح بشر

اساسی‌ترین مسئله در اصلاح بشر این است که ما نفس خود را بشناسیم و سپس برای آن نسخه بپیچیم و به اصلاح آن همت گماریم. ناگفته پیداست که انسان مرکب از جسم و روان است؛ همه دانشمندان معتقدند که روان انسان، شریف‌تر از جسم اوست؛ همگی جسم را به‌منزله پوست، و روان را به مثابه مغز می‌دانند.

قرآن کسانی را که هدایت عقلی پیدا کرده‌اند را صاحبان لُب و مغز می‌داند؛ گویی انسان را تشبیه به گردو و بادام کرده است. مقوم یک گردو پوسته، و اساسش مغز است. تمام هیکل و اندام انسان را که در نظر بگیری، مغز و عقل و فکر او اصل اوست. اگر بادامی مغز نداشته باشد، می‌گوییم پوچ است و انسانی که عقل ندارد، انسانیت ندارد؛ یعنی به صورت انسان است، ولی سیرت و معنای انسانیت در او نیست.

بقای تن در پرتو روان است. وقتی رابطه جان با بدن قطع شد، بدن نابود می‌شود. پس، انسان دارای دو حقیقت نیست تا آنکه یکی جان و دیگری جسم باشد؛ بلکه دارای یک حقیقت است و آن جان اوست و جسم ابزار جان است.[1]

---

۱. *از ملک تا ملکوت*، ص ۹۰.

امام صادقؑ می‌فرماید: «**أصل الانسان لُبُّه**؛ اصل انسان دل و خرد اوست».[1]

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

بنابراین باید قبل از هرچیز، سراغ نفس آدمی رفته و آن را بشناسیم تا بتوانیم در تزکیه و صفای آن همت گماریم.

آیا شناخت نفس ممکن است؟

خداوند می‌فرماید: «بلکه انسان بر نفس خویش بیناست؛ هرچند عذر آورد»[2]؛ «یعنی ای انسان! تو نفس خود را می‌شناسی، خوب و بدش را می‌شناسی، و گاه می‌بینی که نفس، تو را ملامت می‌کند که و خداوند به همان سوگند یاد کرده است: سوگند به نفس ملامت‌گر».[3] پس، توجه کن چگونه نفس سود و زیانت را از ناحیه خداوند، با تو در میان می‌گذارد.

همانطور که اشاره شد، در سوره شمس بعد از یازده قسم می‌فرماید: «هرکس به شناخت و تزکیهٔ نفس خود پرداخت، مسلّم به رستگاری رسید و آنکه رهایش کرد، ناامید و بی‌بهره می‌ماند». حال، سؤال این است که این نفس چیست که در قرآن به عناوین مختلف ذکر شده است؟ کدام نفس است که معرفت آن، مقدمه تهذیب و تزکیه و وسیله پروردگار است؟ آیا همان «**نفخه الهی**» است که ملاک برتری انسان بر فرشتگان است؟ آیا «**نفس ملهمه**» است که خداوند به آن سوگند یاد کرده و فجور و تقوا را به آن الهام فرموده است؟ آیا «**نفس اماره**» است که همواره انسان را به بدی امر می‌کند؟ آیا «**نفس لوّامه**»

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۸۲.

۲. قیامت، ۱۴.

۳. همان، ۲.

است که انسان را از فساد و تباهی بازمی‌دارد و سرزنش می‌کند؟ و آیا «**نفس مطمئنه**» است که به ندای «**ارجعی الی ربک**»[1] مفتخر است؟ آیا «**نفس فانیه**» است که سرانجام، مرگ را می‌چشد؟ آیا «**فطرت**» است که خداوند ما را بر آن سرشته است؟ خلاصه، کدام نفس است که شناخت آن شناخت خداست؟

در پاسخ باید گفت، همه موارد فوق درست است، زیرا مجموعه‌ای که انسان را می‌سازد، «**ملکوت، ناسوت، و غیب و شهود**» است.

نفس انسان از بُعد ملکوتی، نفخه الهی است که در سیر صعود به مقام نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه می‌رسد»،[2] و می‌تواند مانند پیامبر اکرمﷺ، آن‌قدر نزدیک شود که فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر باشد.[3] و یا از بُعد ناسوتی و مادی، تا آنجا سقوط کند که همچون چهارپایان و بلکه گمراه‌تر و به پایین‌ترین مرحله بازگردد.[4]

سیر انفسی یا سیری در درون خود

سیر انفسی، سفری است در خود که طی آن، سالک به مدد عشق و هدایت استاد، از بیابان‌های حرص، بخل، غضب و شهوت می‌گذرد و کوه‌های کبر و حسادت و حقد را پشت سر می‌گذارد تا از مرحله حیوانی به مرتبه فرشتگی برسد. ازجهت دیگر، مراد از سیر انفسی، سیر سالک در مراتب نفس آدمی است.

مرحله اول این سفر، سیر در شهر نفس امّاره است. پس از آن، دیداری از شهر نفس لوّامه. سالک به سفر خود ادامه می‌دهد تا به شهر نفس مطمئنه برسد

---

۱. فجر، ۲۸.

۲. *از ملک تا ملکوت*، ص۹۲.

۳. نجم، ۸ و ۹.

٤. اعراف، ۱۷۹.

که شهری خوش است و دیار حکمت و خردمندی است. با گذشتن از این مرحله، سوادِ شهرِ نفسِ راضیه پدیدار می‌شود، و پس از عبور از آن، به شهر نفس مرضیه می‌رسد، و سرانجام سالک به مقصد نهایی سلوک که فنا و بقاست نایل می‌شود؛ آنجا که «فقیر مطلق» می‌شود و «توانگر به حق» می‌گردد.

سیر الی‌الله و کنار زدن حجب

«روح انسان و حقیقت او به‌عنوان یک موجود مجرّد، براساس یک سلسله قوانین و سنن حاکم در عالم مجردات، رنگ‌ها و خصوصیت‌ها برمی‌دارد و با هر رنگ و هر خصوصیتی که کسب می‌کند، به‌صورت خاصی درمی‌آید. و از احکام و آثار ویژه‌ای برخوردار می‌شود. روح بی‌رنگ، با هر رنگی به شکلی درمی‌آید و حکم خاصّی پیدا می‌کند و آثاری برای خود دارد. و در سیر به‌خصوصی حرکت می‌نماید. رنگ‌ها و خصوصیت‌ها، به روح انسان ـ که در اصل یک حقیقت است ـ شکل‌ها و صورت‌ها می‌بخشد و ارواح را متمایز از یکدیگر می‌گرداند و در مسیرها می‌اندازد.

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین   تا ابد باقی بود بر صادقین
رنگ کفران و شک و شرک و نفاق   تا ابد باقی بود بر جان عاق
چون سه روئی فرعون دغا   رنگ او باقی و جسم او فناء[1]

برای ارباب ذوق و اهل نظر آیه «**صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدونَ**»،[2] حکایت‌ها و اشارت‌ها در این زمینه دارد. آیه شریفه با لحن به‌خصوصی صبغهٔ وجودی آنانی را که در دل و قلب آنان جز حب حضرت حق چیز دیگری نیست، صبغه‌الله می‌نامد. همچنانکه آیه «**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم**

---

۱. *مثنوی معنوی* مولوی، دفتر ششم.
۲. بقره، ۱۳۸.

مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» (مطففین، ١٤-١٥).

این آیات از رنگ‌های کفر و عناد با حق و اوصاف و خصلت‌ها و تعلّق‌ها و اسارت‌های اکتسابی تکذیب‌کنندگان آیات الهی که رنگ‌های ظلمانی است، خبر می‌دهد و می‌گوید: این خصوصیت‌ها و رنگ‌ها که خود آنان کسب کرده‌اند، غبار و «رین» است بر قلوب آنان و اینهاست که آنها را از پروردگارشان محجوب می‌کند.

با بیانی که گذشت متوجه این حقیقت شدیم که علاوه بر «تعلّق به بدن»، هر تعلقی به‌جای خود و هر فکر و هر عقیده‌ای که به‌سوی غیر حق می‌کشاند و نیز، هر صفت و هر خلق و هر خصلت و هر عادتی که به جهت دیگری سوق می‌دهد، و هر محبّت و هر بغض و عداوتی که در جهت حضرت حق نیست؛ همه‌وهمه رنگ‌ها و خصوصیاتی است که روی چهره اصلی انسان می‌آید و او را محجوب می‌گرداند و اینکه همه اینها حجب ظلمانی است. با روشن شدن حجاب‌های ظلمانی، به بیان حجب نورانی از نظر قرآن اشاره می‌شود.

حجاب‌های نورانی ازنظر آیات قرآن

مسئله حجاب‌های نورانی از اشارات و تعبیرات خاصی که در بعضی آیات قرآنی وجود دارد استفاده می‌شود. به‌طوری که اشاره شده، حجاب‌های ظلمانی و یا ظلمت‌هایی که انسان در حیات دنیوی خود در میان آنها قرار دارد و با ایمان و حرکت ایمانی و بر اثر ولایت مبدأ متعال از آنها نجات می‌یابد، در آیات متعددی با صراحت کامل و با کلمه «ظلمات» بیان شده است. ولی موضوع حجب نورانی با صراحت کامل همانند حجب ظلمانی بیان نشده است؛ بلکه از اشارات و نکات مخصوص و از تعبیرات ویژه‌ای که در برخی از آیات قرار دارد، استفاده می‌شود. در آیاتی که از بیان حجب ظلمانی آمده است، بعد از کلمه «ظلمات»،

کلمه «نور» را آورده و ورود به نور و عالم نور را بعد از خروج از عـالم ظلمـات مطرح کرده است. مانند آیۀ الکرسی که مسئله «ظلمـات» و یـا حجـب ظلمـانی مطرح شده و اخراج و نجـات دادن و نجـات یـافتن از آنهـا بیـان شـده اسـت. همچنین، مسئله «نور» و ورود به «نور» یا عالم «نور» به دنبال اخـراج از ظلمـات نیز بیان شده است. و این امـر حکایـت از ایـن مـی‌کنـد کـه بعـد از خـروج از ظلمت‌ها و کنار زدن حجاب‌های ظلمانی، انسان در سفر الی‌الحق به عوالم و یـا حجب نوری می‌رسد و هنوز در وسط راه قرار دارد نه اینکه به آخر راه رسیده و به مقصد نایل آمده باشد و دیگر راهی در پیش نداشـته باشـد؛ گرچـه، در سـفر الی‌الحق و در سـلوک الـی‌الله مشـکل اصـلی و حجـاب واقعـی همـان مشـکل ظلمت‌ها و حجاب‌های ظلمانی است و با خروج از آنها و کنار زدن آنها به یـک نظر حجاب‌هایی که مانع شهود وجه حقّ است از میان برمی‌خیزد و انسان شاهد وجه‌الله می‌گردد و به قرب حق نایل می‌شود و ازغم و هم رهایی می‌یابد.

ولی این شهود، شهود وجه‌الله در مجالی نـوری و مظـاهر نـوری اسـت کـه همانند آینه‌های صاف بـه انـدازه قابلیّـت و ظرفیّـت خـود وجـه حـق را نشـان می‌دهند. به بیان دیگر، با کنار زدن حجب ظلمانی و با ورود به «نور» و یا عـوالم نوری، انسان شاهد وجه حق در حجب نوری می‌گردد و وجـه‌الله را در حجـب نوری م بیند. مجالی یا حجب نوری، هرکدام مرتبه خاصّی دارد و در مرتبه خود می‌تواند خبر از جمال و کمال وجه‌الله داده و حاکی از آن و نشان‌دهنده آن باشد و طبعاً هرچه در این مجالی نوری پیش برویم، بهتر و بیشتر و در مراتـب بـالاتر به شهود وجه حق در همین مجالی نایل خواهیم شد.

در حقیقت، مجالی و مظاهر نوری در عین اینکه جولانگاه وجـه‌الله هسـتند، در همان حال خود آنها هم حجاب‌ها هسـتند و اگـر چنانچـه کنـار زده شـوند، شهود وجه‌الله به نحو اکمل و اتمّ و بی‌پرده حاصل می‌گردد. بنابراین، بـا نجـات

یافتن از ظلمات و با ورود به «نور» و عوامل نوری، و با مواجه شدن با مجالی و مظاهر نوری، سفر دیگری آغاز می‌گردد و حرکت جدیدی پیش می‌آید و راه دیگری شروع می‌شود؛ راهی «از نور» و در عوالم نوری یا مجالی نوری، و سفر و حرکتی در مجال وجه‌الله به‌سوی لقاء وجه‌الله و شهود تام آن. سالک الی‌الله بعد از نجات یافتن از ظلمات و بعد از ورود به عوالم نوری، شاهد وجه‌الله در مجالی و مظاهر نور می‌گردد».[1]

طریق سلوک، طریقی است که با پیمودن آن، حجاب‌های ظلمانی کنار می‌رود و انسان به شهود وجه‌الله نایل گشته و باز پیش می‌رود و مجالی نوری را که همان حجاب‌های نورانی است، خرق می‌کند و به لقاءالله رسیده و فانی در وجه‌الله می‌گردد. یعنی، در عین اینکه به ظاهر در حیات دنیاست، در اعلی علیّین قرار می‌گیرد. و این همان طریقی است که قرآن و اسلام همه ابعاد آن را بیان نموده و تنها در انجام واجبات و ترک محرمات خلاصه نمی‌شود.

به عبارت دیگر، همان صراط مستقیم است که از جانب خداوند متعال با همه ابعادی که دارد به انسان‌ها ابلاغ گردیده است. باید به همه ابعاد آن به شکلی صحیح و به همان صورت که ابلاغ شده است، علم پیدا کرد. سپس، همان صراط مستقیم را با همه ابعادش در پیش گرفت و حرکت کرد.

امام صادق﷣ می‌فرماید: «**العامل علی غیر بصیرة کالسّائر علی غیر الطّریق لا یزید سرعة السّیر الّا بُعداً**؛[2] کسی که بدون بصیرت عمل می‌کند، مانند کسی است که در غیرطریق افتاده و بیراهه می‌رود و سرعت و حرکت وی بیشتر نمی‌شود، مگر اینکه او از هدف و مقصد بیشتر دور می‌شود».

---

۱. محمد شجاعی، *مقالات*، ج ۱، ص۴۶ـ۴۸.
۲. *اصول کافی*، ج ۱، باب من عمل بغیر علم.

این حدیث با تعبیرات خاصّی که دارد و مخصوصاً با توجه بر تشبیه به‌خصوصی که در آن آمده، برای کسانی که می‌خواهند قدم در طریق سلوک بگذارند بسیار آموزنده و هدایت‌کننده است. «ندانستن بصیرت کافی» نسبت به طریق ارائه شده از جانب خدای متعال، و قدم گذاشتن در طریق با فقدان بصیرت لازم، با توجه بر طولانی بودن سفر، و با توجّه بر انواع مختلف حجاب‌ها، و نیز با توجّه بر خطرها و لغزش‌ها، و در کمین بودن شیطان و جنود او و خدعهٔ شیطان و مکر نفس، چه‌بسا انسان را در جهت دوری از مقصد قرار داده، و سیر و حرکت و سرعت آن، نتیجه‌ای جز دور شدن بیشتر از مقصد را نداشته باشد.

مطالعات مورد نیاز

برای انتخاب راه صحیح و حرکت در صراط مستقیم دو نوع مطالعه مورد نیاز است:

۱. مطالعه علمی؛ یعنی انسان‌شناسی با استفاده از قرآن و احادیث.

۲. مطالعه عینی؛ یعنی تفکر و تأمل درباره خود، و شناخت معایب نفس خویش و برطرف کردن آنها.

تردیدی نیست که هرچه انسان بیشتر در مورد اخلاقیات خود تفکر کند، خود را بیشتر خواهد شناخت. وگرنه بدون فکر و اندیشه، همواره در غفلت و بی‌خبری خواهد بود. شکی نیست که شناخت نفس، معرفتی نیست که یک‌شبه به‌دست؛ آید بلکه باید در این مسیر گام‌به‌گام حرکت کرد و با راهنمایی و ارشاد یک استاد آگاه و وارسته، این مسیر را طی کرد.

ابعاد تهذیب نفس

اساتید اخلاق برای «تزکیه و تهذیب نفس» نیز دو بعد بر شمرده‌اند:

الف) بُعد علمی؛ یعنی افزودن آگاهی‌های خود درباره عقاید، اخلاق، احکام و دستورات اسلامی.

ب) بعد عملی؛ که از مراحلی تشکیل می‌شود؛ مراحلی که باید به‌تدریج و پله‌پله آنها را طی کرد:

۱. انجام واجبات و ترک محرمات.

۲. دور کردن همه اوصاف رذیله و کسب ملکات فاضله.

۳. انجام مستحبات و نوافل و ترک مکروهات.

٤. دوری از هرآنچه انسان را از خداوند دور می‌کند؛ حتی مباحات و انجام همه کارها برای خدا.

۵. مطالعه شرح حال بزرگان و نیز کتاب‌های اخلاق.

٦. مجالست با رفقای شایسته.

خودسازی ازنظر علمای اخلاق

البته بعد از بیداری و توبه، خودسازی و ترک گناه به نظر علمای اخلاق منوط به چهار برنامه است:

۱. مشارطه؛ یعنی با خود شرط کنید که گناه نکنید و این پیمان را با خود ببندید.

۲. مراقبه؛ یعنی در طول روز همواره مراقب اعمال خود باشید و با در نظر گرفتن خدا از گناه فاصله بگیرید. در این باره لازم است از آنچه می‌دانید شما را به گناه می‌کشاند، دوری ورزید؛ البته این امر در آغاز مشکل است، ولی به‌تدریج به آن خو می‌گیرید. از محیط آلوده و معاشرت با دوستان فاسد و گناهکار و صحنه‌های تحریک‌کننده دوری کنید.

۳. محاسبه؛ یعنی در آخر شب کار روزانه خود را بررسی کنید و اگر اشتباهی کرده‌اید، نفس خود را مؤاخذه نمایید و تصمیم بر ترک گناه بگیرید.

٤. **معاتبه؛ یعنی** پس از اینکه به گناه خود اقرار کردید، نفس خود را سرزنش کنید و حتی مجازات نمایید. برای مثال، تصمیم بگیرید اگر فلان گناه را تکرار کردم، روزه بگیرم یا صدقه دهم.

ضرورت مراعات برخی نکات

علاوه بر آنچه گفته شد، رعایت نکات زیر نیز ضروری است:

الف) تصمیم جدی و قاطع بر گناه نکردن. تا انسان عزم راسخ بر ترک گناه نداشته باشد، چندان توفیقی در عدم ارتکاب گناه به‌دست نمی‌آورد.

ب) توجه کامل به اینکه خداوند در همه حالات آگاه و ناظر بر اعمال ماست و حتی بر خطورات قلبی ما که در دل می‌گذرد احاطه دارد و از آنها هم باخبر است. اگر انسان چنین یقینی داشته باشد، خجالت می‌کشد گناه کند و از دستورهای خالقش سرپیچی نماید.

برای اینکه انسان به چنین توجهی موفق شود، همیشه به یاد خدا بودن بسیار سودمند است. اینکه گفته می‌شود انسان باید همیشه به یاد خدا باشد، بدین‌خاطر است که با یاد خدا انسان از مهلکات دور می‌شود و به عوامل سعادت نزدیک می‌گردد.

علی علیه‌السلام فرمود: «خدا را در همه‌جا یاد کنید، زیرا او در همه‌جا با شماست». حضرت در حدیث دیگر می‌فرمایند: «ذکر دوگونه است: یاد خدا به هنگام مصیبت، و بهتر از آن یاد خدا در رویارویی با حرام است که این یاد خدا مانع از ارتکاب حرام می‌شود».

لذت نفس از عبادت

حاج سید هاشم، بسیاری از کارهای نیکو را از حظوظ نفسانیّه می‌شمردند و

می‌فرمودند: غالباً مجالسی را که بعضی از سالکان تشکیل می‌دهند و در آنها شعر می‌خوانند، از حظوظ نفس است. گرچه لذت معنوی برند، حظّ نفس است.

بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای اغراض نفسانی و حظوظ آن به‌جای می‌آورند. قرآنی را که تلاوت می‌کنند، اگر به زیبایی جلد و ورق و خط توجه داشته باشند، یا روی رحل مشبّک بخوانند و آن رحل مؤثّر در حالت قرائتشان باشد، حظوظ نفس است.

سجادهٔ ساده و سفید مطلوب است و سجاده‌های زیبا و منقش و ملون حظوظ نفس است. تربت سیدالشهداء علیه‌السلام اگر به‌صورت مُهرهای معمولی، گرچه ناصاف باشد، تربت است. ولی اگر صاف بودن آن مدنظر گرفته شود، حظوظ نفس است. تسبیح‌های زیبا که در ذکر انسان مؤثر است، همگی حظوظ نفس است. و هکذا غیرها از آن چیزهایی که در عبادت، نماز، دعا، زیارت، تلاوت، ذکر و ورد مؤمن مؤثّر باشد.[1]

بنابراین، تا خداوند متعال به ما فرصت زندگی عنایت فرموده، باید کاری کرد و مهم‌ترین کار تصحیح عقیده (رفع شبهات) و «معرفت نفس» است؛ زیرا دانستیم «من عرفه نفسه فقد عرفه ربه». در قرآن به تأکید فرموده است: «**وفی انفسهم افلا یتفکرون**؛ و در جان خویش آیا نمی‌نگرید؟»

نیز در آیه دیگر در سوره حشر آیه ۱۹ می‌فرماید: «و مانند آنها نباشید که خدا را فراموش کردند، در نتیجه خویشتن خویش از یادشان رفت».

حضرت امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «در شگفتم از کسی که گمشده خود را می‌طلبد؛ اما خود را گم کرده و نمی‌طلبد». دریغ از آدمی که امروز خاک را با آنکه جماد است شناخت، ولی خودشناس نشد، گرچه از خود نزدیک‌تر به او

---

۱. سید هاشم حداد، لذت‌های مباح نفسانی.

چیزی نبود. کار او کار دیده (چشم) را ماند که همه‌چیز را می‌نگرد، اما خود را نمی‌بیند و حال آنکه اگر همه عالم را روی‌هم‌ریزی در برابر عظمت نفس انسانی ذره‌ای بیش نیست.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

در برنامه روزانه خود نظری کن و ساعتی تأمل کن و ببین روز و روزگارت برای چه گذشت؟ همه را بر صفحه کاغذ بنویس و سپس به این فکر کن که اگر فردا گویند بار سفر آخرت بربند، بنگر که از محصول مجاهده و کارهایت چه می‌توانی ببری؟ اینجاست که می‌بینی هم‌وغم اکثر مردمان در طلب دنیاست و یا در تمنای تن؛ بسترم گرم و نرم تا تن خوش آساید، سفره چنان تا کام را خوش نماید، و خانه‌ای زیبا تا چشم را خوش آید. پس، تمنای روح و جان را چه به کار آید؟ اینجاست که آدمی خودِ حقیقی را گم کرده است.

فصل سوم

حیات پس از مرگ

درس اول
حقیقت انسان، جسم، نفس، روح

برای روشن شدن مراحل سیر انسان پس از مرگ، لازم است حیات انسان تبیین شود. انسان موجودی دو بُعدی است؛ بعد مادی و بعد ملکوتی.

مراحل حیات انسان (مؤمن و کافر)

مراحل حیات انسان عبارت‌اند: ۱. حیات جمادی. ۲. حیات نباتی. ۳. حیات حیوانی.

این سه مرحله از حیات، به حیات طبیعی مربوط می‌شود و عمومی است و چه مؤمن و چه کافر آنها را دارند و مرز اشتراک انسان مادی با جماد و نبات و حیوان است.

٤. حیات انسانی یا آدمی؛ یعنی به مقام آدمیت و انسانیت رسیدن. این مقام «**ثم دنی**» است.

٥. حیات ملکی؛ یعنی به اخلاق ملائکه متخلق و متشبه شدن. این مقام «**فتدلی فکان قاب قوسین**» است.

٦. حیات الهی؛ یعنی به اخلاق و اسما و صفات حق متخلق شدن. این مقام «**او ادنی**» است. اینها هم مربوط به حیات فطری است.

به قول مولوی:

از جمادی مـردم و نـامی شدم / وز نـما مردم به حیوان سر زدم
مـردم از حیـوانـی و آدم شدم / پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
بـار دیـگر هـم بمیـرم از بشر / تـا بر آرم چون ملائک بال و پر
بعد از آن‌هم از ملک پرّان شوم / آنچـه انـدر وهـم نـاید آن شوم
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون / گـویـدم کـانّا الیـه راجـعـون[۱]

در این ابیات مراحل سیر کمالی بیان شده؛ نه انکار معـاد اسـت و نـه انکـار خلود در نار و نه چیز دیگر. پیامبر گرامیﷺ فرمود: «**من عَـرَفَ نفسَـهُ فَقَـد عَـرَفَ رَبَهُ**؛ هرکس که خود را بشناسد، پروردگار خود را شناخته است».[۲]

«معرفت نفس به‌عنوان کامل‌ترین راه معرفت خداوندی معرفی شده است. در حدیث دیگری پیامبر اکرمﷺ فرمود: «**اعلمکم بنفسه اعلمکم بربّه**؛[۳] آگاه‌تـرین شما نسبت به خدا، کسی است که به نفس خود آگاه‌تر باشد». امیـر مومنـانؑ نیز فرمود: «کسی که در این وادی گام ننهد و به خودشناسـی نپـردازد، هـلاک شده است».[۴]

رابطه نفس با خداوند تبارک و تعالی

۱. رابطه تجرد. ۲. ارتباط روحی. ۳. رابطه نسیان.

رابطه تجرد: چون نزدیک‌ترین موجود مجرد به خداوند، نفس است و ذات حـق فوق مجردهاست، انسان نموداری از عالم مجردها را با خود می‌یابد.

---

۱. *مثنوی معنوی*.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۳۲.
۳. سیدمرتضی، *امالی*، ج ۲، ص ۳۲۹.
٤. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۱۴۹.

ادله تجرد نفس

۱. اگر سؤال شود که نفس در کجای بدنت قرار دارد؟ می‌گویی: در تمـام بـدن؛ زیرا اگر پشه‌ای یکی از سلول‌های بدن را بیازارد، سریعاً می‌فهمی؟ اگر مـویی در دهانت باشد، زبان از آن گواهی می‌دهد؛ این حکومت نفس بر کـل بـدن معلـوم است؛ در حالی که اشاره به نفس نمی‌تـوانی بکنـی و آدرسـی بـرای آن نـداری. «حکومت خداوند بر کل هستی نیز چنین است».

۲. همه حواس بدون نفس هیچ‌کاره‌اند؛ چشم تو با آن می‌بیند؛ گوش تـو بـا او می‌شنود؛ مغز با او ادراک می‌کند؛ قلب با او جنبش دارد؛ و حال آنکـه نفـس، نه چشم ظاهری و نه گوش مادی دارد؛ اینجاست که صفات حق را مـی‌تـوان از روی نفس دریافت که برای مثال، «خدا بدون چشم و گوش و مغز، قـادر اسـت ببیند و بشنود».

۳. شـخص خـواب اسـت، ولـی در خـواب، نفـس او بیـدار اسـت؛ تمـام دستگاه‌های بدن را اداره می‌کند. قلب بـه حرکـت مشـغول و ریـه دم مـی‌زنـد؛ دستگاه گوارش در فعالیت و کلیه خون را تصفیه می‌کند؛ همه اینها با امـر نفـس است؛ حتی اگر لحاف روی بینی افتد، دست بـدون اراده آن را پـس مـی‌زنـد، و بدن در خواب، از این پهلو به آن پهلو می‌شود؛ معلوم می‌شود که نفـس خـواب ندارد؛ و همیشه بیدار است؛ این را با پروردگارت مقایسه کن! «**هو الحیُ القیـوم لا تاخُذُهُ سِنَهٌ و لا نوم**؛ او زندهٔ برپاست؛ نه او را چرت و نه خواب می‌گیرد».[۱]

خداوند، صاحب حیات کامل و ابدی است که نمی‌میرد و قائم بر امور خلق است و آنها را رعایت و حفاظت می‌کند.

٤. در طول عمر، آنچه که حـس و لمـس کـرده ای، منـاظری کـه دیـده‌ای،

---

۱. بقره، ۲۵۵.

سخنانی که شنیده‌ای، افرادی که می‌شناسی، همه در علم تو موجود است. نفس، هرگاه اراده کند، هرچه را که داشت، از این خزانهٔ علم، دو باره حاضر می‌کند و به خاطر می‌آورد؛ فقط یک اراده لازم دارد. خاطرهٔ پنجاه سال قبل را به یک لحظه، حاضر می‌کنی. هیچ عضو بدن در کار نیست؛ اگر بگویی: مغز، می‌گویم: آن وسیله است؛ پرونده‌های بایگانی آنجاست، ولی یک عاقل می‌خواهد که آنها را بیرون بکشد. اگر گویی این خودم هستم، می‌گویم: این همان نفس شماست که مانند امر خدا عمل می‌کند. «**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**؛[1] فرمان او چنین است؛ چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود».

۵. تو روزی شیرخوار بودی، روزی دبستانی و روزی دبیرستانی و روزی دانشگاهی. روزی جوان و سپس پیر. گاه سالم و گاه مریض، روزی شاد و روزی غمگین، گاه دانا و توانا و زمانی جاهل و نادان. در تمام این مراحل، با وجود اینکه باهم تضاد دارند، آنکه این مراحل را گذرانده، اکنون چند نفر است؟

آیا جز این است که وحدت و تجرد نفس در تمام این دگرگونی‌ها درک می‌شود؟ آنکه کودک بود، همان است که پیر شده؛ آنکه خوشحال بود، همان است که بدحال شده؛ این امر، به توحید تو کمک می‌نماید که در ذات، تغییری نیست؛ آنکه بهارآفرین است، خزان‌آفرین است؛ آنکه می‌خنداند، هموست که می‌گریاند؛ آنکه زنده می‌کند، می‌میراند.[2]

۷. از خواص ذاتی مادی، تحوّل و تغییر است و جسم در دوران رشد خود، حدود هشت‌سال یک‌بار تمامی اعضای آن متحول می‌شود، در حالی که «من» را

---

۱. یس، ۸۲.

۲. نجم، ٤۳ و ٤٤.

بدون تغییر و تبدیل می‌یابیم؛ یعنی خود را همان انسان بیست‌سال قبل می‌دانیم؛ اما اعضا و جوارح و ظواهر، نسبت به گذشته تغییر کرده است؛ پس انسان، دارای نفس مجرد است.

۸. ما با ادراک بصری، محیط وسیعی از طبیعت یا بنای عظیمی را به همان ابعاد هندسی می‌بینیم؛ در حالی که تصویر آنها در شبکه، بسیار کوچک است؛ یعنی خود چشم و مواد مغزی مربوط به ادراک بصری، نمی‌تواند ظرف حصول آن صورت‌های بزرگ باشد. پس، باید جوهری غیر جسم باشد که با استفاده از زمینه‌های فیزیکی و شیمیایی، ادراک بصری در حاق ذات خود، صورت عالم واقع را آن‌چنان که هست و با آن وسعت، ایجاد نماید.

۹. قرآن می‌فرماید: «و هر انسانی چشنده مرگ است». از این آیه استفاده می‌شود که مرگ، مربوط به جسم است نه روح؛ زیرا چشیدن مرگ، وقتی است که حقیقتی از انسان، زنده باشد تا مرگ را در کام خود بچشد.»[1]

۱۰. در قرآن کریم آمده است که: «**اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**؛[2] خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) بازمی‌گرداند تا سرآمد معیّنی (و وقت مشخّصی که پایان عمر است). در این مسئله (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسان‌ها) برای اندیشمندان است».

---

۱. *از ملک تا ملکوت*، ص۱۲۵ـ۱۲۹.

۲. زمر، ۴۲.

توضیحات:

«یَتَوَفّی»: کاملاً دریافت می‌دارد. به تمام و کمال قبض می‌کند و برمی‌گیرد.

«الأنفُس»: ارواح. «مَوْتِها»: مراد مرگ اجسام است.

«یُمْسِکُ الَّتی...»: اشاره به حالت مرگ است که موت کبری است و در آن روح‌ها با بدن‌ها به‌طور کامل قطع رابطه می‌کنند و برای همیشه به عالم ارواح می‌روند.

«یُرْسِلُ الأُخْری»: اشاره به حالت خواب یا موت صغری است که چهره ضعیفی از مرگ است و روح‌ها با بدن‌ها به‌طور ناقص قطع ارتباط می‌کنند. یا می‌توان گفت: ارواح میان عالم روحانی و دنیای جسمانی در جولان و نوسانند.

«أجَلٍ مُّسَمّیً»: مراد پایان عمر انسان‌هاست.

یادآوری: از این آیه استفاده می‌شود که:

۱. انسان ترکیبی از روح و جسم است.

۲. روح موجودی جدا از جسم است و هنگامی که با آن رابطه پیدا کند، نشانه حیات پدیدار می‌گردد.

۳. انسان به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می‌گیرد (انعام، ۶۰).

عبدالکریم خطیب معتقد است که «نفس» در قرآن، نه روح است و نه جسم؛ بلکه انسانیّت انسان، یا انسان معنوی است (التفسیر القرآنی للقرآن).[1]

قرآن می‌فرماید: «**اللهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضَی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الأُخْرَی إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ**». به کلمه «یَتَفَکَّرُونَ» توجه شود. در این آیه، عبرت‌ها نهفته است. می‌فرماید: جان‌هایی را که حکم مرگ بر آنها رانده شده، نگه می‌دارد و دیگران

---

۱. مصطفی خرمدل، *تفسیر نور*.

را تا زمانی که معین است بازمی‌فرستد. در این عبرت‌هاست برای آنهایی که می‌اندیشند. (زمر، ٤٢)

قرآن می‌فرماید که «خدا روح‌ها را می‌گیرد». توفّی، به‌معنای گرفتن همه‌جانبه حق است؛ این مطلب با آنچه در ذیل آیه می‌آید که: «پس از آنکه خداوند، ارواح را در حال خواب می‌گیرد، بعضی را نگاه داشته و می‌میراند و بعضی را رها کرده و به بدن بر می‌گرداند»[1]، و این نشانه مغایرت روح و جسم است که خداوند به هنگام مرگ انسان، روح را قطع می‌کند، همان‌طور که در هنگام خواب، این رابطه روح را به‌طور ناقص قطع می‌کند. و خواب دلیل استقلال روح است و اگر در آن بیندیشند که شب‌هنگام، در آستانه مرگ قرار می‌گیرند، خود برای عبرت و بیداری کافی است.

بنابراین، رابطه روح و بدن، دارای سه حالت است:

۱. ارتباط کامل در حال بیداری؛

۲. ارتباط ناقص در حال خواب؛

۳. قطع کامل در حال مرگ.

فرق نفس و روح

«در قرآن کریم، روح به‌صورت مفرد آمده، ولی نفس، مفرد و جمع به‌کار رفته است؛ روح تجلی خداست و اشتباه نمی کند. نفخه الهی است و ازسوی خدا در آدمی دمیده شده است. ولی نفس از مراحل بسیار پایین شروع می‌شود و تا مراحل بالا به‌سوی تکامل می‌رود، آن آدم لجنی در این نفس است نه در روح».

انسان‌ها در روح باهم مشترک‌اند؛ و آنچه آنها را ازهم متمایز می‌سازد، نفس است نه روح؛ تمام اکتسابات و تمایلات و اراده‌ها در نفس جمع می‌شود و

---

۱. زمر، ٤٢.

شخصیت انسان را می‌سازد و آن چیزی که در قیامت انسان را با آن می‌سنجند نفس است نه روح.[۱]

۲. ارتباط روحی

خلقت انسان از خاک شروع شد. سپس دارای روح و نفس ناطقه و روح قدسی گردید. در این حال است که انسان با روح‌القدس ارتباط برقرار می‌کند و حتی فرشتگان را می‌تواند به استخدام خود درآورد.

قرآن می‌فرماید: «هنگامی که کار را به پایان رساندم و در او از روح خود دمیدم. همگی برای او سجده کنید».[۲] این است که خداوند از روح خود در او دمیده، اضافه شدن روح به خدا از باب اضافه جزء به کل نیست؛ بلکه اضافه تشریفی است؛ در این نوع از اضافه، برای بیان شرافت یک چیز، آن را به شخصی شریف نسبت می‌دهند؛ مثل خانه خدا، ثارالله، و این‌طور نیست که چیزی از خدا در ایشان حلول کرده باشد.

فلسفه وجودی عالم این است که انسان به کمالات شایسته خود و قرب به خدا برسد. خداوند همه عالم را برای آدم، و آدم را برای خود آفرید تا جانشین او در زمین و جلوه‌گاه صفات او باشد.

روح چیست؟

قرآن در پاسخ به کسانی که از پیامبر پرسیدند «روح چیست؟» می‌فرماید: «بگو روح از عالم امر پروردگار است».[۳] بگو: روح جزئی از فرمان پروردگار من

---

۱. *از ملک تا ملکوت*، ص۱۲۹ـ۱۳۰.

۲. حجر، ۲۹.

۳. اسراء، ۸۵ «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

است و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند. روح تجلی خداست، نکته‌ای لطیف، نوری شریف و مرغ باغ ملکوت است.

امر الهی چیست؟

قرآن می‌فرماید: روح از عالم امر است. «ماده»، «زمان» و «تدریج» به عالم امر تعلق نمی‌گیرد. «امر او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، به آن می‌گوید: موجود باش، آن‌چیز بی‌درنگ موجود می‌شود».[1]

توانایی که در یک طرفه‌العین   ز کاف و نون پدید آورد کونین
تعالی‌الله قدیمی که به یک دم   کند آغاز و انجام دو عالم

عالم خلق چیست؟

عالم خلق، ترکیبی از عالم ماده و مدت است؛ عالمی که اگر در آن موجودی بخواهد به کمال برسد، باید استعداد، آمادگی و عوامل لازم را داشته باشد. اگر یک دانه گندم سالم باشد و در زمین مساعد کشت شود و آب و خاک و هوای مساعد داشته باشد، پس از مدتی معین که از کشت آن بگذرد و مراقبت لازم صورت گیرد، بارور شده، و تبدیل به خوشه می‌گردد.

عالم خلق ـ هم‌چون سایر عوالم از آن خداست ـ عالم تدریج و تبدیل شدن است. عالم امر، عالمی است که در آن تدریج، حرکت و انتظار نیست؛ بلکه موجودات آن دارای فعلیت هستند و هر موجودی بسته به لیاقت خود، از کمال برخوردار است. عالم امر عالم مافوق طبیعت است.

روح، از عالم امر است؛ امر خدا در آن عالم با سرعتی شگرف ـ به سرعت

---

۱. یس، ۸۲.

یک چشم برهم‌زدن[۱] و حتی سریع‌تر از آن ـ انجام می‌گیرد. به محض آنکه بگوید «موجود باش» آن‌چیز موجود می‌شود.[۲] خداوند عالم امر را از آسمان به زمین تدبیر می‌کند.[۳]

روح نیز از این قاعده جدا نیست؛ موجودات عالم امر، باقی و جاویدند، تغییر در آنها راه ندارد و آنچه نزد خداست، تا ابد باقی است؛ و آنچه نزد شماست، نابود شدنی است.[٤]

خزانه همه‌چیز، در عالم امر قرار دارد. آنچه او اراده کند را از آن منبع جدا می‌کند و به این عالم می‌فرستد.[۵] هرچیزی که ما داریم، خزانه نامتناهی آن نزد خداست؛ و هنگامی که قرار شود از آن عالم به اراده الهی چیزی به این جهان فرود آید، اندازه و مقدار پیدا می‌کند. پس، هرچه ما داریم ـ از علم، هوش، عقل، قدرت، جمال، و... ـ از آن خداست؛ که اندازه معین و محدودی دارد و منبع بی‌پایان آن، نزد پروردگار است.

ای انسان! نباید به اندکی از علم و قدرت خود مغرور شوی؛ زیرا همین علم و قدرت شما در نزد خدا خزائنی دارد که برای آن پایانی نیست.

۳. رابطه نسیان

قرآن کریم می‌فرماید: «خدا را فراموش کردند، خدا نیز آنان را از یاد خودشان برد».[٦]

---

۱. قمر، ۵۰.
۲. یس، ۸۲.
۳. سجده، ۵.
٤. نحل، ٩٦.
۵. حجر، ۲۱.
٦. «**وَلا تَکونوا کَالَّذینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنساهُم أَنفُسَهُم أُولئِکَ هُمُ الفاسِقونَ**؛ و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج شوندگان (از دائرهی ایمان) هستند. حشر، ۱۹.

راه مهم خداشناسی، خودشناسی است. گمگشته‌ای داری و راهی به‌سوی آن وجود دارد، اگر آن راه را به تو نشان ندهند، عمری سرگردان این‌سو و آن‌سو می‌روی و گمشده خود را نمی‌یابی. عمر به سر آید و تو همه‌چیز را شناختی، اما خود شناس نشدی و در نتیجه خدا شناس نگشتی؛ و به گم گشته خود دست نیافتی مسکین آدمی گمشده حقیقی‌اش را نیافته و هم سرمایه‌اش را از کف داده است. کسی که برای رسیدن به خودشناسی گامی برندارد، برای خودش ارزش قائل نشده و خود را ارزان فروخته است.

تو که در علم خود زبون باشی، عارف کردگار چون باشی؟
اندکی در خود نگر تا کیستی، از کجایی در کجایی چیستی؟

خود واقعی چیست؟

خود واقعی انسان، همان فطرت اوست. فطرت حالتی است در جان که توجه به خدا دارد. با فطرت زندگی کردن، با خود زندگی کردن است. از نظر عرفا، خود واقعی مساوی است با ذات حق.

و از نظر حکما، خود واقعی، جوهر عقلانی است؛ همان چیزی که انسان حضوراً او را منهای همه متعلقات درک می‌کند. از نظر قرآن خود واقعی، همان فطرت است؛ چنان که خداوند در داستان حضرت ابراهیم﷣ می‌فرماید: «آنان به وجدان خویش بازگشتند».[1] آنان فهمیدند که بت‌پرستی خلاف فطرت است؛ تعلق و وابستگی به هرچیزی جز خدا، موجب عقب ماندن از حرکت تکاملی نظام هستی است، چون جهان و اشیای موجود در آن، ماهیت از «اویی» و «به‌سوی اویی» دارد.

---

۱. انبیاء، ۹٤.

انسان وقتی خلاف فطرت حرکت کند و بت را خدا بداند، خود را فراموش کرده است؛ اما اگر به فطرت خویش برگشت، می‌فهمد وقتی بت نمی‌تواند از خودش دفاع کند، محال است از دیگران دفع ضرر کند. پس، کاره‌ای نیست. آنگاه سر به زیر انداخته و از خطای خود شرمنده می‌گردد.[۱]

راه شناخت خودپنداری

یکی از راه‌های شناخت، «خودپنداری» است. وقتی کارهای آدمی نزد دیگران بازگو شود، شرمنده می‌شود. خود واقعی بر اساس آیه «و نفخت فیه من روحی»، پرتوی از عالم ربوبی است. حقیقت نفس آدمی، یک فروغ و پرتوی از نور الهی است.

انسان هنگامی که در نفس و تمایلات شهوانی پیروز می‌شود، احساس پیروزی می‌کند و هنگامی که شکست می‌خورد، آن را احساس می‌کند. پس، خود واقعی، چیزی است و خود خیالی چیز دیگر. معشوق حقیقی، بیرون از خود نیست؛ بلکه خود واقعی اوست. این خود دروغین حاجب خود واقعی است.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

اگر به خود مجازی مشغول شدی، دچار اضطراب می‌شوی؛

چرا بدی‌ها را مخفی می‌کنیم؟

خداوند پیمان گرفته که بنده او باشیم. حال اگر کسی به‌جای خدا سراغ هوس، به‌جای ایمان سراغ کفر، و به‌جای پاکی سراغ ناپاکی و به‌جای نور سراغ نار رفت، گرفتار خسارت مبین می‌شود؛ زیرا بدی‌ها مطابق روح ما نیست. وقتی

---

۱. انبیاء، ٦٥.

نوجوانی عمل نادرستی انجام می‌دهد، آن را مخفی می‌کند، اما وقتی نماز می‌خواند یا در چیزی موفق می‌شود، آن را بیان می‌کند. این است که فطرت انسان به خوبی‌ها راهنمایی می‌کند، و خود واقعی غیر از خود خیالی است.

بنابراین، دنیا بازاری است که اگر اندک‌عمل داشته باشیم باز زیانکار هستیم، چه رسد به اینکه اصلاً عملی نداشته باشیم! نادیده گرفتن فطرت، محو کردن جوهر انسانیت و ظلم به خویشتن است.[۱] هر ضرری از مال و مقام و مسکن قابل جبران است، مگر باختن خود و ازدست دادن انسانیت، که بالاترین خسارت و غیر قابل جبران است.[۲] اینجاست که می‌فرماید: «همانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد!».[۳]

از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؟

«اکنون که عظمت و کرامت نفس انسانی را دریافتی، اولین پرسش این است که من با این‌همه عظمت و توانایی که با خود دارم، از کجا آمده‌ام؟ و این عظمت‌ها را چه کسی به من داده است؟ خالق من کیست؟

نخست باید نگریست که آدمی با وحدتی که دارد، یک دوگانگی در خود می‌بیند که عوالم او مختلف است؛ در خود فهم و ادراک و علم می‌بیند، محبت و عشق دارد، گاه کینه و حسد دارد، و آرزوهای بلند دارد، از جمال و زیبایی لذت می‌برد، که هیچ‌کدام از این عوالم رنگ مادی ندارند؛ عضوی در کالبد او نیست که منشأ این عوالم باشد، اما گرسنه می‌شود، گاه تشنگی به او رو

---

۱. *از ملک تا ملکوت*، خلاصه‌ای از ص۱۲۵ـ۱۳۸.

۲. هود، ۲۱ و ۲۲.

۳. حشر، ۱۹.

می‌آورد، خسته می‌شود، یکی از اندامش درد می‌گیرد، از سـردی و گرمـی بـیش از اندازه رنج می‌برد، همه این احساسات را در کالبد (جسـم مـادی) مـی‌یابـد و برای هریک عضوی را در کار می‌بیند.

با این اندیشه درمی‌یابد که آنچه را به‌نام «مـن» مطـرح مـی‌کنـد، یـک چیـز نیست. و اگر یک چیز نیست منشأ و اصل آن هم می‌تواند از دو جای باشد»[1].

اسماءالله در خلقت انسان

مناسب دیدم اشـاره‌ای بـه تجلـی اسـماءالله در خلقـت انسـان داشـته باشـم. ازآنجاکه می‌دانیم خداوند با نام‌های مبارک خود در همه ارکـان هسـتی تجلـی کرده است (باسمائک التی ملأت ارکان کـل شـی)، بـه تجلـی چنـد اسـم در خلقت انسان اشاره می‌شود.

خداوند هستی‌آفرین، سه اسم از اسماء خود را به خلقت انسـان اختصـاص داده است و مقصود و معنای آنچه تا به حال خود از در آیات مختلـف فرمـوده، یا دانشمندان بعد از تحقیق به‌دست آورده‌اند، این سه اسم است. در قرآن چنـین آمده است: «**هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ**؛[2] اوسـت خـدایی کـه انـدازه‌گیرنـده و خالق، آفریننده و صورت‌دهنده است». لازم است به واژه‌های «خـالق و بـارئ و مصور» توجه شود.

تفاوت دو کلمه «خالق» و «باری» در قرآن چیست؟

در آیه‌ای از سوره حشر، می‌خوانیم:

«**هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْباریءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَـهُ مـا فِـی السَّـماواتِ وَ**

---

۱. *از خاک تا افلاک*، خلاصه‌ای از ص۳۷ و۳۸.

۲. حشر، ۲٤.

الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛[۱] اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام‌های نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است همواره برای او تسبیح می‌گویند، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است».

در این آیه شریفه، اسامی و صفات نیکو و زیبایی برای خدای تعالی ذکر شده است. سه کلمه «خالق» و «بارئ» و «مصور» اشاره به مراحل مختلف خلقت موجودات دارد و هرچند ممکن است در ظاهر یک معنا به نظر برسد، ولی حقیقت این است که معانی آنها با یکدیگر متفاوت است.

واژه «خالق» در اصل به معنای اندازه‌گیری و تقدیر است و چون آفریدن همراه با تقدیر است، آن‌را به آفریدگار ترجمه می‌کنند.[۲] «باری» در اصل به‌معنای خلاص شدن و کنار زدن است. شاید ازاین‌جهت که خدا با آفرینش چیزی، آن‌را از عدم کنار زده و به هستی می‌کشاند، به او بارئ اطلاق می‌شود.[۳] «مصور» هم به‌معنای صورت دادن و شکل دادن است.[۴]

در عالم تکوین، این اعمال سه‌گانه، به‌همین‌ترتیب صورت می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، وقتی خداوند موجودی را می‌آفریند، «ابتدا آن‌را خلق می‌کند، سپس آن‌را برئ، و بعد آن‌را صورت‌گری می‌کند».

مرحله اول، «مرحله خلقت» است. این مرحله شامل به‌وجود آوردن مخلوق، و تعیین اندازه وجودی آن چیز است. این تقدیر کلی علمی، اولین مرحله تکوین مخلوقات است.

---

۱. همان.

۲. سیدعلی‌اکبر قرشی، *قاموس قرآن*، ج۲، ص۲۹۲.

۳. همان.

۴. بارئ از اسما و صفات خداوند و به‌معنای آفریننده اشیا به‌صورت موزون و امتیازدهنده آنان از یکدیگر است.

مرحله دوم، مرحله «برئ» است که مقام ایجاد مخلوق، طبق آن اندازه‌ای است که برایش تعیین شده است. به‌عبارت دیگر، وقتی که تقدیری که در مرحله خلق، برای موجود درنظر گرفته شده، به فعلیت و ایجاد می‌رسد، مرحله برئ صورت گرفته است.[۱]

مرحله سوم، مرحله صورت‌گری است که به آن مخلوق، صورت مخصوص به خود داده می‌شود که با مخلوقات دیگر متفاوت و متمایز است؛ یعنی در این مرحله خصوصیات و شکل ظاهری جسم در قبال ماده تعیین می‌شود.

کلمه بارئ از اسماء حسنای خداست، همچنانکه در آیه: «**هو الله، الخالق البارئ المصور، له الاسماء الحسنی**؛ او، الله، و خالق، و بارئ و مصور، است و او دارای اسماء حسنی است»، آن‌را یکی از اسماء نامبرده شمرده است، و این اسم در قرآن کریم در سه‌جا آمده، که دو تای آنها در همین آیه است.

باید توجه داشت که ترتیب بین این سه مرحله، ترتیب زمانی نیست؛ بلکه ذاتی است. هرچند که در عرف به همه این سه مرحله، خلقت و آفرینش گفته می‌شود، ولی در واقع، خلقت فقط همان مرحله اول است.

پس، می‌توان گفت: بارئ، به‌معنی خالق است و در اصل به‌معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می‌باشد. چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می‌کند.

تفاوت در معنای خالق و بارئ

کلمه خالق به‌معنای کسی است که اشیائی را با اندازه‌گیری پدید آورده باشد. و

---

۱. این واژه سه‌بار در قرآن کریم به‌صورت صفت برای خداوند به‌کار رفته است: «**فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم**...؛ توبه کنید و به‌سوی خالق خود بازگردید، و خود را به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است...».

کلمه باریٔ نیز همان معنا را دارد، با این فرق که باریٔ پدیدآورنده‌ای است که اشیائی را که پدید آورده از یکدیگر ممتازند. و کلمه مصور به‌معنای کسی است که پدیدآورده‌های خود را طوری صورتگری کرده باشد که به یکدیگر مشتبه نشوند. بنابراین، کلمات سه‌گانه هر سه متضمن معنای ایجاد هستند، اما به اعتبارات مختلف که بین آنها ترتیب هست. برای اینکه تصویر فرع اینکه خدای تعالی بخواهد موجودات را متمایز از یکدیگر خلق کند، و این نیز فرع آن است که اصلاً بخواهد موجوداتی بیافریند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که: چرا در دو آیه قبل (حشر، ۲۲تا ۲٤)[1] بعد از نام الله، بلافاصله کلمه توحید لا اله الا الله را ذکر نمود و سپس اسمای خدا را شمرد، ولی در آیه مورد بحث بعد از نام الله به شمردن اسماء پرداخت، و کلمه توحید را ذکر نکرد؟

در پاسخ باید گفت: بین صفاتی که در آن دو آیه شمرده شده که یازده صفت، و یا یازده نام است، با نام‌هایی که در آیه مورد بحث ذکر شده فرق است، و این فرق باعث شده که در آن دو آیه کلمه توحید را بیاورد و در این آیه نیاورد، و آن فرق این است که صفات مذکور در دو آیه قبل، الوهیت خدا را که همان مالکیت توأم با تدبیر است اثبات می‌کند، و در حقیقت مثل این می‌ماند که فرموده باشد: «لا اله الا الله؛ معبودی به‌جز خدا نیست»؛ به دلیل اینکه او عالم به غیب و شهادت، و رحمان و رحیم و... است. و این صفات به نحو اصالت و استقلال خاص خداست، و شریکی برای او در این استقلال نیست، چون غیر او، هرکس هرچه از این صفات دارد، خدا به وی داده است. پس، قهراً الوهیت و استحقاق معبود شدن هم خاص اوست، به‌همین‌جهت، در آخر آیه دوم

---

۱. حشر، آیات ۲۲ـ۲٤.

فرمود: «سبحان الله عما یشرکون» و با این جمله اعتقاد شرک را که مذهب مشرکین است، رد نمود.

اما صفات و اسمائی که در آیه مورد بحث آمده، صفاتی است که نمی‌تواند اختصاص الوهیت به خدا را اثبات کند. چون صفات مذکور عبارت‌اند از: خالق، بارئ و مصور، که مشرکان هم آنها را قبول دارند. آنان نیز خلقت و ایجاد را خاص خدا می‌دانند، و در عین حال مدعی آنند که به‌غیر خدا، ارباب و الهه دیگر هست که در استحقاق معبودیت شریک خدایند.

این سه نام برای نمونه و تذکر بود، ولی اگر انسان به خودشناسی و خداشناسی برسد، خواهد دید اسمای الهی در تمام عالم تجلی دارند؛ به‌خصوص در انسان که اشرف مخلوقات است و با تکامل خلق او خداوند خود را «احسن‌الخالقین» خواند و فرمود: «**فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**».

درس دوم
احتضار و سرنوشت انسان پس از مرگ

خلاصه و ادامه بحث مراحل حیات انسان

گفته شد که انسان معمولاً بیست مرحله را طی می‌کند که ۱۷ مرحله بیان شد؛ و در ادامه سه مرحله دیگر بیان می‌شود: مرحله ۱۸ (برزخ)، مرحله ۱۹ (قیامت)، مرحله ۲۰ (بهشت یا جهنم). این سه مرحله مربوط به (مرگ) و احتضار و برزخ و قیامت است. مرگ، برای جسم انسان است. ولی برای بُعد ملکوتی او، برزخ و قیامت مطرح می‌شود.

احتضار چیست ؟ و آن‌هنگام چه اتفاقی می‌افتد؟

«احتضار» به‌معنای قرار گرفتن انسان (محتضر) بین مرگ و زندگی، بین دنیا و آخرت، انسان در آستانه و ورود به عالم دیگر است. واژه «احتضار» از باب «افتعال» و از ریشه «حضر» به‌معنای حاضر شدن است. برخی گفته‌اند به این دلیل که مرگ و فرشتگان قبض روح برای شخص حاضر می‌شوند، به این حالت، حالت احتضار می‌گویند.[1] به کسی که چنین حالتی برایش رُخ داده،

---

۱. فخرالدین طریحی، *مجمع‌البحرین*، ج۳، ص۲۷۲.

«مُحتَضَر» گفته می‌شود.[۱] شروع وقت احتضار زمانی است که روح به حلقوم می‌رسد.[۲] در این زمان، شخص مشرف بر مرگ می‌شود و به‌طور کلی از دنیا روی برمی‌گرداند و رو به‌سوی عالم آخرت می‌کند.

بر اساس تعدادی از روایات، در این لحظه پیامبر اسلام□ و ائمه معصوم علیهم‌السلام و فرشتگانی که وظیفه قبض روح را دارند، نزد او حاضر می‌شوند.[۳] «سکرات»، جمع «سکرهٔ» است و این کلمه در قرآن آمده است.[٤] این کلمه در اصل به‌معنای خارج شدن از جریان طبیعی خود می‌باشد. بنابراین، واژه «سکرهٔ»؛ یعنی به‌وجود آمدن اختلال در مسیر زندگی دنیوی و وقوع اضطراب و تغییر شدیدی که انسان هنگام مرگ و جدا شدن از علایق دنیوی با آن روبه‌رو می‌شود.[۵] سکرات مرگ، حالتی شبیه به حالت مستی است.[٦]

در بیان تفاوت این دو عبارت، می‌توان گفت: سکرات موت، اتفاقاتی است که هنگام قرار گرفتن شخص در حالت احتضار، برای او پیش می‌آید.

احتضار چیست؟ «اولین مرحله و منزل از منازل آخرت وآخرین مرحله و منزل از منازل دنیاست. به زبان ما، موقع جان دادن و قبض روح است؛ البته اسامی دیگری هم دارد؛ به‌نام سکرات موت، و قمرات موت که در قرآن هم به آنها اشاره شده است. احتضار، یعنی حاضر شدن؛ زمانی است که مرگ انسان و فرشتگان مرگ حاضر می‌شوند. این همان وقتی است که در روایات به‌عنوان

---

۱. عبدالحمید بن هبه‌الله ابن‌أبی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج٦، ص۲۵۳.

۲. محمدبن‌ابراهیم صدرالدین شیرازی، *شرح اصول الکافی*، ج۲، ص۲۳۲.

۳. میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی، حسن حسن‌زاده آملیٍ، محمدباقر کمره‌ای، *منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه*، ج٦، ص٤۲ـ٤۳.

٤. «**وَجاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ**»؛ ق، ۱۹.

۵ حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج۵، ص۱٦۰ـ۱٦۱.

٦ مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج۲، ص۲٥٤.

پایان وقت توبه از آن یاد شده است. چون فردی که در زمان احتضار قرار می گیرد، در عین حال که چشم او به دنیاست، چیزهایی از آخرت را هم می‌بیند. به طورکامل و واقعی ملک‌الموت را می‌بیند. البته این دیدن با چشم سر نیست که دیگران هم که در کنار فرد محتضر نشسته‌اند بتوانند آن را ببینند. این دیدن با همان چشم برزخی است. شبیه آن چیزی که درخواب بدن ما افتاده و چشم ما بسته است؛ اما یک چیزهایی می‌بینیم. اینجا در آستانه ورود به عالم دیگری هستیم و ملائکه را نیز می‌بینیم. وقتی فرد می‌بیند دیگر اینجا توبه فایده و ارزشی ندارد. چون توبه زمانی ارزش دارد که شما رجوع به خدا را انتخاب کنید. این کمال و رشد است؛ اما آن موقع دیگر انتخابی در کار نیست. شما را می‌برند و چاره‌ای ندارید. ایمان اجباری و اضطراری رشد و کمالی برای انسان نمی‌آورد. در قرآن داریم که فرعون هم در لحظات آخر توبه کرد. گفت: من به خدای بنی‌اسرائیل ایمان آوردم. همانجا خداوند خطاب کرد که: الان ایمان آوردی؟ این ایمان دیگر فایده‌ای ندارد و رشدی برای تو نمی‌آورد.

مشاهدات محتضر

با جست‌وجو در روایات می‌توان پنج‌چیز را به‌عنوان مشاهدات محتضر استخراج کرد. یکی از چیزهایی که می‌بیند جایگاه خود در بهشت و یا جهنم برزخ است. ما در چندین روایت داریم که اجمالاً در آن موقع می‌فهمد که جای او کجاست. در روایتی از امام صادق﷣ است که وقتی که جای مؤمن را در بهشت برزخی به او نشان می‌دهند، به ملائکه مرگ خطاب می‌کند که به من اجازه می‌دهید به خانواده خود بگویم؟ می‌گویند: دیگر فرصتی نیست.

دومین چیز از مشاهدات شخص محتضر، حضور حضرت عزرائیل﷣ یا ملائک زیردست اوست. گفته‌اند که موقع احتضار ملائکه رحمت و غضب

صف می‌کشند. اگر شخص محتضر از مؤمنان باشد، ملائکه رحمت به او بشارت داده و به او خوش‌آمد می‌گویند و همین طور برخورد بسیار خوبی با او خواهند داشت. و اگر اهل عذاب باشد، از همان لحظه و با برخورد سختی که با او می‌کنند عذاب او شروع می‌شود.[۱]

سومین چیزی که می‌بیند، معصومان هستند. ده‌ها روایت در این زمینه داریم که شخص معصومان را می‌بیند. اولاً به چه علتی امیر مومنان﷣، پیامبر اکرم و سید الشهدا را می‌بیند؟ به یک جهت، فلسفه این دیدن که درروایات به آن اشاره شده، این است که شخص مؤمنی که عاشق و دوستدار این افراد بود، وقتی چهره زیبای آنها را می‌بیند از دنیا دل می‌کند و راحت جان می‌دهد.

ازطرف دیگر، شخصی که این افراد را قبول نداشت و در جهت عکس مسیر آنها و دشمنی و بغض آنها قدم برمی‌داشت، با دیدن آنها، شرمندگی عجیبی بر او وارد می‌شود و غمی بر غم‌های او افزوده می‌شود که من چه کسانی را که اینجا همه‌کاره هستند از دست داده‌ام. در فرازی از زیات امیر مؤمنان ـ که در مفاتیح هم آمده ـ تعبیر این است: سلام بر آن علی﷣ که نعمت خداست. بر ابرار و خوبان و نقمت خدا و نوعی عذاب برای بدان است. این نشان می‌دهد که فلسفه آمدن آنها نوعی لذت و یا نوعی عذاب است. یکی از شاگردان خوب امام صادق﷣ سؤال می‌کند که: آیا مؤمن در موقع قبض روح خود ناراحت است؟ آیا از مرگ کراهت دارد؟ حضرت فرمودند: نه. زمانی که ملک‌الموت برای قبض روح می‌آید، ابتدا ناله‌ای سر می‌دهد. ملک‌الموت می‌گوید: ای ولی و دوست خدا! ناله نکن. من از پدر برای تو مهربان‌تر هستم.

---

۱. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن افْتَرَی عَلَی اللهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللهُ وَلَوْ تَرَی إِذِ الظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ»؛ الأنعام، ۹۳.

چشم خود را باز کن و نگاه کن. مؤمن نگاه می‌کند و در آن حال رسول خدا و امیر مومنین علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و فرزندان آنها؛ یعنی همه معصومان را می‌بیند. به مؤمن گفته می‌شود: اینها رفیقان و هم‌نشینان تو در بهشت هستند. مؤمن نگاه می‌کند، در همین زمان خطاب می‌رسد: ای کسی که باور کردی و به اهل بیت اطمینان پیدا کردی! به سمت خدا بیا در حالی که با این ولایتی که داری رضایت داری، خدا هم از تو رضایت دارد به ثواب و پاداشی که به تو می‌دهد، بیا داخل این بندگان من؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او.

در این حال، هیچ‌چیز برای او محبوب‌تر از این نیست که روح او از بدن جدا گردد و به این بزرگواران ملحق شود. اما فقط اینکه: آیا همه می‌بینند و اینکه همه اهل بیت را می‌بینند یا خیر؟ آنچه که قدر مطلق همه روایات است و از مجموع روایات برمی‌آید این است که همه بی استثناء، مؤمن و کافر پیغمبر اکرم و امیر مؤمنان علیه السلام را می‌بینند؛ البته طبیعی است که مؤمن آنها را با چهره باز و خندان می‌بیند و از او استقبال می‌کنند. و شخصی که کافر و فاسق است ـ که در مسیر خلاف آنها قدم گذاشته است ـ طبیعتاً با روی غضبناک آنها را می‌بیند و با آنها روبه‌رو می‌شود.

از جزئیات قدم‌به‌قدم مسائل پس مرگ، به‌جز اینکه روایات و آیات قرآن به ما خبر بدهند، کس دیگری نمی‌توانست صادقانه خبر بدهد که ما بتوانیم اطمینان داشته باشیم. اصل مسئلهٔ معاد با عقل اثبات می‌شود که از اصول دین است. اما جزئیات مراحل آخرت، برزخ، قبر و عالم قیامت از روایات استخراج می‌شود.

چهارمین مشاهده، شیاطین هستند. چون اینجا آخرین مرحله دنیاست. بعد از مرگ و در عالم برزخ دیگر شیطان نمی‌تواند دسترسی داشته باشد. بنابراین، تمام هم‌وغم او بر این است که بتواند وسوسه کند. اتفاقاً در این لحظه آخر تمام

توان خود را به‌کار می‌برد که مؤمن را نسبت به اعتقادات خود به شک بیندازد. اموری که مورد علاقه فرد است در چشم او جلوه دهد که از دل کندن از دنیا بیزار شود.

یکی از آقایان می‌گفت: طلبه‌ای بود که فرد خوبی هم بود؛ اما موقع مرگ، من به او تلقین می‌گفتم و کلمه «لاالله الا الله» را می‌گفتم؛ اما می‌گفت نگو نمی‌شکنم! بعد از یک مدت حال او خوب شد؛ یعنی به دنیا بازگشت. از او پرسیدیم که چه چیزی را می‌گفتی؟ گفت: آن موقع شیطان را می‌دیدیم و یک ساعتی که من خیلی به آن علاقه داشتم جلوی چشم من گرفته بود و می‌گفت اگر بگویی لا اله الا الله من آن را می‌شکنم. گفت آن ساعت را بیاورید که من آن را به کسی ببخشم و از آن دل بکنم. به‌خاطر همین است که گفته‌اند موقع مرگ و احتضار تلقین کنید و کمک به فرد بدهید که در حال گیجی است. برای اینکه شیطان نتواند غالب شود. خواند سوره یاسین و صافات موثر است؛ به‌خصوص سوره صافات بسیاری از وسوسه‌های شیاطین را دفع می‌کند. همچنین، خواندن دعای عدیله باعث می‌شود که فرد ایمان خود را از دست ندهد.

آخرین مورد که در روایت امیر مومنان علیه السلام نیز به آن اشاره شده این است که اعمال، اموال و فرزند فرد به گونه‌ای برای او مجسم می‌شوند. همان روایتی که فرد به اموال خود می‌گوید من در جهان برای شما خیلی زحمت کشیدم، شما برای من چکار می‌کنید؟ گفتند کفنی تهیه می‌کنیم. به فرزندان خود خطاب می‌کند، گفتند ما تو را تا قبر می‌بریم. به اعمال خود خطاب می‌کند، گفتند ما تا قیامت با تو هستیم. این چیزهایی است که محتضر در هنگام مرگ مشاهده می‌کند.[1]

---

۱. متن سخنرانی‌های حجت‌الاسلام عالی در برنامه سمت خدا در موضوع یاد مرگ، نوشته شده توسط هاشم محمدلو شهریور ۹۲.

فشار قبر چیست؟

استاد الهی قمشه‌ای ـ فیلسوف بزرگ جهانی ـ درباره اینکه مرگ واقعی چگونه است و فشار قبر چیست، آیا فشار قبر واقعیت دارد؟ بر این عقیده است که: جدا شدن روح از بدن هنگام مرگ قطعی، در کسری از ثانیه انجام می‌شود. این لحظه چنان سریع اتفاق می‌افتد که حتی کسی که چشمانش لحظه مرگ باز است، فرصت بستن آن را پیدا نمی‌کند. یکی از شیرین‌ترین تجربیات انسان دقیقاً لحظه جدا شدن روح از جسم می‌باشد. یک حس سبک شدن و معلق بودن.

بعد از مرگ، اولین اتفاقی که می‌افتد این است که روح ما که بخشی از آن هاله ذهن است و در واقع آرشیو اطلاعات زندگی دنیوی است، شروع به مرور زندگی از بدو تولد تا لحظه مرگ می‌کند و تصاویر به‌صورت یک فیلم برای روح بازخوانی می‌شود.

شاید گمان کنیم که این اتفاق بسیار زمان‌بر است. زمان، در واقع قرارداد ما انسان‌هاست. این ما هستیم که هر دقیقه را ۶۰ ثانیه قرارداد می‌کنیم. اما زمان در واقع فراتر این تعاریف است.

با مرور زندگی، روح اولین چیزی که نظرش به آن جلب می‌شود، وابستگی‌های انسان در طول زندگی است. برخی از این وابستگی‌ها در زمان حیات، حتی فراموش شده بود، ولی در این مرحله دوباره خودنمایی می‌کند. میزان وابستگی دنیوی برای هرکس متغیر است.

روح ازبین خاطراتش وابستگی‌های خود را جدا می‌کند. این وابستگی‌ها هم مثبت است هم منفی. برای مثال، وابستگی به مال دنیا یک وابستگی منفی و وابستگی مادر به فرزندش هم نوعی دلبستگی و وابستگی مثبت محسوب می‌شود. ولی به هرحال وابستگی است. این وابستگی‌ها، کششی به سمت پایین برای روح ایجاد می‌کند که او را از رفتن به سمت هادی یا راهنما جهت خروج از مرحله دنیا

بازمی‌دارد؛ یعنی روح بعد از مرگ تحت تأثیر دو کشش قرار می‌گیرد. یکی نیروی وابستگی از پایین و دیگری نیروی بشارت‌دهنده به سمت مرحله بعد.

اگر نیروی وابستگی‌ها غلبه داشته باشد، باعث می‌شود روح تمایل پیدا کند که دوباره وارد جسم گردد. چون توان دل کندن از وابستگی را ندارد و دوست دارد دوباره آن را تجربه کند. به‌همین‌جهت، روح به سمت جسم رفته و تلاش می‌کند جسم مرده را متقاعد کند که دوباره روح را بپذیرد. فشاری که به «روح» وارد می‌شود جهت متقاعد کردن جسم خود، در واقع همان فشار قبر است.

این فشار به‌هیچ‌وجه به جسم وارد نمی‌شود. چون جسم دچار مرگ شده و دردی را احساس نمی‌کند. پس فشار قبر در واقع فشار وابستگی‌هاست و هیچ ربطی ندارد که شخص قبر دارد یا ندارد. این فشار هیچ ربطی به شب زمینی ندارد و می‌تواند از لحظه مرگ شروع گردد.

یکی از دلایل تلقین دادن به فرد فوت شده، در واقع این است که به باور مرگ برسد و سعی در برگشت نداشته باشد. بعد از مدتی روح متقاعد می‌شود که تلاش او بیهوده است و فشار قبر ازبین می‌رود.

وابستگی‌ها باعث می‌شود که روح، شاید سال‌ها نتواند از این مرحله بگذرد. بحث روح‌های سرگردان و سنگین بودن قبرستان‌ها به‌دلیل همین وابستگی‌هاست. گاهی تا سال‌ها فرد فوت شده نمی‌تواند وابستگی به قبر خود و جسمی که دیگر اثری از آن نیست را رها کند.

به امید اینکه بتوانیم به درک این شعر برسیم:

دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ

بگذار و بگذر، ببین و دل مبند، چشم بینداز و دل مباز، که دیر یا زود باید گذاشت و گذشت، نگذارید گوش‌هایتان گواه چیزی باشد که چشم‌هایتان ندیده، نگذارید زبانتان چیزی را بگوید که قلبتان باور نکرده است».

درس سوم
مسیر انسان پس از مرگ

در ادامه، دیدگاه علامه درباره اعتقاد به معاد، مطرح می‌شود. در مسیر حیات انسان پس از مرگ و انتقال به عالم دیگر، دو منزلگاه وجود دارد:

۱. انسان در عالم برزخ

در قرآن کریم، به مسئله «جهان برزخ» و به‌طور کلی، اصل جهان برزخ بارها تصریح شده است، اگرچه به جزئیات آن اشاره‌ای نشده؛ بلکه تنها اصل وجود این جهان و بخشی از نتایج اعمال نیکوکاران و مجازات‌های آنها در آن به تصویر کشیده شده است.

در آیات قرآن کریم، در سه‌جا واژه «برزخ» به‌کار رفته که در دو جا (الرحمن: ۲۰ و فرقان: ۵۳) این واژه به‌معنای مرز و حایل تفسیر شده است؛ اما در یک‌جا (آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون)، علاوه بر مسئله مرگ، به عالم برزخ نیز اشاره شده است. عبارت «**يَوْمِ يُبْعَثُونَ**» در آیه «**وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**»[۱] اشاره به این مطلب دارد که عالمی به‌نام «برزخ» پیش از وقوع قیامت و

۱. مؤمنون، ۱۰۰.

پس از مرگ وجود دارد. در تفسیر این آیات، علامه می‌نویسند:

> مراد از اینکه فرمود: برزخ در ماورای ایشان است، این است که این برزخ در پیش روی ایشان قرار دارد و اگر آینده ایشان را ورای ایشان خوانده، به این عنایت است که برزخ در طلب ایشان است؛ همان‌طور که زمان آینده پیش روی انسان است.[۱]

طبق آنچه از کتاب و سنّت استفاده می‌شود، انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی، یک زندگی محدود و موقّتی دارد که از آن به «برزخ»، که واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است، تعبیر می‌شود.

علامه طباطبایی از این عالم به «عالم مثال» یاد می‌کند. مراد از «برزخ»، عالم قبر است که «عالم مثال» باشد و مردم در آن عالم، که بعد از مرگ است، زندگی می‌کنند تا قیامت برسد. بر این معنا، آیات قرآن و احادیث شیعه و اهل سنت اشاره دارد.[۲]

عالم مثال، همچون عالمی برزخی است میان عقل مجرّد و موجودات مادی. بنابراین، عالم مثال، موجودی است که ماده نیست؛ لکن بعضی لوازم ماده بودن همچون مقدار، شکل و عرض فعلی را داراست. انسان با جمیع خصوصیات ذات و صفات و افعالش در عالم مثال موجود است؛ بدون آنکه اوصاف رذیله و افعال سیئه و لوازم نقصی و جهات عدمی با وی همراه باشد.[۳]

جسم مثالی

روح انسان چون مجرّد است، برای ادامه مسیر حرکت خود در عالم برزخ،

---

۱. سیدمحمّدحسین طباطبایی، *تفسیر المیزان*، ج۱۵، ص۹۷.

۲. همان.

۳. همو، *حیات پس از مرگ*، ص۲۹.

نیازمند به یک کالبدی است که در آن قرار گیرد. این کالبد «جسم مثالی» نام دارد.

«انسان با جمیع خصوصیات ذات و صفات و افعالش، در عالم مثال موجود است، بدون اینکه اوصاف رذیله و لوازم نقضی و جهات عدمی با وی همراه باشند».[۱]

طرح عنوان «عالم مثال» و «جسم مثالی»، به خاطر لطافتی است که در این جسم وجود دارد. زیرا این جسم مثالی همان جسم مادی نیست؛ بلکه منظور از عالم مثال یا برزخ، عالمی است روحانی و ساخته شده از جوهری که از جهتی، به جوهر جسمانی و ازجهت دیگر، به جوهر عقلی شباهت دارد.

وجه اشتراک این جوهر با جوهر جسمانی در آن است که هر دو محسوس و قابل اندازه‌گیری هستند. وجه اشتراکش با جوهر عقلی در این است که منزّه از ماده بوده، و ازاین‌رو، به آن «جوهر نوری» اطلاق می‌شود.[۲]

حال پس از انتقال انسان به عالم برزخ، سؤال اساسی این است که انسان در برزخ چگونه زندگی می‌کند؟ آیا در آنجا به انتظار قیامت می‌نشیند و یا طعم عذاب و ثواب را می‌چشد؟

انسان پس از مرگ، به خاطر اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده است، مورد بازپرسی خصوصی قرار می‌گیرد و پس از محاسبه اجمالی، طبق نتیجه‌ای که از اعمال او گرفته می‌شود، از نوعی تنعم یا عذاب برخوردار می‌شود.

شکنجه در برزخ با شکنجه در قیامت به‌وسیله یک چیز صورت می‌گیرد، آن هم آتش است؛ منتها اهل برزخ از دور، از آتش رنج می‌برند و اهل قیامت

---

۱. همو، *انسان از آغاز تا انجام*، ص۹.

۲. امیر دیوانی، پیشین، ص۱۷۶؛ سید محمّدحسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج۱۷، ص۵۰۸.

در داخل آن قرار می‌گیرند. اهل برزخ به دلیل آنکه به‌کلی از دنیا منقطع نشده‌اند، مانند اهل دنیا صبح و شام دارند.[1]

پاسخ به سؤال قبر

در شب اول قبر، نکیر و منکر با چه زبانی از انسان سؤال می‌پرسند؟

از روایات بسیاری استفاده می‌شود که هنگامی که انسان را در قبر گذاشتند، دو فرشته از فرشتگان الهی به سراغ او می‌آیند و از اصول عقاید او و توحید و نبوت و ولایت و طبق برخی روایات، از چگونگی مصرف کردن عمر در طرق مختلف و طریق کسب اموال و مصرف آنها سؤال می‌کنند. چنانچه از مؤمنان راستین باشد، به‌خوبی از عهده جواب برمی‌آید و مشمول رحمت و عنایت حق می‌شود. حال، اگر نباشد، در پاسخ این سؤالات درمی‌ماند و مشمول عذاب دردناک برزخی می‌شود. از این دو فرشته که در قبر پرسش می‌کنند، در برخی روایات به‌عنوان ناکر و نکیر و در بعضی منکر و نکیر یاد شده است.[2]

اینکه این پرسش به چه زبانی صورت می‌گیرد؟ در روایات درباره آن تصریح نشده است. برخی احتمال داده‌اند که ازآنجایی‌که تلقین اموات به زبان عربی صورت می‌گیرد؛ احتمال دارد که سؤال قبر هم به زبان عربی باشد، به گونه‌ای که همگان متوجه آن می‌باشند.

این احتمال هم است که سؤال قبر به زبان میت متوفی باشد؛ یعنی متوفی از هر قوم و زبانی که باشد، پرسش هم به همان زبان صورت می‌گیرد. با توجه به اینکه در این مورد به‌صراحت، مطلبی در روایات نیامده است، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد.

---

۱. همان، ج۴، ص۹۴.

۲. *الکافی*، ج۲، ص۶۳۳؛ *بحارالانوار*، ج۶ ص۲۲۲.

پاسخ سؤال قبر از اعماق قلب می‌جوشد

البته توجه به این نکته نیز لازم است که از قرائن موجود در روایات برمی‌آید که، سؤال و جواب قبر یک سؤال و جواب ساده معمولی نیست که انسان هرچه مایل باشد در پاسخ آن بگوید؛ بلکه سؤالاتی است که پاسخ آن از درون جان انسان، از باطن عقاید هرکس می‌جوشد و تلقین اموات کمکی به جوشش آن است، نه اینکه بتواند مستقلاً اثر بگذارد، گویی جوابی است از عمق تکوین و حقیقت باطن.[1]

آیا آمادگی داری؟

آیا برای رفتن به عالمی که قرآن می‌فرماید یک روز آن به‌اندازه هزار سال است آماده گی داری؟ «**وَيَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**[2]؛ و آنان از تو [بر پایه ریشخند] شتاب در عذاب را درخواست می‌کنند، در حالی که خدا هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید [برای او زمان نزدیک، زمان دور، امروز، دیروز، گذشته و آینده مفهومی ندارد؛ بنابراین فاصله زمانی شما با عذاب الهی شما را دچار این پندار نکند که تهدید به عذاب، تهدیدی بی‌اساس و دروغ است؟]».

آیا عالمی که هر روزش هزار سال است، ارزش آن را ندارد که ما نسبت به آن علم و شناختی داشته باشیم؟ که به کجا می‌رویم و چگونه در این دنیا زندگی کنیم که در آنجا حیات راحتی داشته باشیم؟ آیا تنها با توکل به خدا بدون عمل صالح مسئله حل می‌شود؟

---

۱ . *پیام قرآن*، ج۵، ص۳۷۳، پرسمان اعتقادی.

۲. حج، ٤٧.

آنچه مسلم است، هر اندازه انسان معرفت الهی خود را بیشتر کند، دیـن او و اعتقادش قوی‌تر می‌شود، و هر اندازه که اعتقاد انسان قوی‌تر باشد از نعمت‌هـای الهی بهره بیشتری نصیبش می‌شود. چه اینکه این اصل در امور دنیایی نیز جـاری است. هر اندازه که انسان علم و مدرک تحصیلی بالاتری داشته باشد، از مادیـات دنیا بیشتر بهره‌مند می‌شود، و به میزان اینکه علم کمتری داشته باشد، بایـد بیشـتر زحمت بکشد و بهره کمتری هم عایدش می‌شود و استفاده چندانی هم نمی‌برد. بنابراین، برای «**یَوْمَ لا یَنفَعُ مَالٌ وَلا بَنُـونَ**؛[1] روزی کـه هـیچ مـال و اولادی سـود نمی‌دهد»، باید تلاش کرد؛ اما زحمـت بـدون علـم و آگـاهی چنـدان سـودمند نیست. پس، باید معارف را از قرآن و عترت کسب کرد تا اینکه انسان با افزایش علم خود، راه به بهشت و نعمت‌های الهی را پیدا کند.

سرنوشت انسان در برزخ

روح انسان در برزخ، به‌صورتی که در دنیا زندگی می‌کرد، به سر می‌بـرد؛ اگـر از نیکان باشد از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقرّبـان درگـاه خـدا برخـوردار می‌شود، و اگر از بدان باشد، در نقمت و عـذاب و مصـاحبت شـیاطین روزگـار می‌گذراند. خدای متعال در وصف حال گروهی از اهـل سـعادت مـی‌فرمایـد[2]: «گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌انـد؛ بلکـه زنـده‌انـد و نـزد خدایشان (در مقام قرب) روزی داده می‌شوند. آنها به‌خاطر نعمت‌هـای فراوانـی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده، خوشحالند و بـه‌خـاطر کسـانی کـه

---

۱. شعراء، ۸۸.

۲. «وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتا بَلْ أَحْیَاء عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُواْ بِهِم مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللّهَ لاَ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ»؛ (آل‌عمران: ۱۶۹ـ۱۷۱).

هنوز به آنها ملحق نشده‌اند خوش‌وقتند و می‌دانند که هیچ‌گونه ترس و اندوهی بر ایشان نیست. مژده می‌دهند با نعمت و فضل (وصف‌نشدنی) خدا و اینکه خدا مزد و پاداش مؤمنان را ضایع و تباه نمی‌کند».

علامه در تفسیر المیزان، در ذیل این آیه می‌گوید:

> «روزی خوردن» نمونه «فعل»، و «فرح» نمونه و اثر «شعور» است؛ زیرا خوشحال شدن فرح داشتن شعور است. کلمه «استبشار»، به‌معنای این است که در طلب این باشی که با رسیدن خیری، خرسند شوی.
>
> بنابراین، این آیه نیز بر حیات برزخی دلالت دارد و افراد در این حیات برزخی یا متنعّم هستند و یا معذّب، تا آنکه قیامت برپا شود.[1]

نتیجه بحث

تا بدینجا نتیجه بحث این شد که انسان به‌عنوان موجود برگزیده، علاوه بر خلقت جسم وی، دارای قدرت برتری به‌نام «روح» است که ازسوی پروردگار به او اعطا گردیده تا بتواند از آن برای هدایتش به‌سوی سعادت استفاده کند. این مخلوق برگزیده با تمام پیچیدگی وجودی‌اش، نمی‌تواند از مرگ فرار کند. انسان پس از قطع ارتباط با دنیا، در عالمی به نام «عالم برزخ» با جسم مثالی به سر می‌برد، تا اینکه روز محشر و قیامت فرارسد و نتیجه اعمال هر کس مشخص گردد. در این حیات برزخی، افراد یا متنعّم هستند و یا معذّب (اهل برزخ از دور از آتش رنج می‌برند) تا آنکه قیامت برپا شود.

---

۱. تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۹۵.

۲. قیامت و رستاخیز انسان

در میان کتب آسمانی، قرآن کریم تنها کتابی است که از روز «رستاخیز» به تفصیل سخن گفته است و در دیگر کتاب‌های آسمانی، تنها اشاره‌ای مختصر بدان وجود دارد.

قرآن، بارها، با نام‌های گوناگون از روز رستاخیز را یاد کرده و گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل، سرنوشتی را که جهان و جهانیان در این روز دارند، مطرح کرده و بارها تذکر داده که ایمان به روز جزا (روز رستاخیز) همتراز با ایمان به خدا و یکی از اصول سه‌گانه اسلام است و فاقد آن ایمان (منکر معاد)، از آیین اسلام خارج بوده و سرنوشتی جز هلاکت ابدی ندارد.

حقیقت امر نیز همین است؛ زیرا اگر از جانب خدا حساب و کتابی در کار، و جزا و پاداشی در پیش نباشد، دعوت دینی که مجموعه‌ای از فرمان‌ها، اوامر و نواهی الهی است، کمترین اثری دربرنخواهد داشت و وجود و عدم دستگاه نبوّت و تبلیغ در اثر، مساوی خواهد بود.

ازسوی دیگر، قرآن نیز تأکید دارد که گمان نبرید این دنیا بیهوده و عبث است؛ بلکه هرکس با برپایی قیامت، پاداش اعمال خود را می‌بینند. در کتاب مقدّس نیز از مرگ و معاد چنین یاد شده است: خداوند می‌میراند و زنده می‌کند و به قبر فرو می‌آورد و برمی‌خیزاند.[1]

از این بیان‌ها، روشن می‌شود که اهمیت تذکر و یادآوری روز رستاخیز، معادل با اهمیت اصل دعوت دینی است. و نیز روشن می‌شود که ایمان به روز جزا مهم‌ترین عاملی است که انسان را به ملازمت تقوا و اجتناب از اخلاق

---

۱. سیدامیرعلی نقوی، عالم برزخ در آثار علامه طباطبایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد الهیات و معارف اسلامی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیؒ، ۱۳۸۰، ص۲۴ـ۲۵، به‌نقل از: کتاب مقدّس ترجمه قدیم، گودالمنگ سری، انتشارات ایلام، ۱۹۹۹، کتاب سموئیل، ب ۲، جمله ۶، ص۳۳۰.

ناپسند و گناهان بزرگ وادار می‌کند؛ چنان‌که فراموش کردن یا ایمان نداشتن به آن، ریشه اصلی هر بزه و گناهی است. خدای متعال می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**[۱]؛ قطعاً کسانی که از راه خدا بیرون رفته، گم‌راه شوند، برایشان عذاب سختی است، به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند».

چنان‌که پیداست، در این آیه کریمه، فراموشی روز حساب منشأ هر گم‌راهی به‌شمار آمده است. تأمّل در آفرینش انسان و جهان و همچنین درباره غرض و هدف شرایع آسمانی، در پیش بودن چنین روزی (رستاخیز) را روشن می‌سازد. خداوند می‌فرماید: «**أَفَحَسِبتُم أَنَّما خَلَقناكُم عَبَثًا وَأَنَّكُم إِلَينا لا تُرجَعونَ**[۲]؛ آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و (حکمت و فلسفه‌ای در آفرینش شما نیست، این است که به فساد پرداخته‌اید؟ و چنین انگاشته‌اید که) به‌سوی ما (برای حساب و کتاب) برگردانده نمی‌شوید».

در آیه دیگر می‌فرماید: «**الَّذى خَلَقَ المَوتَ وَالحَياةَ لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ العَزيزُ الغَفورُ**[۳]؛ همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است. و چون مردم به دو گروه نیکوکاران و بدکاران منقسم می‌شوند».

در این صورت، مقتضای عدل الهی آن است که نشئه دیگری وجود داشته باشد که در آن، هریک از دو دسته نام‌برده جزای عمل خود را بیابند و هرکدام مناسب حال خود زندگی کنند. خدای متعال در قرآن کریم، به این دو حجت اشاره نموده، می‌فرماید: «ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده

---

۱. ص، ۲۶.
۲. مؤمنون، ۱۱۵.
۳. ملک، ۲.

نیافریدیم؛ آنها را جز به حق و از روی حکمت و مصلحت خلق نکردیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».[1]

این آیه و آیاتی شبیه آن، احتجاجی است از طریق غایات؛ زیرا اگر امر خلقت آسمان و زمین و آنچه را بین آن دو است به‌سوی غایتی باقی و ثابت منتهی نشود، باطل خواهند بود، و باطل محال است تحقق پیدا کند و در خارج موجود شود. علاوه بر این، صدور چنین خلقتی از خالق حکیم محال است، در حالی که شکی در حکیم بودن خالق نیست.[2]

در جای دیگر، هر دو حجت را در یک آیه جمع نموده، می‌فرماید: «آیا کسانی که به جرم و جنایت پرداخته‌اند، گمان می‌برند که ما آنان را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، قرار خواهیم داد، تا زندگی و مرگشان برابر باشد؟ بد حکمی است که می‌کنند! خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و برای اینکه هر نفس به آنچه باعمل خود کسب کرده است جزا داده شود، بی‌آنکه به مردم ستم شود».[3]

نوع انسان؛ از جمله آفریدگان و بندگان خداوند است که باید از اوامر و نواهی او پیروی و فرمان‌برداری کند. خدای متعال ازآن‌رو که به ایمان و اطاعت وعده ثواب و پاداش نیک داده، و به کفر و معصیت، وعید عقاب و سزای بد داده ــ و چنان‌که فرموده ــ خلف وعده نخواهد نمود.

---

۱. دخان، ۳۸ـ۳۹؛ «**وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**».

۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج۱۷، ص۲۷.

۳. جاثیه، ۲۱ و ۲۲؛ «**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاء مَّحْيَاهُم وَ مَمَاتُهُمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**».

و ازآن‌رو که عادل است و مقتضای عدل او این است، در نشئه دیگری دو گروه نیکوکار و بدکار را که در این نشئه، موافق خوبی و بدی خود زندگی نمی‌کنند، از هم جدا کرده، خوبان را زندگی خوب و گوارا و بدان را زندگی بد و ناگوار عطا می‌نماید.

قرآن با اشاره‌های گوناگون، به اجمال، می‌فهماند که جهان آفرینش با همه اجزای خود، که یکی از آنها انسان است، با سیر تکوینی خود، که پیوسته رو به کمال است، به‌سوی خدا در حرکت است و روزی خواهد رسید که به حرکت خود خاتمه خواهد داد و در برابر عظمت و کبریای خدا، انیّت و استقلال خود را به‌کلی ازدست می‌دهد.

انسان نیز، که یکی از اجزای جهان و تکامل اختصاصی وی از راه شعور و علم است، شتابان به‌سوی خدای خود در حرکت است و روزی که حرکت خود را به آخر رسانید، حقّانیت و یگانگی خدای یگانه را آشکارا مشاهده خواهد نمود. او خواهد دید که قدرت و ملک و هر صفت کمال در انحصار ذات مقدّس خداوندی است و از همین راه، حقیقت هر شیء ـ چنان‌که هست ـ بر وی مکشوف خواهد شد.

اگر انسان به واسطه ایمان و عمل صالح، در این جهان ارتباط و اتصال و الفت و انس با خدا و نزدیکان او داشته باشد با سعادتی که هرگز به وصف نمی‌آید، در جوار خدای پاک و صحبت پاکان عالم بالا به سر می‌برد.

درست است که اعمال نیک و بد انسان در این نشئه گذران است و از میان می‌رود، ولی صور اعمال نیک و بد در باطن انسان مستقر می‌شود و هرجا برود، همراه اوست و سرمایه زندگی شیرین یا تلخ آینده اوست. در واقع، یکی از احکام اعمال تجسّم آن است و به حکم آیات، اعمال بندگان در محضر حق

بایگانی شده، روزی مجسّم خواهد شد.[۱] مطالب گذشته را می‌توان از آیات ذیل استفاده نمود. خدای متعال می‌فرماید: «**إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى**[۲]؛ برگشت مطلقا به سوی خدای توست».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي**[۳]؛ ای نفس اطمینان و آرامش‌یافته (با یاد خدا)! به‌سوی خدای خود بازگرد، در حالی که تو خشنودی و از او خشنود شده‌ای، پس در میان بندگان من داخل شو و در بهشت من درآی».

علامه طباطبایی می‌نویسد:

> وقتی که در روز قیامت حقیقت امر بر ایشان معلوم شد، آن‌وقت به حقّانیت شرایعی که انبیا بر ایشان آورده بودند، اعتراف خواهند کرد، و وقتی می‌بینند دستشان از هر چیزی خالی است و خود را هلاک ساخته‌اند، ناچار یکی از دو چیز را مسئلت می‌نمایند:
>
> یا می‌گویند: آیا شفیعی هست که ما را از هلاکتی که بر سرمان سایه افکنده، نجات دهد؟ و یا التماس می‌کنند: آیا ممکن است ما را به دنیا برگردانید تا این‌بارعمل صالح نموده و غیر آنچه انجام داده‌ایم، انجام دهیم؟[٤]

همچنین خداوند می‌فرماید:

«**أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحا فَمُلَاقِيهِ**[۵]؛ ای انسان! تو با رنج به‌سوی خدای خود در کوشش هستی؛ پس او را ملاقات خواهی کرد».

---

۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج۲، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره.

۲. علق، ۸.

۳. فجر، ۲۷ ـ ۳۰.

٤. سیدمحمدحسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج۸، ص۱٦۸

۵. انشقاق، ٦.

و نیز می‌فرماید: «**مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ**[1]؛ هرکس ملاقات خدا را امیدوار باشد، موقعی را که خدا برای ملاقات مقرّر فرموده است، خواهد آمد و آن روز قیامت است».

زیرا اگر قیامتی در کار نبود، دین و ایمان به‌کلی لغو می‌شد. «لقاءالله» به این معناست که بین او و خدا حجابی نباشد.[2] و در بیان هویّت جزای اعمال، می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**[3]؛ ای کسانی که کافر شدید! اعتذار مجویید. امروز (روز رستاخیز) جزایی که به شما داده می‌شود، همان اعمالی است که انجام می‌دادید».

نتیجه بحث معاد

نتیجه بحث از مجموع کلام علامه طباطبایی، به این شرح است:

انسان موجودی است مرکب از جسم و روح که تنها نحوه ارتباط با همدیگر را برقرار می‌کنند. آنچه اصالت دارد و در تمام مراحل حیات انسان وجود دارد «روح» است و جاودانگی روح به تجرّد آن بوده و تا روز قیامت باقی و فناناپذیر است.

علامه طباطبایی علاوه بر پذیرش هر دو نوع معاد، درباره معاد جسمانی معتقد است که نشئه دنیای انسان به نشئه دیگری در نهایت کمال و حیات تبدیل می‌گردد.

تجسم اعمال

حقیقت انسان به قلب اوست و حشر و نشرش نیز طبق همان است. در فلسفه

---

۱. عنکبوت، ۵۰.

۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، *تفسیر المیزان*، ج۱۶، ص۱۵۱.

۳. تحریم، ۷.

اسلامی ثابت شده که انسان در این دنیا «نوع» است؛ یعنی ماهیت گوناگون دارد، ولی در آخرت، «جنس» است و دارای انواع گوناگون، محشور می‌شود.

گفته شده یکی از معانی آیه مبارکه «**وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ**» (هنگامی که حیوانات وحشی محشور می‌شوند) این است که انسان به‌صورت حیوانات وحشی محشور می‌شود و می‌فهمد که انسان بوده و این نتیجه اعمالش است که مجسم می‌شود.[1] و دلیل اینکه، عقل هر عاقلی حکم می‌کند به اینکه دفع عقاب محتمل واجب است و ما در امور دنیوی همیشه مصالح را در نظر می‌گیریم و حال آنکه برای امور اخرت و زندگی ابدی، مصلحت‌اندیشی اولاتر و عاقلانه است.

اصناف انسان‌ها

رسول اکرمﷺ فرمودند: «**خلق الله الانسان ثلاثة أصناف: صنف کالبهائم**...؛ خداوند انسان‌ها را برسه دسته و گروه خلق کرد: گروهی مانند حیواناتند».

قال الله تعالی: «**وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**؛[2] مسلماً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به‌وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به‌وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند، اینانند که غافل [ازمعارف و آیات خدای]اند».

---

۱. از کتاب از ملک تا ملکوت، ص۴۸.

۲. اعراف، ۱۷۹.

دسته دوم:

و صنف اجسادهم اجساد بنی آدم و ارواحهم ارواح شیاطین...؛ گروهی جسم‌های آنان مانند بنی‌آدم، و ارواح آنان ارواح شیاطین است.

دسته سوم:

و صنف کالملائکه فی ظل الله یوم لا ظل الا ظله؛ گروهی مانند ملائکه، در سایه و «نور» الهی هستند در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست».

بیشتر قلوب را جنود شیاطین فتح کرده‌اند و مالک شده و در آن تصرف می‌کنند با وسوسه‌های دنیای فانی. و سلطنت شیطان ساری در گوشت و خون انسان شده، و محیط بر قلب و بدن و زندگی اوست. پس، برای رسیدن به مقام انسانیت، سرمایه انسان عمر اوست و سِلاحش قلب اوست و قلب عرش رحمان است پس غیر از رحمن را از قلب بیرون کن و خانه را پاکیزه برای جنود رحمان قرار ده.

«خداوند عالم تمام نعمت‌های خود را برای بنی‌آدم آفریده و مقصود او ایصال نعمت وجود و تلبّس به لباس حیات و ایجاد ایشان از کتم عدم در عرصه شهود، اعطای وجود سرمدی و حیات ابدی است و نشئه دنیا را مزرعه نشئه آخرت مقرر فرموده است.

کوچ کردن از عالم فنا به عالم بقاء، موقوف است به طی مسافتی و خداوند عالم «برزخ» را مسافت آن نعمت جاودانی قرار داده، و امتحان‌خانه حسن و قبح عمل بندگان را اجلی مقرر فرموده است که بعد از انقضای مدت، جزای اعمال ایشان را در خانه مقصود جاودانی عطا فرماید: «**الَّذی خَلَقَ المَوتَ وَالحَیاةَ لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلاً وَهُوَ العَزیزُ الغَفورُ**؛[1] همان کسی که مرگ و زندگی را پدید

---

۱. ملک، ۲.

آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است».

از کلمات حضرات ائمه اطهار علیهم‌السلام معلوم می‌شود که بعد از موت، نفس باقی بوده، و فنا بر او راه نمی‌یابد و در آن حال یا در نعمت و لذت است اگر از محض ایمان باشد، و یا در نقمت و زحمت است اگر از محض کفار باشد، و یا مهمل می‌ماند اگر داخل در مستضعفین بوده باشد.

واجب است اعتقاد بر سؤال قبر؛ یعنی عالم برزخ، و سؤال و جواب مستلزم حیات و قدرت و تکلم است. بنابراین، قبر دو معنی دارد یا قبر دو نوع است: یکی محلی که شخص در آنجا مدفون است. دیگری محلی که روح متوقف شده در مقام سؤال و جواب است، و منظور از قبر اصلی و فشار قبر همین قسمت اخیر است نه قبر ظاهری».[1]

تجلی اعمال در سیمای انسان

در عالم برزخ تمام صورت‌ها، صورت عمل به خود می‌گیرند و نتیجه اعمال انسان را منعکس می‌نمایند، سیما و صورت محبوسین، ماورای عالم مادی بوده و بسیار زشت‌تر از سیمای دنیوی آنان است. و آن از تأثیر عمل آنها است. و همین‌طور زیبایی صورت متنعمان، گرچه صورتشان شبیه صورت دنیوی و عالم مادی آنان است. اما ماوراء زیبایی عالم ماده است. و در آنجا هرگونه، امراض جسمی و روحی به‌کلی برطرف شده، با صورت زیبای عمل آراسته هستند، به‌اندازه‌ای زیبا هستند که هرگونه وجاهتی تصور شود، هرگز قابل مقایسه با آن نیست. «زیبایی صورت آنان، زیبایی عملشان است».

۱. مبدأ و معاد، ازلیت و ابدیت، ص۱۴۵ و ۱۴۶.

آری، علم و عمل، دو گوهر نورانی هستند و نفس به‌وسیله این دو گوهر، نورانی می‌گردد. بهره انسان هرچه از این دو گوهر فروزان بیشتر باشد، مراتب وزن انسانی او بالاتر است. آلام و لذات اخروی انسان به نسبت ادراکات یا عدم ادراکات اوست. ادراکات الهی در اصل نصیب کسانی است که از علم و عمل الهی بیشتر و بلکه در حد اعلا بهره‌مندند.

در نشئه دیگر، انسان به‌صورت علم و عمل خویش برانگیخته می‌شود و بدنی را که خود به نشئه دیگر می‌برد، بدنی است که خود او ساخته است.

آن بدن را بذرهایی ساخته‌اند که در مزرع دل کاشته است؛ چه اینکه، هر کسی زارع و مزرعه و بذر خویش است: «**الدنیا مزرعة الاخرة**». هر عملی ظاهری و باطنی دارد، زیرا در اعمال قدرت خلاقیه وجود دارد و هر عملی اعم از اینکه خیر باشد یا شرّ، خالق صورت باطنی انسان است.

صورت باطنی اعمال

صورت باطنی اعمال چند قسم است که از جمله آنها صورت ملکوتی و لاهوتی است، و پاداش و مجازات اخروی هرکس همان تجسم باطن اوست که ممکن است در سه مرحله بر او محیط و جلوه‌گر شوند: «دنیوی، برزخی و اخروی».

حضرت علی؈ می‌فرماید: «آن قرینی که با تو دفن می‌شود و با تو در عالم برزخ و قیامت است، آن غایات و نهایات اعمال و افعال تو است»؛ یعنی موت، جدایی از غیر خود است و همه انتسابات اعتباری انسان در موقع مرگ از او جدا می‌گردد و همنشینان او از زشت و زیبا، غایات اعمال و افعال اوست.

آری، باطن اعمال انسان همواره قرین اوست و از این‌رو، می‌توان گفت که ریشه اشجار سعادت در نفس انسان غرس شده است. این است که امام علی؈ می‌فرماید: «وزن انسانی خود را با علم و عمل بالا ببرید و بدانید که با دنیا

آخرت است»؛ یعنی هم‌اکنون بهشت و جهنم موجود است، نه اینکه آخرت بعد از دنیا باشد یا در طول زمانی آن قرار گیرد.

مردان الهی آنانند که قبل از روز حساب، هر روز به محاسبه وزن انسانی خود می‌پردازند، زیرا آنان این تعلیم الهی را فراگرفته‌اند که «الوزن یومئذٍ الحق» روز قیامت وزن حق است و موزون اعمال انسان‌هاست.

«بنابراین سیر در عوالم روحانی و اخذ نتایج معنوی برای بارور ساختن استعدادهای عالیه انسانی و تکامل جوهر اصیل روح الهی، نیاز به تزکیه روح از آلایش‌های نفسانی و تعلقات غیر الهی دارد. آنانکه در دار دنیا به تصفیه نفس خود از رذائل اخلاق و ذمائم اعمال نپرداخته‌اند، و در انجام حسنه و اکتساب فضائل مستحسنه قصور ورزیده‌اند و در نتیجه، روحشان به صیقل تزکیه روشنی و صفا نیافته تا انکشاف حقایق در آن حاصل شود، بلکه در اثر ورود آثار ظلمانیه از قبول اشراق و انوار محروم مانده‌اند، بعد از مرگ برای طی مراحل تکامل، ناچار از تحمل فشار قبر؛ یعنی عالم برزخ و نیز عالم آخرت هستند».

آثار ماتأخّر

موقعی که جان به درگاه ربوبیت تسلیم می‌شود، دفتر حساب او بسته می‌شود و دیگر او را آن قدرت نیست که در آن عمل نیکی ثبت نماید، اما استثنائاً دفتر شش فرقه بسته نمی‌شود. ازجمله افرادی که دفتر حسابشان بسته نمی‌شود، دانشمندان و علمایی هستند که از خود کتبی به یادگار گذاشته‌اند که موجب ارشاد جامعه باشد. اینان در اعمال افرادی که ازطریق آن کتب ارشاد شوند، سهیم می‌باشند و از لحاظ مقام معنوی و نعم الهی از آثار خیر این عمل برخوردارند ؛ البته به شرطی که آن نوشته‌ها به رضای حق و با اخلاص باشد و خود آن عالم نیز عاقبت به خیر شود.

اگر فردی با رنج و زحمت کتبی بنویسد که سبب ارشاد و هدایت جامعه

باشد، ولی عملش توأم با جاه‌طلبی، شهرت‌پرستی و سایر اغراض غیر الهی باشد، اگر به توفیق الهی به مقام توبه برآید و توبه‌اش مقبول درگاه الهی قرار گیرد، آنگاه مورد عنایت پروردگار واقع شده از آثار معنوی آن کتب روز به روز استفاده خواهد کرد، و حتی اگر ستمکاران موانعی ایجاد کنند که جامعه از برخورداری آن کتب محروم شود، باز این عالم از ناحیه آن کتب مقدسه از نعم و مواهب الهی برخوردار است.

بالاتر از همه، وقتی است که در حال حیات و ممات یک دانشمند ربانی، موانعی ایجاد شود که مردم از کتب الهی او بهره‌ای نداشته باشند و یا آنها را بسوزانند و ازبین ببرند، باز هم تا قیام قیامت خداوند متعال مقام معنوی آن عالم را بالا می‌برد. زیرا در پیشگاه الهی مقام معنوی هرکس به نسبت اخلاص و انجام وظیفه اوست، و آن مرد الهی حتی‌الامکان به دین خدا خدمت و انجام وظیفه نموده است. و اگر به دلایلی جامعه از این کتب بهره‌ای نبرد، این نارسایی متوجه او نیست.

چنانکه در آیات قرآن خطاب به رسول اکرمﷺ آمده است: ای حبیب ما! در قبال گمرایی گمراهان محزون مباش، تو انجام وظیفه کرده ای. بنابراین، در شخص واجد شرایط، مقام معنوی تا قیام قیامت رو به ازدیاد است.

در آیه مبارکه می‌فرماید: «**وَنَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَآثارَهُمْ**؛ آنچه را از قبل فرستاده و آثار آن را می‌نویسیم». و نیز می‌فرماید: «**ینبؤ الانسان یومئذ بما قدّم و أخرة**؛ و آگاه می‌شود انسان در آن روز از آنچه پیش‌فرستاده و تأخیر انداخته است».

در آیات و اخبار، توصیه فراوانی به توجه به اموات شده است. احسان و عبادت و تلاوت آیات قرآن به رضای حق و اهدای اجر آن به اموات، سبب برخورداری آنان از الطاف الهی می‌شود. و اثرات روحی و روانی خاصی برای زندگان و مردگان دارد [۱]

---

۱. علی اللهوردیخانی، *مبدأ و معاد*، فصل نهم عالم مقدس برزخ، ص۱۴۵ـ۱۵۲؛ به‌طور خلاصه.

درس چهارم
ثمره وجود انسان

مرحله بیستم و آخرین سیر انسان، بهشت یا جهنم است که در حقیقت ثمره وجود اوست. قرآن کریم در بسیاری از آیات خود تصویری از ویژگی‌های بهشت و اوصاف زندگی بهشتیان ارائه می‌دهد که مطالعه در این آیات ـ که در جای‌جای آنها خداوند مؤمنان پرهیزکار را به چنین پاداشی بشارت می‌دهدـ علاوه بر نمودار ساختن هدف باری‌تعالی از خلقت و دوستی بی‌کرانش نسبت به انسان، می‌تواند موجب انگیزه در انتخاب راهی باشد که انسان همواره و به‌طور فطری در پی آن بوده است. همچنین، درک درست این آیات، می‌تواند راهنمایی باشد که پیش از مرگ نیز انسان را از یک زندگی بهشتی بهره‌مند نماید.

بهشت و جهنم، ثمره وجود انسان

در حقیقت، بهشت و جهنم ثمره وجود خود انسان است. گناه، آدمی را از مرتبه انسانیت تنزّل داده و وارد مرحله حیوانیت می‌کند و تا زمانی‌که انسان آتش جهنمِ درون نفس خود را خاموش نکند، قادر به تقویت نورانیت خود نخواهد بود. در برخی از افراد، این جنبه ناریت و ظلمانیت هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود و تا ابد با آنها همراه است.

جهنم، ثمره وجود کافران است. به‌عبارت دیگر، دلیل اینکه کافر به بهشت راه پیدا نمی‌کند، این است که چون این فرد مریض و ظلمانی است، قابلیت رفتن به بهشت را ندارد. ولی هر انسان مؤمنی؛ حتی اگر ذره‌ای ایمان در قلبش وجود داشته باشد حتماً به بهشت خواهد رفت؛ اما به‌اندازه‌ای که گناه کرده و ظلمانی شده، باید در بیمارستان جهنم بماند تا شفا یابد، و پس از آن ـ ان‌شاءالله ـ رحمت الهی شامل حالش می‌شود و به بهشت راه خواهد یافت.

چنانچه می‌بینیم؛ حتی حضرت آدم با اینکه اولین انسانی بود که خداوند او را آفرید، و با وجود اینکه ایشان اولین پیامبر هم بود (چون خداوند او را آفریده بود تا پیامبر خدا، و خلیفه الله در ارض گردد)، وقتی پس از نافرمانی توبه کرد و خداوند هم توبه او را قبول کرد و او را بخشید، اما دیگر او را به بهشت نبُرد؛ بلکه به او فرمود که طبق شرایط خاصی می‌توانی به بهشت راه‌یابی. انسان، از راه شریعت و طریقت به حقیقت خواهد رسید و آن فوز عظیم و سعادت ابدی می‌باشد.

بهشت و جهنم در قرآن

بهشت، اقامتگاه ابدی مؤمنان و صالحان رستگار در جهان آخرت است و بهشتیان کسانی هستند که به‌تصریح قرآن در ترازوی اعمال، کفه کارهای نیکشان از کفه بدی‌هایشان سنگین‌تر است. در قرآن مجید، بهشتیان را به نام‌ها و صفاتی چون اصحاب یمین (مدثر، ۳۹ و واقعه، ۹۱) و اصحاب الجنة (یس ۵۵ و اعراف ٤٤) می‌خوانند.

«جنت»: به هر بستان دارای درختی که با درختانش زمین را پوشانده باشد «جنت» گفته می‌شود. بهشت معادل واژه جنت است که مفرد و جمع آن در قرآن بیش از ۱۳۰ مرتبه به‌کار رفته است. توصیف بهشت در سوره‌هایی مثل

الرحمان، واقعه و دهر، به‌صورت مفصل و در سوره‌های دیگر به‌صورت مختصر و گذرا بیان شده است.

بیشتر دانشمندان اسلامی معتقدند که بهشت هم‌اکنون وجود خارجی دارد[۱] و در درون و باطن این جهان است؛ اما برای ما قابل درک نیست. به‌عبارت دیگر، بهشت و دوزخ محیط بر این عالم است و این جهان همانند جنینی درون آن قرار دارد.

قرآن، علاوه بر تعابیر کلی بهشت، به‌طور خاص از چهار بهشت به نام‌های جنةالنعیم، جنةالمأوی، جنةعدن و جنةالفردوس نام برده و در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نیز بر این بهشت‌های چهارگانه تأکید شده است: **أما الجنان المذکوره فی الکتاب فإنهن جنة عدن و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی.** اکنون سؤال اصلی این است که باتوجه به آیات قرآن و روایات، اگر بهشت‌های چهارگانه ویژگی‌های خاصی دارند، سلسله مراتب آنها براساس این ویژگی‌ها چگونه است؟

ویژگی‌ها و مراتب بهشت‌های چهارگانه

الف) جنت نعیم

«**وَاجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ**[۲]؛ و مرا وارثان بهشت پر نعمت گردان».

«**إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ النَّعِیمِ * خالِدِینَ فِیها وَعْدَ اللّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ**[۳]؛ ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، باغ‌های پر نعمت بهشت از آن آنهاست، جاودانه در آن خواهند ماند. این وعده حتمی الهی است و اوست عزیز و حکیم».

---

۱. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج۳، ص۹۳.

۲. شعراء، ۸۵.

۳. لقمان، ۸ـ ۹.

«**إِلاَّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ * أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَواکِهُ وَهُمْ مُکْرَمُونَ * فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ**؛[1] ... جز بندگان مخلص خدا که از این کیفرها برکنارند، برای آنان روزی معین و ویژه‌ای است، میوه‌های گوناگون پر ارزش و آنها گرامی داشته می‌شوند در باغ‌های پرنعمت بهشت».

«**وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ * فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ**[2]؛ و سومین گروه، پیشگامان پیشگامند، آنان مقربان‌اند، در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند».

«**فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ * فَرَوْحٌ وَرَیْحانٌ وَجَنَّةُ نَعِیمٍ**[3]؛ پس اگر او از مقربان باشد، در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است».

در آیه دیگر نیز می‌فرماید: «**إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعِیمِ**[4]؛ مسلماً برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغ‌های پر نعمت بهشت است».

از امام صادق علیه السلام منقول است: **إن الله سیجمع لنا و لشیعتنا الدنیا و الآخرة و یدخلهم جنات النعیم و یدخل عدونا الجحیم** (کلینی، ۱/۴۷٤). از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز منقول است: کسی که حسن خلق داشته باشد و سخاوتمند باشد، به جنات نعیم خواهد رفت (صدوق، الخصال، ۹٦). همچنین، در حدیثی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله منقول است: **من بکی من خشیة الله أدخله الله جنات النعیم** (همان، ۲۰۱).

با توجه به آیات فوق و سیاق آنها، و نیز روایات مذکور، جنات نعیم وارثانی دارد که همان صالحان و صادقان‌اند. و حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند می‌خواهد که او را از صالحان و صادقان و ورثهٔ جنت نعیم قرار دهد. صالحان کسانی هستند که از دانش معارف دین و شناخت کردار درست بهره مندند.

---

۱. صافات، ٤٣ـ٤٠.
۲. واقعه، ۱۰ـ۱۲.
۳. همان، ۸۸ـ ۸۹.
٤. قلم، ۳٤.

جنت نعیم، جایگاه مؤمنانی است که عمل صالح انجام مـی‌دهنـد. مؤمنـان نیکوکاری که به بهشت وارد می‌شوند در آن جاودانه خواهند بود. جنت نعـیم، جایگاه بندگان مخلص خداوند و سبقت‌گیرندگان در کارهـای نیـک (کسـانی که در کارهای نیک به‌سوی آمرزش الهی و بهشت برین سبقت مـی‌گیرنـد) و جایگاه مقربان درگاه خداوند است. و پرهیزکـاران نیـز نـزد پروردگارشـان در جنات نعیم‌اند.

نعمت‌های جنت نعیم

نعمت‌های جنت نعیم، برای بندگان مخلص و مقربان عبارت است از:

رزق معلوم و میوه‌های گوناگون، برخورداری از کرامت خاص، نشسـتن بـر تخت‌های روبه‌روی هم، جامی از باده زلال که دور آنها گردانده می‌شود، بـاده‌ای سفید و درخشان که برای نوشندگانش بسی خوشگوار است و نـه زیـانی دارد و نه ایشان از آن به مستی می‌افتند، حوریانی با چشم‌های فروهشـته و زیبـا کـه از شدّت سپیدی و شفافیت، گویا تخم پرندگان‌اند که پنهانشان کرده‌انـد، حوریـانی همچون مروارید نهفته در صدف، پسرانی همواره نوجوان و شاداب با جام‌هـایی از نوشیدنی‌ها و لبریز از باده زلال و روان که از نوشیدن آن سردرد نمی‌گیرنـد و مست و بی‌خرد نمی‌شوند و با هرگونه میوه و با هر گوشت پرنده‌ای که مقربـان برگزینند بر گردشان می‌گردند.

در آنجا نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه به ارتکاب گناهی متهم مـی‌شـوند و جز سلام سخنی نمی‌شنوند. همه انبیاء و شیعیان اهل بیـت‌ﻋﻠﻴﻬﻢ‌السلام در جنـات نعـیم خواهند بود. «حسن خلق، سخاوتمندی و خشیت از خداونـد؛ از جملـه عوامـل ورود به جنات نعیم است».

ب) جنت مأوی

«مأوی» اسم مکان است از أوی؛ یعنی جایگاهی که در آن مسکن می‌گیرند. جنه‌المأوی در آینه احادیث و آیات قرآن عبارت‌اند از:

«أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ؛[1] اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت جاویدان از آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی خداوند از آنهاست به پاداش آنچه انجام می‌دادند».

«نزّلاً» بما کانوا یعملون؛ یعنی عطاءاً بما کانوا یعملون. «مأوی»، مکانی است که انسان در آن ساکن می‌شود و مأوی می‌گزیند. و «نزل»، هر آن‌چیزی است که برای میهمان فراهم می‌شود از خوردنی و نوشیدنی و تعمیم‌یافته به هرچه که به میهمان عطا می‌شود. و چون اهل جنت مأوی، در حکم میهمان هستند، همان‌طور که از میهمان پذیرایی می‌شود از آنها نیز پذیرایی می‌شود. برخی گفته‌اند: «نزلاً»؛ یعنی ضیافةً و کرامةً. جنت مأوی نزدیک درخت سدره است، درختی که در انتهای آسمان‌هاست (طباطبایی، ۱۹/۳۲).

رسول اکرم ﷺ جنةالمأوی را در معراج این گونه روایت می‌فرمایند: «**و لقد رآهُ نزلةً أُخری عند سدرة المنتهی عندها جنّةُ المأوی**[2]؛ و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد، نزد سدرةالمنتهی که جنةالمأوی در آنجاست».

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «**«و أمّا من خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهوی فإنّ الجنّة هی المأوی**[3]؛ و آن‌کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی باز دارد، قطعاً بهشت (جنه‌المأوی) جایگاه اوست».

---

۱. سجده، ۱۹.

۲. نجم، ۱۵ـ ۱۳.

۳. نازعات، ٤٠ و ٤١.

باتوجه به آیات فوق، جنات مأوی، جایگاه کسانی است که ایمان آورده و عمل صالح داشته‌اند. این جایگاه به‌عنوان پذیرایی و عطایی است در برابر آنچه که در دنیا انجام داده‌اند. اهل جنات مأوی، مؤمنانی هستند که به نشانه‌های خدا ایمان دارند و وقتی آن نشانه‌ها را به آنان یادآوری کنند، برای سجده به درگاه خدا بر زمین می‌افتند و پروردگارشان را همراه با حمدی نیکو، تسبیح می‌کنند بدون آنکه ذره‌ای تکبر ورزند.

کسانی که پهلوهایشان را از بسترها جدا کرده‌اند و از خواب شبانه برمی‌خیزند، پروردگار خود را از روی بیم و امید می‌خوانند و از آنچه خداوند روزیشان فرموده در راه خدا انفاق می‌کنند. کسی که نسبت به مقام پروردگار خویش خوف داشته باشد و نفس خود را از هوی باز دارد جایگاه او جنت مأوی است.

خداوند برای اهل این بهشت، نعمت‌هایی که مایهٔ سرور و چشم‌روشنی هر بیننده و بالاتر از تصوّر آدمی است فراهم و ذخیره نموده است. از این بیان، چنین به نظر می‌رسد که این نعمت‌ها فراتر از جنات مأوی است

ج) جنت عدن

جنات عدن، به‌معنی جنات محل اقامت و نیز محل استقرار است. ازآنجاکه «معدن» محل استقرار جواهر است، به این نام خوانده می‌شود.

«**جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَأَزْواجِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ**[1]؛ همان باغ‌های جاویدان بهشتی که وارد آن می‌شوند و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند».

---

۱. رعد، ۲۳.

و آیه دیگر: «**جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ لَهُمْ فِیها ما یَشاؤنَ کَذلِکَ یَجْزِی اللّهُ الْمُتَّقِینَ**»[۱]؛ باغ‌هایی از بهشت جاویدان است که همگی وارد آن می‌شوند. نهرها از زیر درختانش می‌گذرد. هرچه بخواهند در آنجا هست. خداوند پرهیزگاران را چنین پاداش می‌دهد».

«**إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً * أُولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ...**»[۲]؛ مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد، آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است؛ باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است».

همچنین، در سوره‌های طه (آیات ۷۵ ـ ۷٦) و ص (آیه ٤۹) آمده است:

«و هرکس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند، باغ‌های جاویدان بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است در حالی که همیشه در آن خواهند بود. این است پاداش کسی که خود را پاک نماید».

«**رَبَّنا وَأَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَأَزْواجِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ**»[۳]؛ پروردگارا آنها را در باغ‌های جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده‌ای وارد کن. همچنین، از پدران و همسران و فرزندانشان هرکدام که صالح بودند؛ که تو توانا و حکیمی».

«**یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَیُدْخِلْکُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ وَمَساکِنَ طَیِّبَةً فِی**

---

۱. نحل، ۳۱.
۲. کهف، ۳۰ ـ ۳۱.
۳. غافر، ۸ .

جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ[۱]؛ اگر چنین کنید، گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیم است».

«**إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ * جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ**».

اساساً به صرف درس خواندن، کسی به این حقایق نمی‌رسد. آنچه ما در اینجا گفتیم، برای کسی که از فلسفه و عرفان نظری بیگانه است، تنها مجموعه‌ای از کلمات است، و توضیح این حقایق برای کسی که عاری از مقدمات فلسفی و عرفانی است، مشکل است. ولی چاره‌ای نیست و باید این حقایق بیان شود. طالب حقیقت، به حقیقت این مطالب نمی‌رسد، مگر با پرداخت هزینهٔ آن؛ که عبارت است از: تحمّل مشقّت تحصیل علم.

در این عالم، مال بی‌ارزش دنیا را جز با عرق جبین به کسی نمی‌دهد، کجا رسد حقایق الهی را. قرآن می‌فرماید: «**وَأَنْ لَیْسَ لِلإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی**»[۲]. برای رسیدن به حقیقت انسان و حقیقت اسما و صفات خدا و بهشت و جهنّم چاره‌ای جز تحمّل تحصیل علم و تهذیب نفس نیست.

اینکه علما در پاسخ پرسش از هدف خلقت، جواب‌هایی ساده می‌دهند، از بی‌سوادی آنها نیست؛ بلکه حقیقت امر، سنگین و حمل آن مشکل است. باید بدانیم که ما جدّاً تنها برای امری عظیم آفریده شده‌ایم».

بیایید صادقانه زندگی کنیم

ما موجودات خاکی نیستیم که به بهشت می‌رویم. ما موجودات بهشتی هستیم

---

۱. صف، ۱۲.

۲. نجم، ۳۹.

که از خاک سربرآورده‌ایم. لطفاً به این آیات توجه کنید:

۱. «**وَفِيها ما تَشْتَهِيهِ الأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ**؛ در بهشت آنچه دل می‌خواهد و چشم از آن لذّت می‌برد، موجود است».

۲. «**وَلَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ**؛ برای شما هرچه بخواهید در بهشت فراهم است و هرچه طلب کنید به شما می‌دهند».

۳. «**وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ**؛ بهشتیان در آنچه دلشان می‌خواهد جاودانه متنعّم هستند».

٤. «**لَهُمْ فِيها ما يَشاؤنَ**؛ برای بهشتیان آنچه را که بخواهند وجود دارد».

در نعمت‌های بهشتی هیچ‌گونه محدودیتی ازنظر مقدار، کیفیت، نوع، زمان، مکان وجود ندارد. در حقیقت، بهشت و مواهبش مظهر کامل و نمونه اتمّ قدرت و لطف پروردگار است. چون قدرت و لطف او را نهایتی نیست، مواهب بهشتی را نیز نهایتی نیست.

لذت‌های روحانی در بهشت

در بهشت لذت‌های روحانی به‌مراتب از لذت‌های جسمانی برتر و بالاتر و پرشکوه‌تر است. لذّت و درک معرفت الله و جذبه‌های جلال و جمال الهی و مستی از جام عشق ذات مقدس او، آن‌چنان است که یک لحظه آن از تمام نعمت‌های مادّی جهان برتر است. خازنان بهشت مشتاقانه بر درهای بهشت انتظار پرهیزکاران را می‌کشند. درهای بهشت را قبلاً برای آنها گشوده‌اند و با سلام و تحیّت از آنان استقبال می‌کند.

۵. «**وَالْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ * سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّارِ**؛ فرشتگان الهی از هر دری بر آنان وارد می‌شوند، به آنها می‌گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه عاقبت خوبی بعد از دنیا نصیبتان شد».

«**وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتّى إِذا جاؤُها وَفُتِحَتْ أَبْوابُها وَقالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ**؛ کسانی که تقوای الهی را پیشه کردند، گروه‌گروه به‌سوی بهشت سوق داده می‌شوند تا موقعی که به آن می‌رسند، در حالی که درهای آن گشوده شده و خازنان بهشت به آنان می‌گویند: سلام بر شما، گوارا باد این نعمت‌ها برایتان، وارد شوید و جاودانه در آن بمانید».

٦. «**سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ**؛ برای آنان سلام است؛ سخنی از پروردگار مهربان».[۱]

۷. «**وَاللهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ**؛ خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می‌کند».

هیچ‌گونه رنج و محنتی و آفت و عیبی و پیری و مرگی در بهشت نیست. هیچ‌گونه عداوت و حسد و کینه و خیانت در بهشتیان وجود ندارد.

۸. «**وَنَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ * لا يَمَسُّهُمْ فِيها نَصَبٌ وَما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ**؛ هرگونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه بهشتیان برمی‌کنیم. این در حالی است که همه برادرند و بر تخت‌ها روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. نه خستگی به آنان می‌رسد و نه هرگز از بهشت اخراج می‌شوند».

در بهشت در طول هزاران سال هیچ دروغ و لغو و حرف رکیک و سخن ناموزون شنیده نمی‌شود: «**لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَلا تَأْثِيماً * إِلاّ قِيلاً سَلاماً سَلاماً**؛[۲] آنان در بهشت هیچ لغوی و گناهی را نمی‌شنوند. تنها چیزی که می‌شنوند سلام است؛ سلام».

در حدیثی از پیامبرﷺ می‌خوانیم: «**ان الله یقول: اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر**؛ خدا می‌فرماید: برای بندگان

---

۱. یس، ۵۸.

۲. واقعه، ۲۵ و ۲٦.

صالح‌ام پاداش‌هایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است».

۹. «**وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ**؛ حورالعین‌هایی مانند مرواریدی که در صدف پنهان است».[1]

۱۰. «**فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلا جَانٌّ... كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَالْمَرْجانُ**؛ در باغ‌های بهشتی زنانی هستند که جز به همسرانشان عشق نمی‌ورزند و هیچ انس و جن با آنان تماس نگرفته است، آنان همچون یاقوت و مرجانند».[2]

همسران بهشتی جامع تمام امتیازها؛ یعنی، دارای زیبایی‌ها، حسن ظاهر و باطن و فضایل جسمانی و روحانی و اخلاقی هستند و آنچه همه خوبان دارند، آنها تنها دارند. از همه نعمت‌های بهشتی، زیباتر و جذاب‌تر و بهتر، رضوان الهی است: «**وَرِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**؛ رضوان و رضایت الهی از همه نعمت‌ها بالاتر و بهتر است. پیروزی بزرگ همین است».

اوصاف بهشت و مراتب آن

بهشت موعود دارای مراتب و درجاتی مانند «جنت نعیم، مأوا، عدن و فردوس» است، ولی علاوه بر مراتب و درجات، اوصاف و القابی برای بهشت بیان شده مثل «دارالسلام، دارالارث، دارالرضا، دارالمقام و فوز عظیم» که شرح کوتاهی بیان می‌شود.

دارالسلام

در قرآن آیات بسیاری بر وجود نعمت‌های مادی تصریح دارد که نقطه شروع

---

۱. واقعه، ۲۲و۲۳.

۲. الرحمن، ۵٦ و ۵۸.

آن نعمت‌ها، صحرای محشر است که از آنجا بهشتیان به دارالسلام ـ که یکی از القاب بهشت است ـ خوانده می‌شوند: «**وَاللّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ**».[1]

دارالسلام، نمایانگر محیطی آرام و امن است که سراسر صفا و صمیمیت بوده و صلح و آرامش در آن موج می‌زند. این رستگاران با هدایت نوری که جلو روی آنها می‌درخشد و مسیر را برای آنها روشن می‌کند، به‌سوی بهشت می‌شتابند و در همان حال بشارتِ بهشت‌هایی به آنها داده می‌شود که از زیر درختانش نهرها جاری است: «**يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**».[2]

چه اینکه، آثار بشارت که حاکی از مسرت باطنی آنهاست در چهره‌های آنها کاملاً نمایان است: «**وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ * لِسَعْيِها راضِيَةٌ**».[3]

در مدخل بهشت، فرشتگان نگهبان با پیام «**ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ**»[4] به آنها خوش‌آمد می گویند و آرامشی کامل را که نمایانگر خروج هرگونه کینه و کدورتی از سینه‌های آنهاست به آنها بشارت می‌دهند: «**وَنَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً**».[5]

نکته لطیف اینکه، کلمه نزع از معنای خاصی برخوردار است؛ یعنی چنان از دل‌های آنان غل و غش و کینه و کدورت را بیرون می‌کشیم که گویی هرگز آلودگی و کدورتی نداشته‌اند.

---

۱. یونس، ۲۵.

۲. حدید، ۱۲.

۳. غاشیه، ۸و۹.

۴. حجر، ۴۶.

۵. همان، ۴۷.

دارالارث

بهشت، میراث پرهیزکاران است: «**تلک الجنه التی نورث من عبادنا من کان تقیّاً**»[۱]. «ارث» در دنیا، مالی است که بدون هیچ رنج و زحمتی به‌دست می‌آید و در مالکیت آن هیچ جای شک و شبهه نیست؛ ولی بهشت، «ارثی است که مؤمنان در مقابل اعمال صالحی که در دنیا انجام داده‌اند از آن بهره‌مند می‌شوند».

دارالرضا

بهشت، عالم تجرد و اطلاق است و برای مؤمنان به محض درخواست باطنی و مشیت درونی، هرچه بخواهند موجود می‌شود: «**لَهُمْ ما یَشائُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ**».[۲] در حقیقت، اراده انسان در بهشت مظهر اراده الهی شده و معدومات را لباس وجود می‌پوشاند. بنابراین، همه‌چیز برای او مهیاست و به رضایت کامل می‌رسد.

از طرفی، راه‌یافتن به بهشت، نتیجه اطاعت و رسیدن بنده به مقام عبودیت است و ازآنجاکه رسیدن به مقام عبودیت، هدف خداوند از خلقت انسان است، رضای الهی را به‌دنبال دارد؛ یعنی بهشت دارالرضاست، چون خداوند از بنده، راضی و بنده از خداوند راضی است: «رضی‌الله عنهم و رضوا عنه»[۳].

دارالمقام

بهشت، دارالمقام یا دارالخلد است و این وصف، بیانگر این نکته است که رستگاران بهشتی، برای همیشه در آنجا مخلدند. چون بهشت جایگاهی است که کسی از آن بیرون نمی‌رود و به مکان دیگری کوچ نمی‌کند و هیچ‌گونه رنج و مشقتی به او نمی‌رسد.

---

۱. مریم، ۶۳.

۲. شوری، ۲۲.

۳. مائده، ۱۱۹.

از همین‌روست که بهشتیان زبان به حمد و ستایش حق می‌گشایند و شکرگزار خداوندی می‌شوند که هرگونه حزنی را از آنها برطرف کرده است: «**وَقالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِی أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَلا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ**»[1].

مسئله خلود

مسئله خلود در بسیاری از آیات مربوط به بهشت و جهنم آورده شده و این سؤال را در ذهن مطرح می‌کند که با آنکه عمر انسان محدود است و میزان اعمال و فعالیت انسان نیز محدود، پس انسان چگونه در بهشت مخلّد است؟ پاسخ این است که، انسان مؤمن اگر در دنیا هم مخلد بود، همیشه با همین خصوصیات زندگی می‌کرد.

سؤال دیگر اینکه، آیه تخلید؛ حتی در نعمت، خسته‌کننده نیست؟ در پاسخ باید گفت، عالم آخرت متنوع است و انسان بهشتی، پویاست نه ایستا؛ زیرا دائماً در معرض تجلیات گوناگون قرار دارد، از تجلیات مادی به رضوان الهی صعود می‌کند و در فضای ربوبیت حق به تماشای آفرینش می‌نشیند. بنابراین، بهشت جایگاهِ ماندگارِ متنوع است.

نکته دیگر اینکه، انسان بُعدی جاودانه دارد که جز به جاودانگی قانع نمی‌شود. چون انسان در ساحت جسم و نفس محدود و در ساحت روح، نامحدود است، زیرا روح از عالم خلق نیست؛ بلکه از عالم امر است: «**قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی**»[2]، و عالم امر آغاز و انجام ندارد.

---

۱. فاطر، ۳۴ ـ ۳۵.

۲. اسری، ۸۵.

فوز عظیم

بهشت «فوز عظیم» است؛ یعنی جامع بین نعمت‌های مادی و معنوی است و مژده‌ای است به مؤمنان به جهت معامله‌ای که با خدا کرده‌اند و نشان‌دهنده این است که خداوند، تنها خریدار مال و جان مؤمنان است: «**فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**».[1]

مراتب بهشت

اولین مرتبه از مراتب بهشت، «جنت نعیم» است که همان بهشت افعال است. پوینده راه حق در این بهشت با نعمت‌هایی چنان وسیع روبه‌رو می‌شود که در تصور نمی‌گنجد: «**فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ**».[2]

توضیح اینکه، واژه نعیم، هفده‌بار در قرآن کریم آورده شده که همه درباره نعمت‌های عظیم بهشت است؛ غیر از آیه «**ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**»[3] که همه مفسران بر این عقیده‌اند که منظور از نعیم در آیه مذکور، «نعمت ولایت» است. البته مراد از نعیم، مطلق نعمت‌هاست که خداوند به انسان ارزانی فرموده، و مسلماً نعمت ولایت اهل بیت علیهم‌السلام ارزنده‌ترین مصادیق نعمت است. چون با راهنمایی آنهاست که نعمت‌ها هرکدام در جای خود به کار گرفته شده و شکر آن گزارده می‌شود. معصومان علیهم‌السلام واسطه فیض خالق به مخلوق هستند. بنابراین، هر انسانی در برابر این نعمت عظیم مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

جنت مأوا

جنت مأوا، مرتبه دیگری از بهشت است که با تمام نعمت‌ها و برکاتش، برای

---

۱. توبه، ۱۱۱.
۲. زخرف، ۷۱.
۳. تکاثر، ۸.

پذیرایی از میهمانان الهی است: «**أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَـأْوى نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ**»[1]؛ و اما کسانی کـه ایمـان آورده‌انـد و کارهـای شایسـته انجـام داده‌اند، باغ‌های بهشت که جای زندگی است، از آن ایشان خواهد بـود، بـه عنـوان محل پذیرایی (خدا از ایشان) در برابر کارهایی که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند».

توضیحات:

«جَنَّاتُ الْمَأْوى»: باغ‌های محل زندگی؛ یعنی دنیا جایگـاه سـفر اسـت، ولـی بهشت جایگاه ماندن و زندگی کردن. «نُزُلاً»: مکانی که مهمان محترم را در آنجـا می‌نشانند. محل پذیرایی. چیزی که برای پذیرایی از مهمان آماده مـی‌کننـد. مـراد این است که بهشت محل پذیرایی از مؤمنان اسـت و دائمـاً همچـون مهمـان از ایشان پذیرایی می‌شود[2]. حال (جَنَّات) است، و یا جمـع (نـازِل) و حـال ضـمیر (الَّذِينَ ءَامَنُوا) است.

و تقدم کلمه «لهم» بر جنات المأوی نیز اشـاره دارد بـه اینکـه خداونـد ایـن باغ‌های بهشت را مخصوص بهشتیان قرار داده و عاریتی نیست و احتمـال زوال نعمت‌ها، هرگز آرامش فکر آنها را برهم نمی‌زند.

جنت عدن

جنات عدن از عالی‌ترین مراتب بهشت است و با توجه به معنـای لغـوی کلمـه عدن، این مکان، در وسط و متن بهشت قرار دارد. فرشـتگان از هـر دری بـرای تهنیت وارد شده و به جهت صبر و استقامتی که رستگاران بهشتی ازخـود نشـان داده‌اند، سرانجام زیبا و نیکویی را به آنها بشارت می‌دهند و هریـک از نزدیکـان آنها را که شایسته باشند با آنها وارد بهشت می‌کنند: «**جَنّاتُ عَـدْنٍ يَـدْخُلُونَها وَمَـنْ**

---

۱. سجده، ۱۹.

۲. مصطفی خرمدل، تفسیر نور.

صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَأَزْواجِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ × سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار».[1]

آیه به این اشاره دارد که افراد صالح یک خانواده در بهشت نیز در کنار یکدیگرند و از مصاحبت یکدیگر لذّت می‌برند. باتوجه به اینکه ذکر عنوان بعضی از افراد خانواده مثل پدر، همسر و فرزند دلالت بر خصوصیتی ندارد و شامل همه افراد خانواده می‌شود، عدم ذکر نام مادر به جهت آوردن کلمه «ازواج» است که شامل «پدر و مادر» می‌شود. هم‌چنان که برادران و خواهران و عموها و دایی‌ها و اولاد آنها هم در واقع ذریه‌های پدران‌اند که کلمه «آبائهم» شامل آنها می‌شود.

یکی از امتیازات قرآن کریم، بیان پرمحتواترین مطالب در کوتاه‌ترین کلمات است که یکی از آن کلمات سلام است. سلام یکی از نام‌های خداوند و تهنیت خداوند بر پیامبران است: «**سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ**»؛[2] سلام علی موسی و هارون».[3]

سلام، تبریک الهی بر بهشتیان است. سلام، زمزمه فرشتگان است. سلام، کلام بین‌المللی تمام مسلمانان است. سلام، پیامی است که سلامتی، احترام، دعا و امنیت را به ارمغان می‌آورد.

نکته بسیار جالب آیه که جمله «بما صبرتم» به آن اشاره دارد، این است که در نظام الهی همه‌چیز؛ حتی به کاربردن کلمات، بر مبنای ایمان و عمل صالح است. چنانچه سلام فرشتگان نیز به جهت صبری است که اهل ایمان در مصیبت و معصیت و طاعت کرده‌اند.

---

۱. رعد، ۲۳ و ۲٤.

۲. صافات، آیه ۷۹.

۳. همان، ۱۲۰.

فردوس، بالاترین مرتبه بهشت

کلمه فردوس، دوباره در قرآن کریم آورده شده و وسعت نعمت‌های بهشتی را نشان می‌دهد و چنین به نظر می‌رسد که مقامی فوق بهشت و جهنم و ثواب و عقاب است؛ زیرا باوجود اینکه تمام مراتب و درجات عالم ملکوت، چه نعمت‌های مادی و چه نعمت‌های معنوی، مطلق و غیرمشوب به نواقص هستند، ولی خداوند متعال برای بعضی از بندگان خاص خود، نعمت‌هایی را مخفی نگه داشته که از سعه افهام نفوس و ادراک اذهان خارج است.

چنانچه در روایت صحیح از رسول خدا ﷺ وارد شده است که، خداوند فرمود: من برای بندگان صالح خود چیزهایی را مهیّا کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر هیچ دلی خطور نکرده است. از این نعیم بهشتی که من شما را آگاه کرده‌ام سخن نگویید و دست از کنجکاوی بردارید و اگر می‌خواهید اجمالاً در این ارتباط چیزی بدانید، این آیه را قرائت کنید: «**فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**».[1]

در سیر مواهب و نعمت‌های بهشت به اینجا می‌رسیم که فردوس بهترین و برترین مراتب بهشت است و با اینکه طبع تحول‌طلب انسان دائماً تقاضای دگرگونی و تنوع می‌کند، ساکنان فردوس هرگز تقاضای نقل مکان و تحول نخواهند کرد: «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً**».[2]

یکی دیگر از مراتب والای بهشت، که آیات مبارکه به تصریح بیان می‌کند، غرفه‌های آن است. «غرفه» در لغت به اتاق فوقانی گویند که بر روی اتاق‌های

---

۱. سجده، ۱۷.

۲. کهف، ۱۰۷ و ۱۰۸.

دیگر ساخته شده است و محل عالی و مرتفع از خانه و قصر است و در روایات نیز کنایه از «درجه عالی در بهشت» است که به افراد خاصی عنایت می‌شود: «**لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِیَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ وَعْدَ اللّهِ لا یُخْلِفُ اللّهُ الْمِیعادَ**»[1]

غرفه‌های بهشت، هم ازنظر جایگاه و هم ازنظر پایگاه، در اعلی مراتب بهشت است. زیرا اهل تقوا ازنظر جایگاه در عمارات بلندی که به اطراف اشراف دارد، قرار دارند و از نظر پایگاه نیز در مقام والایی قرار دارند.

چکیده

در قرآن کریم و روایات از چهار بهشت به نام‌های جنات مأوی، جنات نعیم، جنات عدن و جنات فردوس سخن به میان آمده است. بین این بهشت‌های چهارگانه از لحاظ خصوصیات، شرایط ورود و ساکنان آنها، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دیده می‌شود، به گونه‌ای که می‌توان به کمک ادله قرآنی و روایی، سلسله مراتب و جایگاه این بهشت‌ها را ترسیم نمود. بر همین اساس به نظر می‌رسد که جنات فردوس، باتوجه به ادله قرآنی مثل «لا یبغون عنها حولا» و ادله روایی چون روایت پیامبرﷺ که فرموده‌اند: اگر می‌خواهید از خداوند بهشت را طلب کنید، فردوس را بخواهید، در رأس این سلسله مراتب قرار دارد.

به‌ترتیب، جنات عدن که در قرآن از آن به «الدرجات العلی» و «الفوز العظیم» یاد شده، جنات نعیم که جایگاه بندگان مخلص خدا و متقین است و جنات مأوی که میهمانی مؤمنان دارای عمل صالح در آنجاست و به جاودانگی در این بهشت اشاره نشده، در جایگاه و مراتب بعدی قرار دارند.

---

۱. زمر، ۲۰.

نکته دیگر

بهشت یا جنت، جایگاهی است در جهان آخرت که بندگان درستکار و سعادتمند در آن ساکن شده و از نعمت‌های الهی برخوردار می‌شوند. محل سکونت حضرت آدم و حوا را پیش از هبوط به زمین «بهشت آدم» خوانده‌اند.

بیش از دویست آیه در قرآن و همچنین بسیاری از روایات معصومان، درباره بهشت و ویژگی‌های آن است؛ ویژگی‌هایی مانند اندازه و گستره و مکان، تعداد بهشت‌ها، انواع نعمت‌ها، اوصاف ثبوتی و سلبی نعمت‌ها و اشیای موجود در بهشت، غرض از آفرینش، ویژگی‌های بهشتیان، صفات و کارهایی که انسان‌ها را شایسته بهشت می‌کند، محرومان از بهشت و روابط ساکنان بهشت با یکدیگر.

با آنکه اعتقاد به وجود بهشت، از آموزه‌های قطعی اسلامی است؛ اما درباره اینکه آیا بهشت، در هنگام وقوع آخرت خلق می‌شود یا از ابتدا خلق شده، اختلافاتی بین متکلمان مسلمان وجود دارد. علاوه بر این، جسمانی یا روحانی بودن بهشت و نعمت‌های آن نیز، یکی دیگر از اختلافات در میان عالمان مسلمان، چه شیعه و چه سنی است.

در وصف اهل بهشت

بیشتر حالت اهل بهشت جسمانی بیان شده است؛ یعنی این حالات بیشتر با اهل بهشت جسمانی منطبق است: «**مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ.**» اهل بهشت تکیه می‌زنند بر فِراش‌ها و بر بساط‌هایی که بطائن آنها (بطانه یعنی آستر، در مقابل ظاهره) از استبرق است. استبرق نوعی حریر را می‌گویند.

«**وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ**»؛ میوه‌های هر دو بهشت نزدیک است. میوه را ازآن‌جهت که قابل چیدن است می‌گویند نزدیک است. مقصود این است که در اختیار

کامل اهل بهشت قرار دارد؛ یعنی برای به‌دست آوردن آنها تلاشی لازم نیست. مثل دنیا نیست که دار تلاش و کوشش و بذر پاشیدن و بعد به عمل آوردن باشد؛ بلکه آنجا، تابع اراده است، هرطور که بخواهند آناً برای آنها حاضر است.

«**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ**»[1]؛ اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات خدایند. پاداش آنها نزد پروردگارشان باغ‌های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است. همیشه در آن می‌مانند. هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند. این مقام والا برای کسی است که از پروردگارش بترسد».

از امام صادق علیه السلام منقول است، خداوند به موسی فرمود: «**یا موسی ما تقرب الیّ المتقربون بمثل الورع عن محارمی فإنی أبیحهم جنات عدن لا أشرک معهم احداً**» (کلینی، ۲/۸۰).

همچنین، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، خداوند در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عیسی علیه السلام چنین فرمود: «**دینه الحنیفیة و قبلته مکیة و هو من حزبی و أنا معه فطوباه طوباه له الکوثر و المقام الأکبر من جنات عدن**» (صدوق، أمالی، ٦١٢).

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: کسی که دوست دارد حیاتش چون من و مرگش نیز مانند من باشد، و در بهشتی که خدا به من وعده داده (جنات عدن) ساکن شود، باید علی‌ابن‌ابی‌طالب و فرزندان او را دوست بدارد (صدوق، خصال، ۵۵۸).

باتوجه به آیات و سیاق آنها و روایات، جنات عدن، بهشت اقامت است[2] و

---

۱. بینه، ۸ ـ ۷

۲. علامه طباطبایی.

وجه تسمیه این جنات به عدن به خاطر خلود کسانی است که در این بهشت‌ها هستند و «**جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الأَبْوابُ**»؛ یعنی جنات استقرار و خلود و باز بودن درها برای متقین. کنایه است از اینکه از هیچ‌یک از نعمت‌های موجود در آن ممنوع نیستند و این نعمت‌ها برای آنها خلق شده است[۱].

بنابراین، «عدن» به‌معنی اقامت و خلود است و روایت شده که در آن جز پیامبران، شهدا و صالحان ساکن نیستند و جنات عدن، منزلگاه متقین است و آن را خداوند رحمان به بندگان پرهیزگار خود و کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند وعده داده و متقین در آن هرچه بخواهند، برایشان موجود است.

جنات عدن و نعمت‌های آن، جایگاه کسانی است که به عهدشان با خدا وفا کنند و آن پیمان را نشکنند و از کیفر پروردگارشان بترسند و از سختی حساب اعمالشان بیم داشته باشند؛ آنها که برای خشنودی خدا، بر دشواری‌ها، فرمانبرداری از خدا و پرهیز از گناهان صبر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و از آنچه خداوند روزیشان کرده در نهان و آشکار انفاق می‌کنند و بدی را با نیکی می‌زدایند.

جنات عدن، پاداش کسی است که خود را از پلیدی‌ها پاک و تزکیه کرده باشد، و مساکن طیبهٔ جنات عدن به کسانی داده می‌شود که ایمان به خدا داشته باشند و در راه خدا با اموال و انفس جهاد کنند.

درهای جنات عدن برای پرهیزگاران گشوده است و آنها در آنجا عزتمندانه تکیه می‌زنند و میوه‌های بسیار و نوشیدنی‌ها را به‌سوی خود فرامی‌خوانند. فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و به پاداش صبرشان بر آنها سلام می‌گویند.

در آنجا هیچ سخن بیهوده‌ای شنیده نمی‌شود و تنها سخنی که از سلامت و

---

۱. همو.

عافیت حکایت دارد به گوش بندگان خدا می‌رسد و هر بامداد و عصرگاه رزقشان را خواهند داشت.

خداوند از اهل جنات عدن راضی است، آنها هم از خداوند راضی هستند و این نعمت خشنودی، پاداش کسی است که مقام خشیت داشته باشد. جنات عدن، بهشتی است که خداوند به پیامبر اسلامﷺ وعده داده است و بالاترین مقام و جایگاه آن به ایشان تعلق دارد. عترت طاهره‌علیهم‌السلام و کسی که عارف به حق امام باشد و امّت حضرت محمدﷺ در جنات عدن خواهند بود. جنات عدن، منزلگاه پیامبران، صدیقان، شهدا و علمایی است که در دولت باطل صبر پیشه کنند.

با توجه به آیات پایانی سورهٔ فجر و مقایسهٔ آن با آیهٔ پایانی سورهٔ بیّنه، به نظر می‌رسد تعبیر «جنتی»، همان جنت عدن است و «ادخلی جنتی»، تعیین محل استقرار نفس مطمئنه است که در زمرهٔ عبادالله و حائز مقام عبودیت می‌باشد. چنین کسی وقتی به پروردگارش اطمینان دارد از ادعای استقلال منقطع می‌شود و به آنچه از پروردگارش می‌رسد راضی است و ذات و صفات و افعال خود را ملک طلق پروردگارش می‌بیند و جز اراده الهی را نمی‌خواهد. و این ظهور عبودیت تامّه در عبد است و آیه «فادخلی فی عبادی» تقریر آن است و اضافه جنت به یاء متکلم، تشریف خاص است که در قرآن نظیر ندارد.[1]

د) جنت فردوس

«**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً**؛[2] اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. آنها جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان از آنجا نمی‌کنند».

---

۱. همو.

۲. کهف، ۱۰۸ـ ۱۰۷.

«**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ * الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ**[1]؛ مؤمنان رستگار شدند آنها وارثان‌اند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند».

پیامبرﷺ می‌فرمایند: **لطالب العلم شفاعة کشفاعة الأنبیاء و له فی جنة الفردوس الف قصر** (القطیفی، ٢٤).

همچنین، از پیامبرﷺ روایت شده است: **الجنة مأة درجة بین کل درجتین کما بین السماء و الأرض الفردوس أعلاها درجة منها تفجر الأنهار الجنة الأربعة فإذا سألتم الله تعالی فاسألوه الفردوس** (طبرسی).

با توجه به آیات، سیاق آنها و روایات، کسانی که در جنت فردوس هستند در آن جاودانه‌اند و هیچ‌گاه تغییر و جابه‌جایی از آن را نمی‌خواهند. جنت فردوس، پذیرایی و کرامتی است برای مؤمنانی که عمل صالح دارند؛ اما بدون تردید درجهٔ والایی از ایمان و عمل صالح معیار دخول به این بهشت است.

کسانی می‌توانند وارد فردوس شوند که مؤمن واقعی باشند و مؤمنان واقعی آنهایی هستند که در نمازشان فروتن‌اند، از کار بیهوده روی‌گردان‌اند، اموال خود را با انفاق پاک می‌سازند، دامن خود را حفظ می‌کنند مگر از همسرانشان یا کنیزانی که مالک آنها شده‌اند، کسانی که امانت‌های الهی را پاس می‌دارند، به پیمان خود وفادارند و همواره بر نمازهای واجب خود مواظبت می‌کنند. مؤمنان واقعی، جنت فردوس را به ارث می‌برند و در آن جاودانه‌اند.

اینکه مؤمنان، فردوس را به ارث می‌برند، به این معنی است که فردوس برای مؤمنان باقی و همیشگی است و خداوند آن را به مؤمنان اختصاص داده و کسی با آنها در فردوس شریک نیست.

---

۱. مؤمنون، ۱۱ـ۱.

فردوس، وسط بهشت، بهترین جای و برترین درجه آن و محل جوشش انهار بهشتی است. بهترین بهشتی که می‌تواند از خداوند خواسته شود، جنت فردوس است. بهشت فردوس، دیوارها و غرفه‌هایی از نور دارد، سقف آن عرش الهی است و این بهشت، جایگاه حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد.[۱]

---

۱. نشریه علوم و معارف قرآن کریم، شماره ۸.

درس پنجم
ویژگی‌های بهشت و جهنم[1]

خداوند متعال در قرآن کریم برای بهشت و جهنم ویژگی‌هایی بیـان فرمـوده است که، در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ویژگی‌های بهشت

ویژگی‌ها و نعمت‌های بهشـتی بسـیار گسـترده و دل‌انگیـز اسـت و در قـرآن و روایات به آنها اشاره شده است تا همهٔ انسان‌ها را به‌این نکته متوجـه سـازد کـه می‌توانند با انجام کارهای نیک و فضائل اخلاقی بـه ایـن مواهـب الهیـه برسـند. برخی از آن ویژگی‌ها عبارت‌اند از: هیچ‌گونه رنج و محنتـی و آفـت و عیبـی و پیری و مرگی در بهشت نیست. هیچ‌گونه عداوت و حسد و کینـه و خیانـت در بهشتیان وجود ندارد. «**وَنَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ**؛ نه خستگی به آنان می‌رسـد و نه هرگز از بهشت اخراج می‌شوند».

در بهشت در طول هزاران سال هیچ دروغ و لغو و حـرف رکیـک و سـخن ناموزون شنیده نمی‌شود: «**لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَلا تَأْثِیماً * إِلاّ قِـیلاً سَـلاماً سَـلاماً**؛

۱. اینترنت: دفتر پاسخ به پرسش‌های قرآنی مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم.

آنان در بهشت هیچ لغوی و گناهی را نمی‌شنوند. تنها چیزی که می‌شنوند سلام است؛ سلام».

۱. درها و کتیبه‌های سردر بهشت

تعداد درهای بهشت در قرآن کریم نام برده نشده است، تنها دربارهٔ دوزخ می‌خوانیم: «**لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَاب**؛ برای آن هفت در است».[1] ولی بارهاوبارها در احادیث اسلامی به این نکته اشاره شده است که بهشت هشت در دارد. در حدیثی از امیر مؤمنان علی؈ می‌خوانیم: «**ان للجنة ثمانیة ابواب**؛ بهشت دارای هشت در است». با توجه به روایات اهل بیت؇، هرکدام از این درها، ویژهٔ گروهی خاص مانند شهداء، انبیاء و... می‌باشد. و نیز از این روایات استفاده می‌شود که، در بالای درهای بهشت کتیبه‌هایی وجود دارد که بر روی آنها جملاتی از قبیل: «**لا اله الا الله**»، «**محمد رسول الله**»، «**علی ولی الله**» و... نوشته شده است.

۲. باغ‌های بهشتی

از مجموع آیاتی که در این زمینه در قرآن آمده، به‌روشنی استفاده می‌شود که بهشت مجموعه‌ای از باغ‌هایی فوق‌العاده عالی و بی‌مانند است که شایستهٔ مقایسه با باغ‌های این جهان نیست. در بیش از یکصد آیه از قرآن کریم، از بهشت تعبیر به: «جنات: باغ‌ها»، یا «جنة: باغ» یا «جنتان: دو باغ»، شده است که به برخی از آن آیات اشاره می‌شود:

الف) «**وَمَنْ يُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ**؛ هرکس اطاعت خدا و رسولش کند، او را وارد باغ‌هایی از بهشت می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است».[2]

---

۱. حجر، ٤٤.

۲. نساء، ۱۳.

ب) «**وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ**؛ برای کسی که از مقام پروردگارش ترسان باشد، دوباغ بهشتی است».[۱]

ج) «**وَاللّهُ يَدْعُواْ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ**؛ خداوند دعوت به‌سوی باغ بهشت و آمرزش گناهان به اذن و فرمانش می‌کند».[۲]

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که، در آیات زیادی بعد از واژهٔ «جنات» (باغ‌های بهشتی) جملهٔ «**تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ**» آمده است که نشان می‌دهد از کنار درختان باغ‌های بهشتی همیشه نهرهای مختلفی می‌گذرد.

۳. وسعت بهشت

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در برابر جهان دیگر، بسیار محدود و کوچک است. چون آن‌همه نعمت و مواهب عظیم و بی‌انتها نیاز به جهانی بس بزرگ دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «**سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَالأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ**؛ بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنهٔ آن مانند پهنهٔ آسمان و زمین است، و برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند آماده شده است».[۳] این مضمون، در آیه ۱۳۳ سورهٔ آل عمران نیز آمده است.

٤. مقام‌های مختلف بهشت و بهشتیان

از تعبیرهای مختلف قرآن مجید به‌خوبی استفاده می‌شود که، باغ‌های بهشتی متعدد و گوناگون است. و این اشاره به مراتب، درجات و مقامات بهشتیان

---

۱. الرحمن، ٤٦.

۲. بقره، ۲۲۱.

۳. حدید، ۲۱.

است. در اینجا به بعضی از آن مقامات که در آیات قرآن آمده است، به‌صورت فهرست‌وار اشاره می‌شود:

۱. «**جَنَّةُ الْخُلْدِ**» (فرقان، ۱۵).
۲. «**جَنَّاتُ عَدْنٍ**»(کهف، ۳۱).
۳. «**جَنَّاتُ الْمَأْوَى**» (سجده، ۱۹).
٤. «**جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ**» (کهف، ۱۰۷).
۵. «**جَنَّاتِ النَّعِيمِ**» (واقعه، ۱۲).
٦. «**لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ**» (انعام، ۱۲۷).
۷. «**رِضْوَانَ اللهِ**» (آل‌عمران، ۱۵ و ۱٦۲؛ توبه، ۲۱ و ۷۲).

۵. هوای بهشت

هوای بهشت در اعتدال کامل است؛ یعنی نه آن‌قدر گرم است که از گرمای آن انسان رنج ببرد و ناراحت شود و نه آن‌قدر سرد است که سرمای آن سبب ناراحتی و سلب آرامش گردد. ازاین‌روی، خداوند متعال می‌فرماید: «**لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَلا زَمْهَرِيراً**؛ نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما را».[1]

٦. سایه‌های بهشتی

در برخی از آیات الهی به سایه‌های بهشتی اشاره شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «**وَظِلٍ مَمْدُودٍ**؛ و سایهٔ کشیده و گسترده».[2] سایه‌های بهشتی همیشگی است و آرامش انسان را هرگز برهم نمی‌زنند: «**أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا**؛ میوه‌ها و سایه‌هایش دائمی است».[3] و گاه از آن، به «**ظِلاًّ ظَلِيلاً**» تعبیر شده است.

---

۱. انسان، ۱۳.
۲. واقعه، ۳۰.
۳. رعد، ۳۵.

می‌فرماید: «وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِیلاً؛ آنها را در سایه‌هایی که هرگز قطع نمی‌شود وارد می‌کنیم».[۱]

۷. مساکن و قصرهای بهشتی

در آیات متعددی از قرآن کریم، با تعبیرات مختلفی به مسکن و قصرهای بهشت اشاره شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «**وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ**؛ و مسکن‌های پاکیزه‌ای در باغ‌های جاویدان بهشت».[۲] و در جایی دیگر می‌فرماید: «**أُولَئِکَ یجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا**؛ خداوند به پرهیزکاران، به‌خاطر صبر و استقامتشان، غرفه‌های بهشتی پاداش می‌دهد».[۳]

ویژگی‌های منازل بهشت

با دقت در آیات یاد شده و دیگر آیات، می‌توان ویژگی‌های آن منازل و مساکن را به‌دست آورد که برخی از آنها عبارتند از:

الف) «طیبة»؛ یعنی از هر نظر پاکیزه، شایسته و موجب آرامش انسان است. این مسکن‌ها درون باغ‌های جاویدان و همیشگی قراردارند.

ب) «**فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ**»، در باغ‌ها و قصرهای همیشگی قرار دارند.

ج) «**فِی مَقَامٍ أَمِینٍ**»، یکی دیگر از ویژگی‌های مساکن و منازل بهشتیان این است که، امنیت و آسایش کامل در آنها برقرار است. همان‌طور که در آیهٔ ۳۷ سورهٔ سبأ می‌خوانیم: «**وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ**؛ آنها در غرفه‌های بهشتی در نهایت آسایش و امنیت‌اند». یا در سورهٔ دخان، آیه ۵۱ و ۵۲ آمده است: «**إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی**

---

۱. نساء، ۵۷.

۲. توبه، ۷۲.

۳. فرقان، ۷۵.

مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ؛ پرهیزگاران در جایگاه امن و امـان قـرار دارنـد، در میان باغ‌ها و چشمه‌ها».

د) «**تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ**». یکی دیگر از ویژگی‌های آن مساکن، این اسـت که از زیر آنها نهرهایی جاری است که به طراوت و زیبایی آنها می‌افزاید.

۸. فرش‌ها و تخت‌های بهشتی

یکی دیگر از نعمت‌هـای دل‌انگیـز بهشـت، فـرش‌هـای بسـیار زیبـا، نفـیس و دل‌انگیز، و تخت‌های گوناگون است که در قرآن کریم به آنها اشاره شده اسـت. مثلاً در جایی می‌خوانیم: «**مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُـرُشٍ بَطَائِنُهَـا مِـنْ إِسْـتَبْرَقٍ**؛ ایـن در حـالی است که آنها بر فرش‌هایی تکیه کرده‌اند که، آستر آنها از پارچهٔ ابریشمین اسـت» (رحمن/٥٤). و می‌فرماید: «**وَزَرَابِیُّ مَبْثُوثَـةٌ**؛ در آنها فرش‌های فاخر، زیبا و نفیس، گسترده است». همچنین، در سوره‌های غاشیه (١٦ و ١٥)، رحمـن (٧٦)، واقعـه (١٥ و ١٦) و طور (٢٠) به این مسئله اشاره شده است.

۹. غذاهای بهشت

قرآن کریم دربارهٔ غذاهای بهشتی بیشتر به میوه‌هـای آن اشـاره مـی‌کنـد کـه بـا واژه‌های فاکهه، فواکه، ثمره، ثمرات و اکل، مطرح شـده اسـت: «**فِيهِمَـا مِـنْ كُـلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ**؛ در آن دو باغ بهشتی که مخصـوص خداترسـان اسـت، از هرنـوع میوه‌ای دو گونهٔ مختلف وجود دارد».[۱]

ازجمله میوه‌هایی که در قرآن به آن اشاره شده است: انار، انگور، خرما است (نباء،٣٢؛ رحمن، ٦٨؛ واقعه، ٢٨). یکی دیگر از غذاهای بهشتی که قـرآن بـه آن اشارت نموده، گوشت پرندگان و چرندگان است، مـی‌فرمایـد: همـواره از انـواع

---

۱. الرحمن، ٥٢.

میوه‌ها و گوشت‌ها، از هرنوع تمایل داشته باشند، در اختیارشان می‌گذاریم.

در جایی دیگر می‌فرماید: «**وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ**؛ و گوشت پرندگان از هرنوع که بخواهند»[1]. از تعبیر «**مِمَّا يَشْتهونَ**» و «**وَفاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ**» معلوم می‌شود، غذاها و میوه‌های بهشتی رنگارنگ، و انتخاب آن در اختیار انسان است.

۱۰. نوشیدنی‌های بهشتی

نوشیدنی‌های بهشتی همچون میوه‌ها و غذاهای آن متنوع و نشاط‌آفرین است. قرآن کریم درباره آنها با تعابیر گوناگونی دارد: «**مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ وَأَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى**؛ ویژگی بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده، چنین است که در آن نهرهایی از آب صاف و خالص است که هرگز بوی آن تغییر نکرده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب [طهور] که مایهٔ لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل تصفیه شده.» (محمد، ۱۵؛ دهر، ۵،۶،۱۷و۱۸).

و نیز می‌فرماید: «**وَيُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلاً * عَيْناً فِيها تُسَمّى سَلْسَبِيلاً**؛ آنها از جام‌هایی در بهشت می‌نوشند که، لبریز از شراب پاک است و با زنجبیل آمیخته شده؛ از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است» (دهر، ۱۷و۱۸).

و در جای دیگر می‌فرماید: «**يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ * وَمِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ**؛ آنها از شراب زلال دست‌نخورده و سربسته‌ای، سیراب می‌نوشند! مهری که بر آن نهاده شده از

---

۱. واقعه، ۲۱.

مشک است؛ و علاقمندان باید در کسب چنین نعمتی به یکدیگر پیشی گیرند، این شراب ممزوج با تسنیم است؛ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند».[۱]

نوشیدنی‌های بهشتی دارای ویژگی‌های گوناگون است. برای نوشندگان درخشان و لذتبخش است: «**بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ**».[۲] و نه در آن فساد عقل است و نه اسباب سستی تن: «**لا فِيها غَوْلٌ وَلا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ**».[۳] و نه سردرد می‌گیرند و نه مست می‌شوند: «**لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَلا يُنْزِفُونَ**».[٤]

۱۱. ظرف‌ها و جام‌های بهشتی

بدون شک، اصل لذت، مربوط به غذا و نوشیدنی‌هاست، ولی زیبایی ظروف هم در این لذت‌بخشیدن تأثیر عمیقی دارد. به همین دلیل، قرآن کریم در آیات متعددی زیبایی ظرف‌های بهشتی را بیان کرده، می‌فرماید: «**يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوابٍ**»؛ غذاهای بهشتی و شراب‌های طهور را در ظرف‌ها و جام‌هایی طلایی گرداگرد آنها می‌گردانند[۵]. این نکته هم قابل توجه است که از آیات الهی استفاده می‌شود، برخی ظرف‌های بهشتی از طلا و بعضی از نقره و برخی دیگر از بلور است.

۱۲. لباس و زینت‌های بهشتی

لباس در زندگی دنیا برای نگه داشتن بدن در برابر سرما، گرما، آسیب‌های مختلف و زینت دادن به بدن آدمی است. ازآنجاکه در بهشت سرما و گرما و

---

۱. مطففین، ۲۵ ـ ۲۸.

۲. صافات، ٤٦.

۳. همان، ٤٧.

٤. واقعه، ۱۹.

۵. زخرف، ۷۱.

هیچ‌گونه آفتی نیست، ازاین‌روی، لباس بهشتی در آنجا تنها جنبهٔ تزیینی دارد و قرآن از آن با تعابیر مختلف یاد کرده است؛ ازجمله در جایی می‌فرماید: «**وَيَلْبَسُونَ ثِياباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ**؛ آنها لباس‌هایی [فاخر و زیبا] به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم دربرمی‌کنند».[1]

از آیات متعدد استفاده می‌شود که، بهشتیان علاوه بر لباس‌های زیبا از انواع زینت‌های بهشتی ـ که اثر روانی دارد ـ نیز بهره‌مند می‌شوند. خداوند می‌فرماید: «**يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً**؛ در حالی‌که با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته‌اند».[2]

۱۳. همسران بهشتی

یکی از مهم‌ترین اسباب آرامش خیال و انس و نشاط در زندگی، داشتن همسر مناسب است که ازهرنظر صاحب کمالات باشد. چنین زنانی تنها مایهٔ لذت جسم نیستند؛ بلکه مایهٔ آسایش و آرامش جان و روح آدمی می‌باشند. ازاین‌روی، قرآن کریم آنها را به‌عنوان یکی از نعمت‌های بهشتی برمی‌شمارد و درباره آنان تعابیر مختلفی دارد؛ از آن جمله، می‌فرماید: «**وَلَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ**؛ برای بهشتیان در آنجا همسرانی پاک و پاکیزه است».[3]

۱٤. خدمتگزاران بهشتی

خداوند نعمت‌ها را بر اهل بهشت تمام نموده، و همه‌چیز را به آنها ارزانی داشته است؛ ازجمله آن مواهب، خدمتکارانی هستند که از آنها به عالی‌ترین کیفیت

---

۱. کهف، ۳۱.

۲. فاطر، ۳۳

۳. همچنین، در سوره‌های بقره (۲۵)، واقعه (۲۲ و ۲۳)، الرحمن (۷۲)، دخان (٥٤) درباره زنان بهشتی اشاره‌های شده است.

پذیرایی می‌کنند، و ساقیانی که گرداگرد آنها می‌گردنـد و آنهـا را از شـراب‌هـای طهور بهشتی سیراب می‌سازند. حسن ظـاهر و بـاطن، و خلـق و خُلـق نیکـوی آنان، چنان بهشتیان را مجذوب خود می‌سازد که همه درد و رنج‌هـایی را کـه در دنیا در مسیر اطاعت حق دیدند و کشیدند، فراموش می‌کنند.

قرآن کریم از آنان در آیات متعدد سخن گفته و توصیف جالبی از آنان بیـان کرده است. می‌فرماید: «**وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤلُؤ مَكْنُـونٌ**؛ بـر گرداگـرد آنها، نوجوانانی برای [خدمت] آنان، گردش می‌کنند کـه همچـون مرواریـدهایی در صدفند».

و در جایی دیگر می‌فرماید: «**وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَيْـتَهُمْ حَسِـبْتَهُمْ لُؤلُؤ مَنْثُوراً**؛ و بر گرداگرد آنها نوجوانان جاودانی (برای پذیرایی) مـی‌گردنـد کـه وقتی آنها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند».

آنها فریاد می‌زنند: «**كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِي الأَيّـامِ الْخالِيَـةِ**؛ بخوریـد و بنوشید، گوارایتان باد، در برابر اعمال [نیکی] که در ایام پیشین انجام دادید».[1]

شایستهٔ یادآوری است که، بی‌شک نعمت‌های بهشت منحصر به آنچه گفتـه شد نیست؛ هرچند اینها نعمت‌های بسیار مهمـی اسـت، و ازایـن‌روی در قـرآن کریم آمده است: «**وَفِيها مـا تَشْـتَهِيهِ الأَنْفُـسُ وَتَلَـذُّ الأَعْـيُنُ**؛ در بهشـت آنچـه دل می‌خواهد و چشم از آن لذت می‌برد موجود است».[2]

و در جایی دیگر می‌فرماید: «**وَلَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيها ما تَـدَّعُونَ**؛ برای شما هرچه بخواهید در بهشت فراهم است و هرچه طلـب کنیـد بـه شـما می‌دهند»[3]. و نیز می‌فرماید: «**لَهُمْ فِيها ما يَشـاؤنَ**؛ هرچـه آنهـا بخواهنـد، در آنجـا هست» (نحل، ۳۱).

---

۱. آیات به‌ترتیب: طور، ٢٤؛ انسان، ١٩؛ حاقه، ٢٤.

۲. زخرف، ۷۱.

۳. فصلت، ۳۱.

ویژگی‌های جهنم

برای آشنایی با ویژگی‌ها و عذاب‌های جهنم، بهترین راه آن است که ابتدا از نام‌ها و اوصافی که در آیات مختلف قرآن برای آن ذکر شده است، آغاز کنیم.

۱. نام‌های دوزخ

برای دوزخ، نام‌های مختلفی در قرآن کریم آمده است که از ماهیت آن پرده برمی‌دارد:

الف) جهنم: یکی از معروف‌ترین نام‌های آن «جهنم» است: «**وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ**؛ جهنم وعده‌گاه همهٔ آنها است، و برای آن هفت در است».[1] بعضی جهنم را به‌معنای آتش و برخی آن را به‌معنای عمیق و ژرف دانسته‌اند.

ب) سَقَر: «**سَأُصْلِيهِ سَقَرَ * وَما أَدْراكَ ما سَقَرُ * لا تُبْقِي وَلا تَذَرُ * لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ**؛ و تو نمی‌دانی سقر چیست؟ [آتشی است که] چیزی را [به حال خود] باقی نمی‌گذارد، و نه چیزی را رها می‌کند، پوست تن را به کلی دگرگون می‌سازد».[2]

ج) نار: یکی از اسامی دوزخ که در قرآن کریم به‌طور گسترده به‌کار رفته است، «نار» است. این واژه ۱۴۵ بار در قرآن کریم آمده است؛ از جمله: «**فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ**؛ از آتشی بترسید که هیزم آن بدن‌های مردم [گنهکار] و سنگ‌ها است و برای کافران آماده شده است».

د) سعیر: یکی دیگر از نام‌های جهنم، «سعیر» است. می‌فرماید: «**فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**؛ در آن روز گروهی در بهشتند و گروهی در سعیرند».[3] «سعیر»، به‌معنای آتشی است که بسیار سوزان، ملتهب و شعله‌ور باشد.

---

۱. حجر، ۴۳و۴۴.

۲. مدثر، ۲۶تا۲۹.

۳. شوری، ۷.

هـ) جحیم: نام دیگر دوزخ، «جحیم» است که در لغت به‌معنای شدت برافروختگی آتش است. این نام ۲۵ مورد در قرآن کریم آمده است. می‌فرماید: «**فَأَمّا مَنْ طَغی * وَآثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا * فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی**؛ اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته، حتماً جحیم جایگاه او است».

و) حُطَمَه: یکی دیگر از اسامی دوزخ، «حطمه» است که دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. می‌فرماید: «**کَلاّ لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ * وَما أَدْراکَ مَا الْحُطَمَةُ * نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الأَفْئِدَةِ**؛ چنین نیست که او می‌پندارد. به‌زودی در حطمه پرتاب می‌شود. تو چه می‌دانی حطمه چیست؟ آتش الهی برافروخته است که از دل‌ها سرمی‌زند».[1]

ز) هاویه: بالاخره نام دیگر دوزخ «هاویة» است که یک مرتبه در قرآن کریم آمده است، می‌فرماید: «**وَأَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ * فَأُمُّهُ هاوِیَةٌ * وَما أَدْراکَ ما هِیَهْ * نارٌ حامِیَةٌ**؛ و اما کسی که ترازوهایش سبک است، پناهگاهش «هاویه» است. و تو چه می‌دانی [هاویه] چیست؟ آتشی سوزان است».[2]

ویژگی‌های آتش جهنم

از این آیات و آیات دیگر که در مورد دوزخ است، ویژگی‌هایی برای آتش جهنم بیان شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. هیزم و آتشگیرهٔ آن، سنگ‌ها و انسان‌هاست.[3]

۲. آتشی است که از دل‌ها سرمی‌زند و نخستین جرقه‌هایش در قلوب ظاهر می‌گردد.[4]

---

۱. همزه، ٤ـ٧.

۲. قارعه، ٨ـ١١.

۳. بقره، ٢٤.

٤. همزه، ٤ـ٧.

۳. آتشی درهم‌شکننده و درهم‌کوبنده است[1].

٤. دارای درک است که گنهکار را به‌سوی خود فرامی‌خواند.[2]

۵. دارای صدای وحشتناک و خشم‌آلوده است: «**إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَزَفِيراً**؛ هنگامی که آتش، آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم‌آلودش را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند».[3]

٦. آتشی است که جابه‌جا می‌شود: «**وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ**؛ در آن روز جهنم را حاضر می‌کنند».[4]

۷. آتشی است فراگیر بر کافران: «**وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ**؛ آتش سوزان، احاطهٔ بر کافران دارد» (توبه،٤۹).

۲. درهای جهنم

در آیاتی از قرآن کریم، برای جهنم هفت در بیان شده است. می‌فرماید: «**وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ**؛ و جهنم میعادگاه همهٔ آنهاست. هفت در دارد، و برای هر دری گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند».[5]

۳. شدت عذاب‌های دوزخ

در عالم دوزخ، عذاب‌های الهی آن‌چنان سخت است که گنهکار دوست می‌دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند، و همسر و برادرش،

---

۱. مدثر، ۲۸و۲۹.

۲. معارج، ۱۷.

۳. فرقان، ۱۲.

٤. فجر، ۲۳.

۵. حجر، ٤۳و٤٤.

و قبیله‌اش را که همیشه از او حمایت می‌کردند و تمام مردم روی زمین را، تا مایهٔ نجاتش شود.[1]

می‌فرماید: «**فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذابَ الأَكْبَرَ**؛ خداوند او را به‌وسیلهٔ عذاب بزرگ، مجازات می‌کند»[2].

در جایی دیگر می‌فرماید: «**فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ**؛ هیچ‌کس عذابی همانند عذاب او نمی‌کند».[3]

همچنین، در جای دیگر می‌فرماید: «بروید به‌سوی سایهٔ سه شاخه! [از دودهای خفقان بار آتش]، سایه‌ای که نه آرام‌بخش است، و نه از شعله‌ها جلوگیری می‌کند، جرقه‌هایی از خود پرتاب می‌کند مانند یک کاخ! گویی [در سرعت و کثرت] همچون شترانی زردرنگ هستند [که به هرسو پراکنده می‌شوند]»[4].

یا می‌فرماید: «**الَّذِي يَصْلَى النّارَ الْكُبْرى * ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَلا يَحْيى**؛ همان کسی که در آتش بزرگ وارد می‌شود، سپس در آن آتش، نه می‌میرد و نه زنده می‌شود!»[5]

٤. غذاها و نوشیدنی‌های دوزخیان

یکی از عذاب‌های دوزخیان، غذاها و نوشیدنی‌های نامناسب، گلوگیر، ناگوار، بدبو، بدطعم، داغ و سوزان است که قرآن کریم برای هشدار دادن و برحذر

---

۱. معارج، ۱۱ـ١٤.

۲. غاشیه، ٢٤.

۳. فجر، ۲۵.

٤. مرسلات، ۳۰تا۳۳.

۵. اعلی، ۱۲. برای اطلاع بیشتر از سختی عذاب الهی، به آیات ٤١ تا ٤٤ سورهٔ واقعه، ٥٦ سورهٔ نساء، ٣٤ و ٣٥ سورهٔ توبه، ١٣ و ١٤ سورهٔ فرقان، ١٠٤ سورهٔ مؤمنون، ٤٩، ٥٠، ٧١ و ٧٢ سورهٔ مؤمن مراجعه فرمایید.

داشتن گنهکاران از اعمال زشتشان، به بیان آنها می‌پردازد. در این ارتباط، آیات فراوانی وجود دارد.[۱]

۵. لباس دوزخیان

در دوزخ همه‌چیز رنگ عذاب و کیفر دارد؛ حتی لباس. قرآن کریم این مطلب را با تعبیرات مختلف بیان می‌نماید: «**فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ**؛ کسانی که کافر شدند، لباس‌هایی از آتش برای آنها بریده می‌شود و مایع سوزان وجودشان بر سر آنها فرومی‌ریزند».[۲]

«**وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الأَصْفادِ * سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَتَغْشى وُجُوهَهُمُ النّارُ**؛ و در آن روز مجرمان را همراه هم به غل و زنجیر می‌بینی، لباسشان از قطران (مادهٔ چسبنده بدبوی قابل اشتعال) است، و صورت‌هایشان از آتش می‌پوشاند!».[۳]

این مختصری از ویژگی‌های بهشت و جهنم بود. قرآن کریم برای بهشتیان و جهنمیان نیز ویژگی‌هایی را بیان فرموده‌اند که در زیر به برخی از آنها به‌صورت فهرست‌وار اشارت می‌رود:

نتیجه اعمال دو گروه

الف) ویژگی‌های بهشتیان

۱. احترام مخصوص و استقبال و عرض سلام.[٤]

---

۱. دخان، ٤٣ تا ٤٦؛ صافات، ٦٢ تا٦٦؛ حاقه، ۳۵ تا ۳۷؛ غاشیه، ٤ تا ۷؛ کهف، ۲۹؛ نبأ، ۲۱ تا۲۵؛ ابراهیم، ۱۵ تا ۱۷.

۲. حج، ۱۹.

۳. ابراهیم، ٤۹-۵۰.

٤. زمر، ۷۳؛ اعراف، ٤٦.

۲. امنیت و زوال خوف از آنها[۱].
۳. محیط صلح و صفا[۲].
٤. دوستان موافق و رفیقان با وفا[۳].
٥. برخوردهای سرشار از محبت[٤].
٦. نشاط فوق‌العادهٔ درون[٥].
۷. احساس خشنودی خدا[٦].
۸. نظر رحمت خدا به آنها و نظر آنها به خدا[۷].
۹. آنچه بخواهند به آنها می‌دهند[۸].

ب) ویژگی‌های دوزخیان

۱. غم و اندوه جانکاه و حسرت بی‌پایان وجود آنها را فراگرفته است.[۹]
۲. تحقیر و سرزنش فراوان.[۱۰]
۳. جاودانگی کیفر آنها[۱۱].
٤. خداوند به آنها نظر نمی‌کند و با آنها سخن نمی‌گوید.[۱۲]

---

۱. دخان، ٥١؛ اعراف، ٤۹؛ یونس، ٤۲.
۲. یونس، ۲٥؛ انعام، ۱۳۷؛ حجر، ٤۷.
۳. نساء، ٦۹ و ۷۰؛ حجر، ٤۷.
٤. واقعه، ۲٥ و ۲٦؛ نبأ، ۳٥؛ غاشیه، ۱۰و۱۱.
٥. زخرف، ۷۰؛ مطففین، ۲٤؛ عبس، ۳۹؛ غاشیه، ۸.
٦. آل‌عمران، ۱٥؛ توبه، ۷۲؛ مائده، ۱۱۹.
۷. قیامت، ۲۲، ۲۳.
۸ شوری، ۲۲؛ زمر، ۳٤، ق، ۳٥.
۹. آل‌عمران، ۱۹۲؛ حج، ۲۲؛ مؤمنون، ۱۰۷و۱۰۸؛ مؤمن، ٤۹ و ٥۰؛ اعراف، ٤٤.
۱۰. مؤمنون، ۱۰۷، ۱۰۸و۱۱۰؛ مؤمن، ٤۹ و ٥۰؛ تحریم، ۷؛ اعراف، ٤٤.
۱۱. بقره، ۳۹ و ۱٦۷؛ مائده، ۳۷؛ هود، ۱۰٦ و ۱۰۷؛ زخرف، ۷۷.
۱۲. بقره، ۱۷٤؛ آل‌عمران، ۷۷؛ مطففین، ۱٥.

در پایان، این نکته شایسته یادآوری است که، بیان تمام ویژگی‌های بهشت و جهنم، و بهشتیان ودوزخیان که در قرآن و روایات معصومان آمده است، نیاز به زمان، و تدوین یک رسالهٔ مستقل دارد.[1]

---

۱. در این زمینه، می‌توانید به کتاب‌های «پیام قرآن»، اثر آیت‌الله مکارم؛ «معاد»، اثر حجت‌الاسلام قرائتی و شهید دستغیب؛ «معادشناسی»، اثر آیت‌الله تهرانی، و نیز به سایت www.matquran.com؛ قسمت موضوع‌شناسی آیات معاد در بخش کتابخانه، مراجعه فرمایید.

فصل چهارم

بحثی تکمیلی از منازل سیر انسان

براساس یک تقسیم‌بندی کلی، زندگی انسان در چهار منـزل خلاصـه مـی‌شـود: منزل اول، رحم مادر. منزل دوم، عالم دنیا. منزل سوم، عالم برزخ. منـزل چهـارم، عالم قیامت.

منزل اول، رحم مادر

مرحله اول زندگی انسان، در رحم مادر است، و این زندگی جنینی نـام دارد. در این زندگی انسان مراحل رشد و نمو خود را از اولین لحظه شروع می‌کنـد. ایـن تکامل در رحم مادر دارای مدت معینی است که حداکثر نه‌ماه می‌باشد، کـه اگـر این مدت به پایان برسد، دیگر رحم مادر جایگاه مناسبی برای این جنین نیسـت و باید از آن محیط خارج شود و به عالم جدیدی به‌نام دنیا قدم بگذارد.

ما این زندگی جنینی را به خاطر نداریم، در این دنیا نیز بـه اختیـار خودمـان نیامده‌ایم. فردی در یک خـانواده ثروتمنـد متولـد مـی‌شـود و دیگـری در یـک خانواده تهیدست. پس، زندگی اول «رحم مادر» است که انسان اختیاری در ایـن انتخاب ندارد.

منزل دوم، عالم دنیا

زندگی دوم که پس از تولد اول شروع می‌شود، همـان زنـدگی دنیاسـت، کـه از

مرحله تولد انسان شروع می‌شود و انتهای آن هم معلوم نیست؛ یعنی انسان از آن اطلاعی ندارد. ممکن است فردی تنها چند لحظه و یا چندسال، عمر کند. ممکن است فردی در دوران کودکی، دیگری در سنین جوانی، شخصی در دوران پیری، و فردی هم مانند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بعضی از انبیا، از عمری بسیار طولانی و بابرکتی برخوردار باشند.

گفته شد که آمدن انسان در دنیا و حیات دنیوی او، برای تکامل و رشد و عبودیت آن معبود هستی‌بخش است تا انسانیت خود را شکوفا کند. زیرا که آدمی استعداد دارد خلیفه خدا و مظهر اسما و صفات حق گردد. اما زمانی که عمر این زندگی دنیوی به پایان رسید، روح این انسان به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌تواند در این دنیای مادی به تکامل خویش ادامه دهد؛ یعنی زمانی که روح، دیگر تحمل این بدن مادی را نداشت و تعلق روح به بدن مادی غیرممکن شد، این انسان در ظاهر می‌میرد، اما در حقیقت با تولدی دیگر، وارد عالم دیگری می‌شود به‌نام «عالم برزخ».

منزل سوم، عالم برزخ

انسان با مردن، به فضای بازتر و بالاتری می‌رود. اگر به انسان، زمانی که در رحم مادر بود، می‌گفتند که قرار است تو را به دنیا ببرند، قبول نمی‌کرد و ماندن در رحم مادر را ترجیح می‌داد، چرا؟ چون از دنیا و لذت‌های آن بی‌خبر بود.

اگر به این جنین می‌گفتند که در دنیا از این تاریکی نجات می‌یابی، و در آنجا چراغ و ستاره و آفتاب و ماه وجود دارد، اصلا درک نمی‌کرد. چون تنها ظلمات را دیده بود. این امکانات و روشنایی‌ها برای او غیرقابل تصور بود و باور نمی‌کرد. ولی همین که به دنیا آمد و آن را دید و زندگی کرد، به آن عادت می‌کند و علاقه‌مند می‌شود، تا جایی که حتی فکر مفارقت دنیا هم او را رنج می‌دهد.

در دنیا نیز زمانی فرامی‌رسد که این روح، دیگر نمی‌تواند به این بدن مادی تعلق داشته باشد (ممکن است این بدن مادی بیمار شده باشد و دیگر نمی‌تواند برای این روح سازگار باشد و یا اینکه خداوند عمر این فرد را همین‌اندازه قرار داده است). بنابراین، با مفارقت روح از بدن، در ظاهر انسان می‌میرد، اما در حقیقت تولدی دیگر می‌یابد و وارد عالم دیگری می‌شود به‌نام عالم برزخ. زندگی در عالم برزخ از این زندگی دنیا بسیار بالاتر و وسیع‌تر است.

در آنجا هم نوعی زندگی است که انسان خودش آن را انتخاب کرده است، برخلاف زندگی دنیا که خودش در انتخاب آن سهمی نداشت؛ یعنی زمانی که به دنیا آمد، از خود هیچ اختیاری نداشت؛ اما حالا با اعمال خود، انتخاب می‌کند که بعد از این زندگی دنیا چگونه حیاتی داشته باشد. زیرا برزخ برای اشخاص به‌صورت‌های مختلف تجلی می‌یابد، یا باغی است از بهشت و یا حفره‌ای از جهنم؛ بستگی دارد که چه اعمالی را برای خود فرستاده باشد. پس، عالم برزخ یک زندگی مثل زندگی دنیاست؛ اما وسیع‌تر و پیچیده‌تر.

چقدر در عالم برزخ می‌مانیم؟

قرآن می‌فرماید: «**وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**؛[1] پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند».

ماندن در عالم برزخ بستگی به تاریخ ورود دارد؛ کسی که زودتر رفته باشد، مسلماً توقف بیشتری دارد از کسی که دیرتر رفته باشد که مدت کمتری را در آنجا سپری می‌کند. اما خروج همه از برزخ، هم‌زمان است. به‌هرحال، رفتن و ماندن در عالم برزخ برای هر انسانی متفاوت است.

---

۱. مؤمنون، ۱۰۰.

ماندن در این دنیا محدود است؛ هرچند هم که زیاد باشد. ماشین فرسوده دائماً استهلاک دارد و هرمرتبه، جزئی از آن نیاز به تعمیر دارد تا اینکه کار به جایی می‌رسد که باید آن ماشین را از رده خارج کرد. جسم انسان نیز شبیه ماشین است. بالاخره روزی فرامی‌رسد که فرسوده شود و دیگر قابلیت ماندن در این دنیا را نداشته باشد.

اما زندگی برزخ نسبت به دنیا طولانی‌تر است. هم‌چنان‌که زندگی دنیا نسبت به زندگی در رحم مادر طولانی‌تر بود؛ اما باز وقت و زمان محدودی دارد و بعد از آن مرحله، ما دوباره متولد می‌شویم؛ یعنی بار دیگر باید از آن مرحله بمیریم تا اینکه دوباره متولد گردیم. و از زندگی برزخی نیز بار دیگر خارج می‌شویم و همگی به عالم اخروی که همان حیات ابدی است وارد می‌شویم؛ یعنی آخرین تولد، تولدی است که دیگر مرگی به‌دنبال ندارد. و نیز سرنوشت انسان در این چهارمین زندگی (قیامت) نیز نتیجه عمل و زندگی دنیای اوست.

البته در زندگی برزخی، باز هم تکامل وجود دارد. اگر انسان مثلاً عبادتی مثل نماز یا روزه‌ای از او فوت شده و یا حجی بر گردنش باشد، هنوز فرصت است که بازماندگان برای او به‌جا بیاورند. بعضی از اعمال هم که انسان در دنیا انجام داده است، پرورش یافته و آثار آن، چه عمل خوب و چه بد در عالم برزخ به او می‌رسد. زیرا که دنیا مزرعه آخرت است. هرچه اینجا کاشتی، آنجا درو خواهی کرد.

عامه مردم کسانی هستند که گناهکارند و زندگی آنها در عالم برزخ رو به تکامل می‌رود. چراکه ممکن است در رابطه با برخی اعمال، نقایص برطرف شود و جزای بعضی از اعمال را درعالم برزخ ببیند و خداوند آن انسان را تا حدودی از آن گناه پاک کند.

به‌هرحال، علم و شناخت ما به عالم ماوراء طبیعت محدود است. زیرا خداوند مخلوقات بسیاری در این دنیا و عالم مادی دارد که حتی هنوز بشر آنها را نشناخته، و مجهولات بشر بیش از معلومات اوست.

برای مثال، درباره آسمان و ستارگان و کهکشان‌ها و عظمت خلقت، هنوز هم علم بشر بسیار اندک است. پس، چگونه ما می‌توانیم درباره ماوراء طبیعت و عالم برزخ و حقایق موجود در آن علم پیدا کنیم؟! و این اندازه هم که از قرآن و احادیث برای ما بیان شده، به‌قدر فهم بشری است و صرفاً بدین‌جهت است که ما بدانیم مسافریم و به کجا می‌رویم. اما سرنوشت بشر در عالم برزخ به دست خودش است. انسان باید از همین حیات دنیوی، خودش را برای حیات برزخی و اخروی آماده کند.

منزل چهارم، عالم قیامت

منزل اول، رحم مادر. منزل دوم، عالم دنیا. منزل سوم، عالم برزخ و بالاخره منزل چهارم، قیامت؛ که درباره این واقعه عظیم و احوال آن روز، قرآن کریم چنین خبر می‌دهد:

«فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلا یَتَساءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی جَهَنَّمَ خالِدُونَ؛[1] چون در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می‌پرسند؛ پس، کسانی که اعمال وزن‌شده آنان سنگین [و باارزش] است، آنانند که پیروزند. و کسانی که اعمال وزن‌شده آنان سبک [و بی‌ارزش] است، آنانند که سرمایه وجودشان را ازدست داده و در دوزخ جاودانه‌اند».

---

۱. مؤمنون، ۱۰۱ـ۱۰۳.

و نیز قرآن می‌فرماید: «**وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلاّ مَنْ شاءَ اللّهُ**؛[1] و در صور دمیده می‌شود، پس هرکه در آسمان‌ها و زمین است می‌میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آنگاه بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگاه همه آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] نظر می‌کنند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد!]».

بعد از اینکه دنیا به پایان می‌رسد، به اذن خداوند، اسرافیل در صور می‌دمد و تمام آنهایی که زنده هستند، و نیز تمام کائنات می‌میرند و عمر دنیا پایان می‌پذیرد. و بعد اسرافیل دوباره در صور می‌دمد و تمام آنهایی که مرده‌اند، زنده می‌گردند، قبرها شکافته می‌شود و همه از قبرها خارج می‌شوند و برای محشر آماده می‌گردند.

قرآن می‌فرماید: «**وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا**؛[2] و در صور دمیده می‌شود، ناگاه همه آنان از قبرها به‌سوی پروردگارشان می‌شتابند. می‌گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟».

آری، آنگاه متوجه می‌شوند که وعدهٔ خداوند حق است: «**ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتى وَأَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ**؛[3] [همه] این [امور] برای این است که [بدانید] خدا همان حق است، و مسلماً او مردگان را زنده می‌کند، و او بر هر کاری تواناست. و قطعاً قیامت آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست، و یقیناً خدا کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد».

---

۱. زمر، ٦٨.
۲. یس، ٥١ و ٥٢.
۳. حج، ٦ و ٧.

ای عزیز! بدان که این وعدهٔ حق است. شک نکن و نگو که نمی‌دانم قیامت و حساب و کتابی هست یا نیست. این‌قدر خود را فریب نده؛ که خداوند می‌فرماید: «**وَأَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ**؛[1] و یقیناً خدا کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد».

آری، خداوند همهٔ آنهایی را که در قبرها هستند مبعوث می‌کند تا برای حساب قیامت آماده گردند. و نیز قرآن می‌فرماید: «**وَهُوَ الَّذِي أَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ**؛[2] و اوست که به شما حیات داد. سپس، شما را می‌میراند. آنگاه شما را زنده می‌کند».

خداوند شما را می‌میراند و بعد از مردن دوباره زنده خواهید شد، و شما را انذار می‌دهند که ای مردم! پرهیزکار باشید و آن روز عظیم را فراموش نکنید. قرآن کریم از احوال آن روز چنین خبر می‌دهد: «**يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْماً لا يَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ**؛[3] ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، و بترسید از روزی که هیچ پدری چیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمی‌کند، و نه هیچ فرزندی برطرف‌کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است».

منزل پنجم، بهشت یا جهنم

قرآن پایان کار گروهی از مردم را چنین بیان می‌دارد: «**وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّى إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها وَقالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا قالُوا بَلى وَلكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ * قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ**

---

۱. همان.

۲. حج، ٦٦.

۳. لقمان، ۳۳.

جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ؛[۱] و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و کتاب [اعمال] را می‌نهند، و پیامبران و گواهان را بیاورند و میانشان به حقّ داوری شود، وآنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند؛ و به هرکسی آنچه را انجام داده است، به‌طور کامل داده شود و او به کارهایی که انجام می‌دهند، داناتر است. و کافران گروه‌گروه به دوزخ رانده می‌شوند، چون به دوزخ رسند، درهایش گشوده شود و نگهبانانش به آنان گویند: آیا پیامبرانی از جنس خودتان به‌سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را به دیدار این روزتان بیم دهند؟ گویند: آری، [آمدند] ولی فرمان عذاب بر کافران ثابت شده است. [به آنان] گویند: از درهای دوزخ درآیید، در حالی که در آن جاودانه‌اید؛ پس جایگاه متکبران بد جایگاهی است».

اما درباره احوال گروهی دیگر بیان می‌دارد: «**وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَفُتِحَتْ أَبْوابُها وَقالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ * وَقالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ؛**[۲] ولی کسانی که از پروردگارشان پروا کردند، آنان را گروه‌گروه به بهشت می‌برند، چون به آن رسند، در حالی که درهایش از پیش گشوده شده است، نگهبانانش به آنان گویند: سلام بر شما، پاکیزه و نیکو شدید، پس وارد آن شوید که [در آن] جاودانه‌اید. می‌گویند: همه ستایش‌ها ویژه خداست که درباره ما به وعده‌اش وفا کرد، و زمین [بهشت] را به ما میراث داد که هرجای از بهشت را بخواهیم، جای خود قرار می‌دهیم. آری نیکوست پاداش عمل‌کنندگان».

---

۱. زمر، ۷۰ تا ۷۲.

۲.همان، ۷۳ و ۷٤.

ثمره درخت وجود انسان

درخت وجود انسان دو نوع ثمره و میوه می‌دهد: یا میوه‌اش بهشت است و یا میوه‌اش جهنم.

دوزخ نتیجه وجودی است که ثمره و میوه‌ای نداشت. برای مثال، درختی را که باید میوه دهد و نمی‌دهد، می‌بُرند و از چوب آن برای آتش استفاده می‌کنند. چه‌اینکه بیشتر مردم برای فراهم کردن آتش، از چوب درختانی که میوه و ثمره نداشتند استفاده می‌کردند. بنابراین، باید با معرفت و شناخت، استعدادهای خدادادی را شکوفا نمود و درخت وجود را بارور کرد تا ثمره آن میوه‌ای به‌نام بهشت گردد، که انسان خود بهشت می‌شود.

پس، ای انسان! بدان که بهای وجود تو بهشت است. اگر به کمتر از بهشت بفروشی خسارت کرده‌ای. اما اگر خدای‌نکرده کسی مثل آن درختی باشد که میوه ندهد، و یا با احکام اسلام درخت وجودش آبیاری نشده باشد و میوه‌اش نارس شد، باید در بیمارستان جهنم بماند تا تقویت شود.

خزانه اعمال

در قیامت ۲٤ خزانه (هر روز به تعداد ساعات شبانه‌روز) را برای انسان باز می‌کنند. یک خزانه را انسان باز می‌کند، می‌بیند که نورانی است و بوی خوشی از آن به مشام می‌رسد. آن ساعت‌هایی است که انسان نماز خوانده و مشغول اطاعت پروردگار خود و انجام عمل خیری بوده است. یک خزانه را هم باز می‌کنند که ظلمات در ظلمات است. آن ساعت‌هایی است که انسان مشغول انجام گناه و معصیت خدا بوده است. خزانه دیگری را نیز باز می‌کنند که نه نور دارد و نه ظلمت. آن ساعت‌هایی است که انسان بی‌خودی وقت خویش را سپری کرده؛ یعنی نه کار خیری انجام داده و نه کار شرّی.

بنابراین، بزرگ‌ترین رنج انسان «حسرت» است. یکی از اسمای قیامت «یوم‌الحسرة» است؛ روزی که همه افسوس می‌خورند که چرا اعمال بیشتری انجام ندادیم، و چرا عمر گرانمایه را به غفلت سپری کردیم، و برای چنین روزی سرمایه‌ای فراهم نکردیم. پس، خیلی حیف است که خزانه‌های ساعت‌ها عمر ما خالی باشد.

خیز تا عمر گرانمایه به غفلت نبری گوهر عمر عزیز است و بهایی دارد

باشد که همه خزانه‌های ساعت‌ها و لحظه‌های عمر ما نورانی و معطر باشد تا میوهٔ وجودمان پرورش یابد و از آن زندگی لذتبخش در بهشت، و نعمت‌های الهی بهره‌مند گردیم. آری، هرکسی جنبهٔ نورانیت را تقویت، و جنبهٔ ظلمانی و آتش ناریت خود را خاموش کرده باشد، در آن روز خوشحال و سعادتمند است. خداوند می‌فرماید: «**وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ**؛[1] آن روز بهشت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند، و آتش برافروخته را برای گمراهان آشکار کنند».

توجه کنید در آن روز، بهشت برای متقین، و جهنم برای آنهایی که گمراه شدند، آماده شده است. پس، هرکسی که آرزوی رفتن به بهشت و رسیدن به نعمت‌های الهی را دارد، باید با شوق و اشتیاق سعی کند و زحمت بکشد. زیرا در آن روز، دیگر کسی برای کسی نمی‌تواند کاری کند.

حضور اعمال در قیامت و کتاب انسان

در قیامت خود اعمال انسان نیز حضور دارند. در آیه ۴۹ سوره کهف، بعد از اینکه به حشر انسان‌ها و قرار گرفتن آنها در پیشگاه ربوبی اشاره می‌کند، می‌فرماید: «**وَوُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا**

---

۱. شعراء، ۹۰ و ۹۱.

الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَلا کَبِیرَةً إِلاّ أَحْصاها وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً؛[1] و کتاب (اعمال هر کسی، در دستش) نهاده می‌شود (و مؤمنان از دیدن آنچه در آن است شادان و خندان می‌گردند) و بزهکاران (کفر پیشه) را می‌بینی که از دیدن آنچه در آن است، ترسان و لرزان می‌شوند؛ و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است و (به ثبت و ضبط آن مبادرت ورزیده است. و بدین‌وسیله) آنچه را که کرده‌اند، حاضر و آماده می‌بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند (چراکه پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است)».

یعنی کتاب هر کسی برای او مشهود می‌گردد. عبارت «در کتاب خود، همه آنچه را که عمل کرده‌اند حاضر می‌یابند» که به وضوح حکایت از آن دارد که خود اعمال را در عالَم مخصوص یا کتاب خود می‌یابد، و کتابت، کتاب تکوینی است، نه اینکه مانند نامه‌های معمولی در دنیا نوشته شده باشد فلانی فلان عمل را انجام داده است. (در تعابیر خود آیه شریفه دقت کنید).

نکاتی قابل تأمل و تدبّر

هر عملی را با تمام ریزه‌کاری‌ها و دقایق آن، و با همان کیفیت ظاهری و باطنی که در دنیا از آن سر زده است، در آنجا حاضر می‌یابند، هم با صورت دنیوی آن و هم با صورت اخروی آن. و اگر دقیق‌تر بگوییم، خود را در عالَم مخصوص یا در کتاب خود با تک‌تک اعمال خود، درحالی‌که آن را انجام می‌دهند، هم با صور دنیوی اعمال، هم با صور اخروی آنها، می‌بینند.

البته برای فهم و هضم و درک این مطالب اولاً عنایت خاصه ربوبی، و ثانیاً عقل خوب و درک خوب و تدبّر خوب می‌خواهد.

---

۱. کهف، ٤٩.

آیا آیات قرآنی را که می‌گوید جزای انسان‌ها در آخرت چیزی غیر از خود اعمال آنها نیست، مورد تدبّر عمیق قرار داده‌ایم، و آیا به این معنا خوب پی برده و خوب فهمیده‌ایم که آنچه در آخرت با آن مواجه هستیم، خود اعمال ماست؛ هم در صورت‌های دنیوی آنها، هم در صورت‌های اخروی آنها؟

آیا در عوالم خلقت و دقایق و اسرار آن، در عجایب تحیّرافزا و معماهای بُهت‌آور آن، و در حساب و کتاب منظّم و عجیب آن فکر کرده‌ایم و به دستور قرآن در این باب عمل نموده‌ایم؟

آیا در عوالم بعد از دنیا که عوالم فوق ماده، و فوق زمان، و فوق مکان است، و ماده و زمان و مکان به مفهومی که در اینجا هست، در آنجا وجود ندارد و احکام دیگری در آن عوالم بوده و قوانین دیگری در آنها حاکم است، به تأمل پرداخته‌ایم؟

حال، تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل، و درس لازم را برای خود اخذ کن و یقین بدان تو با هر عمل ـ به‌معنی وسیع آن ـ چه در فکر و چه در عقیده، چه قصد، چه میل، چه صفت و چه عادت باشد، چه محبت و چه عداوت باشد، چه شوق باشد، چه کراهت، چه فعل و چه قول باشد، چه ریز باشد و چه درشت، چه خطور و چه تصور باشد، چه نیت و چه عمل باشد، چه خالص و چه ناخالص باشد، چه شهرت‌طلبی و چه گمنامی باشد، چه مقام‌طلبی و چه فرار از آن باشد، چه ثروت‌اندوزی و چه اجتناب از آن باشد، چه بُخل و چه انفاق باشد، چه اقبال به دنیا و چه اعراض از آن باشد، چه تعلق و چه انقطاع باشد، چه سستی و چه مجاهدت باشد، چه اطاعت و چه معصیت باشد، چه تبعیت از نفس و چه مخالفت با آن باشد، و بالاخره هرچه باشد، تو با تک‌تک هرآنچه از تو سر زده، و در حال انجام آن در عالم نامرئی ـ که عالَم مخصوص تو و کتاب عمل تو می‌باشد ـ حضور پیدا کردی و در آن قرار

گرفتی، و وقتی حجاب حیات دنیوی بـا مـرگ از میـان برخاسـت، خـود را در همان عالَم مخصوص و در کتاب خود با صورت‌های دنیوی و با صـورت‌هـای اخروی اعمال گوناگون خویش در حال انجام خواهی یافت و چیزهایی خواهی دید که به فکر کسی نیامده و به عقل کسی نرسیده باشد.

شرح این از سینه بیرون می‌جهد لیک می‌ترسم که نومیدی دهد[۱]

در خاتمه، به یک آیه و یک حدیث اشاره می‌شود: «**وَكُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طـائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً * اقْرَأْ كِتابَـكَ كَفـى بِنَفْسِـكَ الْيَـوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً**؛[۲] ما اعمال هر انسانی را ملازم همیشـگی او کـه از او جـدا نیسـت قرار داده‌ایم و در روز قیامت (که پرده‌ها کنار می‌رود) کتـابی را بـرای او آشـکار می‌سازیم که در آن با تک‌تک همه اعمال و همه آنچه از او سر زده است مواجه می‌شود. به او گفته می‌شود: کتاب خود را بخوان و امروز کافی اسـت تـو خـود حسابرس خود باشی. (در آن روز به دو گفته می‌شود:) کتـاب (اعمـال) خـود را بخوان (و سعادت یا شقاوت خویش را بدان). کـافی اسـت کـه خـودت امـروز حسابگر خویشتن باشی. (چه مسائل روشن‌است و نیازی به شاهد و حسـابرس دیگری نیست). و خودت خودت را در حین عمل می‌بینی».

در حدیثی می‌فرمایند: «**يذكّر بالعبد جميع ما عمل، و ما كتـب عليـه، حتـى كأنـه فعله تلك السّاعة**؛[۳] به بنده خدا همه آنچه عمل کرده، و همه آنچه برای او نوشـته شده است یادآوری می‌شود، و او به‌قدری آنها را واضح می‌بینـد، گـویی کـه در همان ساعت آنها را انجام داده است».

---

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر اول.

۲. اسراء، ۱۳ و ۱٤.

۳. *تفسیر عیاشی*، ج۲، ص۲۸٦؛ به‌نقل از: *رساله محبت*، ص۲۸٤.

جمله «**حتی کأنه فعله تلک السّاعة**»، به‌معنی مثل اینکه در همان ساعت انجام داده است، جمله بسیار پرمعنی و عمیق است، و اگر خوب فهمیده شود، بسیار راه‌گشا بوده و در باب کتاب انسان یا صحیفه عمل او که عالَم مخصوص او و ساخته عمل اوست، حقایق زیادی را روشن می‌سازد، و ابوابی از معارف و اسرار را به‌روی اهل آن باز می‌کند.

خلاصه آنکه: با نشان دادن صحنه‌ای که انسان در حال انجام آن عمل است ـ که بهترین و گویاترین نوع یادآوری است که انسان را کاملاً و با همه خصوصیات عمل خود متذکّر می‌کند، به نحوی که هیچ ابهامی برای او باقی نمی‌گذارد، و همه ابعاد مکشوف و مشهود می‌گردد ـ مثل این است که در همان ساعت عمل را انجام می‌دهد. (دقت شود).[1]

الحمدلله رب العالمین

۱. *رساله معرفت*، خلاصه‌ای از ص ۲۸۰ـ۲۸۵.

منابع

* قرآن کریم.
* نهج البلاغه.
* صحیفه سجادیه.
* کتاب مقدّس، ترجمه قدیم، گودالمنگ سری.
* مثنوی معنوی مولوی

۱. ابراهیمیان آملی، سیدیوسف؛ *نردبان عروج*؛ نشر رسانس؛ ۱۳۸۱.
۲. ابن‌أبی‌الحدید، عبدالحمیدبن‌هبه‌الله؛ شرح *نهج‌البلاغه*؛ چاپ اول؛ قم: مکتبه آیت‌الله المرعشی‌النجفی؛ ١٤٠٤ق.
۳. امین؛ سیده نصرت‌بیگم؛ *تفسیر مخزن العرفان*؛ نشر نهضت زنان مسلمان.
٤. تقوی، سیدحسین؛ *از مُلک تا ملکوت*؛ نشر میراث ماندگار؛ ۱۳۸۳.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر انسان به انسان*؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۵.
٦. ــــــــــ ؛ *ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد*؛ انتشارات الزهراء، ١٣٦٦.
۷. خرم‌دل، سیدمصطفی؛ *تفسیر نور*؛ چاپ چهارم؛ تهران: نشر احسان؛ ١٣٨٤.
۸. شجاعی، محمد؛ *رساله محبت*؛ تهران: انتشارات سروش.
۹. ــــــــــ ؛ *رساله معرفت*؛ تهران: انتشارات سروش.

۱۰. ـــــــــــ ؛ *قیام قیامت*؛ چاپ پنجم؛ تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان؛ ۱۳۹٤.

۱۱. ـــــــــــ ؛ *مقالات*؛ چاپ سوم؛ تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵.

۱۲. صالحی حاجی آبادی، نعمت‌الله؛ *انسان از خاک تا خاک*؛ ۱۳۷۹.

۱۳. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم؛ *شرح اصول الکافی*؛ چاپ اول؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ ۱۳۸۳ش.

۱٤. صفی‌علیشاه، میرزاحسن؛ *عرفان‌الحق و رسائل اسرارالمعارف و میزان‌المعرفه*؛ انتشارات صفی علیشاه؛ ۱۳۷۸.

۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ *المیزان فی التفسیر القرآن*؛ بیروت: المنشورات الاعلمی للمطبوعات.

۱٦. ـــــــــــ ؛ *انسان از آغاز تا انجام*؛ مترجم صادق لاریجانی آملی؛ انتشارات الزهراء علیها‌السلام، ۱۳٦۹.

۱۷. طریحی، فخرالدین؛ *مجمع‌البحرین*؛ چاپ سوم؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی؛ ۱۳۷۵ش.

۱۸. قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ چاپ ششم؛ تهران: دار الکتب الإسلامیة؛ ۱۳۷۱ش.

۱۹. گیلانی، عبدالقادر؛ *سر الاسرار*؛ ترجمه مسلم زمانی و کریم زمانی؛ تهران: نشر نی؛ ۱۳۸۵.

۲۰. اللهوردیخانی، علی؛ *مبدأ و معاد (ازلیت و ابدیت)*؛ چاپ پنجم؛ مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی؛ ۱۳۸٦.

۲۱. محمدی ری‌شهری، محمد؛ *میزان‌الحکمه*؛ قم: دارالحدیث.

۲۲. محمود حقیقی، کریم؛ *از خاک تا افلاک*؛ انتشارات حضور؛ ۱۳۸۰.

۲۳. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۶۰ش.
۲۴. مظاهری، محمد؛ *انسان و عالم برزخ*؛ مؤسسه انتشارات نبوی؛ ۱۳۷۶.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۲، ص ۲۵۴، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
۲۶. مؤمنی، علی؛ *کمال انسان و انسان کامل*؛ انتشارات آیت اشراق، ۱۳۸۷.
۲۷. نقوی، سیدامیرعلی؛ *عالم برزخ در آثار علامه طباطبایی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد الهیات و معارف اسلامی؛ قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ ۱۳۸۰.
۲۸. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، حسن حسن‌زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای؛ *منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه*؛ چاپ چهارم؛ تهران: مکتبة الاسلامیة؛ ۱٤۰۰ق.